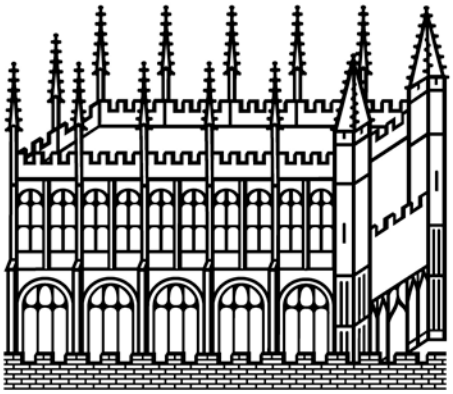

Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

Mâdho Râm

Inshâ-i-Mâdho Râm

Cawnpore 1882

INDIAN INSTITUTE

از صحن باغ ۞ خانه دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شهر بیگانه کجا چیف است بعد ازین گاه گاه تشریف فرما باید تا بهره دو نعمت معاینه رسد

در مناجات و ختم کتاب

نهاریان تنگ و پاسبان درگاه کارسازی نیاز که چندی از سودای بلندی که در محاربات سلطانی او وقت عالمگران محفوظ مانده بود درین صفحه بطریق یادگار سمت سواد پذیرفت منشی اگرچه باید انشای عدیم النظیر موجود است اگر مطالعه محاوره مزاولت و مداومت نماید در عبارت آرائی مضامین رنگین و تمهیدات دلنشین و گزارش مطالب و تراکیب چه تمکین بمنشیان سخن گزار و چه آئین انشاپردازان ساده پرکار عاری نشود حیف صد حیف که عمر گرانمایه در فکرهای لاطائل و تلاش معاش بسر رسید اندیشه معاد که مفید سنگاری عقبی است پیرامون خاطر نگردید حیرانم که منهمک مغیق گناهان و غریق بحر عصیان از آنچه تحفه رضایت کدام دست مایه عبادت آمرزش خواهد شد رباعی

هرچند که سر بر گنه آوردیم ۞ در سایه دولت پناه آوردیم ۞ در حشر بامید لال کرمت ۞ چون نامه خود سیاه آوردیم ۞ بر صبح که از بستر استراحت برمی خیزم بفکر صدق که مطاع زندگانی نوع انسانی ست حال بدست بر سر میزنم و چون شام در رسد از خلو معده و غلبه جوع رقبه ابهمان بقبه سخت گرفتار می بینم بعد ازانکه ربع شب ظلمانی بهر روی روز افگند مغلوب خواب غفلت و مسلوک اسباب عطلت میگردم بیت هر شبی گویم که فردا ترک این سودا کنم ۞ باز چون فردا شود امروز را فردا کنم ۞ الهی بر من عاصی ببخشای و برین گنهگار کریم بیا که استطاعت طاعت ندارم و از غایت قنوط تخم حسرت در مزرع دل میکارم توقع بعفو جرائم و صفح مآثم دارم و غیر از بخشایش تو مرغزت نگیر فروتنی آرم قطعه میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ۞ انکه در ساخته قطره بارانی را ۞ تو که تن اسیر و سر ابهی پایانی ۞ سر و سامان که دهد بی سر و سامانی را ۞ الهی خواهش مرا که کوچه گرد شهرستان غفلت کامیاب جمعیت ساخته و مخل غرض عرض و طول امل را بایخ و بن از زمین خاطرم برانداز الهی بنده ام و از عجز و ناتوانی شرمنده من گمراه وادی غوایت را بشاهراه نجات هدایت کن و بخشایش من عاصی بحر امت نیکان کفایت ۞ قطعه بر جرم من ببخش که آورده ام شفیع ۞ ذات محمدی علیه الصلوٰة را ۞

خاتمة الطبع

بعد محمدت رب الانعام و منقبت خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام الی یوم القیام خلاصه کلام و حاصل مرام انکه درین ایام فرخ انجام کتاب مفید خاص و عام انشای ماد هوا رام در مطبع خدام دالاحتشام جناب منشی نولکشور واقع کانپور بحسن اهتمام منشی کمال لاله بشیشر دیال در ماه اکتوبر سنه ۱۸۷۲ ع بپیرایه اختتام لطیع پوشیده مطبوع طبائع شائقان گردید

۱ مسودات بالضم و سکون سین و فتح واو و دال مشدد و بعنی نوشته شده ۱۲

۲ محاربات یعنی جنگها ۱۲

۳ عدیم النظیر یعنی بی نظیر ۱۲

۴ تمکن بالضم و کرم گوشش کشته بمعنی فرو ۱۲

۵ رقبه بالتحتین بمعنی گردن ۱۲

۶ رقبه بالکسر طلقه از رسن که دران مقصوران بندند ۱۲

۷ صفح بالفتح مصدر گذشتن از گناه و جرم ۱۲

۸ ماثم بالفتح جمع مأثم بمعنی گناه ۱۲

۹ طول امل آرزوی بسیار ۱۲

۱۰ از زمین خاطر برانداز کنایه از فراموش کردن ۱۲

INDIAN INSTITUTE OXFORD

دهر لطمش بهزاران نفرین ۲ سزا بود مطالعه نمود و آثار خود غلطی و بیدولتی از سواد بیاض شاهده فرمود در بهوقت که
روزی بسان مواد جمعیت دینان آبا فاقا سامان سپید عذر بید ستگاهی علامات کفران نعمت و زوال دولت فرو گیرد فرو گیرد
با جمعیت اظهار پریشانی کند ۴ میز مذ فال پریشانی بحال خویشتن ۴ حوصله سفله مزاجان قدر تفضلات نزدان کی
سپید اند دول تنگ ظرفان توفیق ادای شکر آلهی چگونه درمی یابد بهر حال مصمم هر کسی این درود عاقبت کار که گشت

بعزیزی که تکلیف ترک شراب کرد

ساغر مراد بیاده صحت و شفا لبریز باد پیام تحکم فرجام ترک شراب و مواعظ دلپذیر و نصایح هوش افزا رسید این مژده
بسمع رضا اصغا مقرون فی الواقع استوار کردن پیمان دولت است لیکن از فرط امتخالفه و متضادة آچه علاج چندین مرتبه بهنیت واثق
گذشته و صدقی به تقلیل هم ساخته لیکن بی این طبیعت باشتها نمیگراید و مواد زیاده در مزاج موکه آثار فساد گشته آزار میدهد
لهذا بفتوای جمعه کشان بیدار دل هوشیار درون اختیار معتاد بقدر دو اخر ورد ساخته مداومت دارد و تجاوز نکند اعتدال
محض حرام میداند بقول صائب فرد باده در جسم دل پاک پرزاد شود ۴ قطره چون در صدف افتاد گهر خیزد ۴ عمر
خیام می فرماید رباعی چون کم نخورم عیش زمن چنان ست ۴ وربیش خورم در خردم نقصان ست ۴ حالیست میان مستی و
هشیاری ۴ من بندهٔ آنکه بندگانی نا کست ۴ فرد بروی مازن از ساغر گلابی ۴ که خواب آلوده ام ای بخت بیدار

به لاله تلوک چند خدمتگار خانی

فرستاده که دوصه مراد آن همین ای حمید اقبال به نمرة الفواد بار گردید و یاحین آمانی و آمال ۲ اموسم پیش آمد
بالیدگی و رسیدن ضمن اینکه از احوال و ستدار که اکثر استفسار رفت بقول برزنی که پیش از وقت تکلیف شاق در
مذهب اهل وفاق حرام است بحال طلبی خیر و اجابت حالا که قسمت یار و طالع مدد گار اگر بحرکت همگی برکت کاری ساخته شود
تمم جمعیت خواهد بود علی الخصوص امانت و فوجداری میرهٔ محال که صرف خاص رعیتی و سیر حاصلت صرف
اردو سعی بالضمایر من بیشتر اگر بحسن سعی شریف ممکن و مقدور شاهد خود را معاف نباید داشت ۴ آنچه در لوح نوشتست همان خواهد بود

به لالا نین سکهه منشی لطف الله خانی

ساغر تمنا بجرعهٔ حصول مدعا لبریز باد فراهل که بمقتضای تفضل مرسول بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب و گل
عجب تشنه زمین آب در کنار گرفته بود چون نعمت غیر مترقب بروقت رسید و هنگام شرابت ام را صلای عام داده مزاج مجنبا
سر جوش گردانید رنگش از رنگ یاقوت ممتاز و بویش ببوی گل انباز ذایقه اش کام پیرا مذاق و نشاتش جان بخش
اهل وفاق ابیات چکانی ازو قطره در گوش کر ۴ نسر گوشی و هم یابد خبر ۴ فشانی از و شحه بر بال زاغ ۴ برد بیطاوسی

گل بدست یارم بسته است ۞ اگرچه بقدر استعداد دانش دوریست و دست ما بدامن او نمیرسد لیکن آن مهربان در ازا رضوان نیز جودت طبع بلند و شخوار پسند را کار فرمایند تا چه هر قدرت سخنوری هر کدام بعرض عرض آیم

رقعه به بهگت داس بیرالی

بیت عشقت اندر پس صد پرده مرا مفتون کرد ۞ آنکه رخسار ترا دید ندانم چون کرد ۞ ذکر جمیل ایشان باظهار مرهم جراحت دلریشان مهاجانی بیرالی سمت وضوح یافته مشتاق دیدنها کرده اگرچه صحبت داشتن با مردم دنیا برای صاحبدلان خذارس و موحدان صنع نفس باعث تضیع اوقات است اما بمقتضای مهربانی از وقت خاص که ساعتی مخلی بالطبع بهره یاب همنشینی و همزبانی گردد زبانی حامل رقعه اعلام بخشند ۞

به مجموعهٔ خوبیهای رای متیر داس

بیت چندان میتوی دهید که بیهوشی آورد ۞ شاید که یاد ما بفراموشی آورد ۞ هر چند بر بهد و تقوی معزز و متناز و در زمرهٔ مقبولان درگاه صمدیت سربلند و سرفراز دوستان پیرایهٔ اخلاص و مکرم آرزو دارند بیاد آوردن گناه نیست و حفظ این ذره در پیش صاحبدلان قابل اگر اهانتی دل بیمار و دست بکار باید داشت نه اینکه صمنی اخلاق نموده همت بر عزلت و خودنمائی باید گماشت نازم کارگران خواب غفلت بهوش آمده اوقات شبانروزی بتحصیل آخرت و مطالب ارجمند مصروف دارند و تارک معاش و معاد را بگذاشته این شمائل حمیده را نقد قبولیت نبوی اخروی بدست آرند فرد بشنوی دست از اصلاح تن بجان بردار که دل مفید نگردد بجامه شوئیها ۞

به مجموعهٔ خوبیهای سخندانی ٹیک رام معمور خانی

خالق کائنات دقایق و نکیات آن خلاصهٔ موجودات را از عوارض آفات برکنار و ادراد حنینکه جلیاب شب فراق نیابین حائل گشته بشد اندیطیاقی گرفتار است و از دیدها طوفان خیز چون ابر بهار اشکبار هر چند درین چار سوی آفاق دیده بنزل مقصود نکشیده چند انکه در بحر نا پیدا کنار دهر دست و پا زده از چشمهٔ مراد زلال وصال نچشیده فرد بچه طفلی از دبستان حضرت باغش و هند ۞ دی دو هر قطرهٔ اشکم بحجت وجود دوست ۞ از انجا که در حضرت انسیت هر امر و نهی معین و مقرر است و پیش از وقت قلق و بیقراری را رایت و از مستعد ناچار بحبل المتین توکل دست بر زده نظر بر فضل خداوندی دارد فرد ایدل صبور باش مخور غم که عاقبت ۞ از صبح شام گردد و از شب سحر شود

بعزیزی که با همه دسترس عذر بیدستگاهی داشت

فرد هر تنگ مایه اگر قابل فیضی میبود ۞ آب هم در مصدف آبله گوهر می شد ۞ رقعه مرسله که هر حرفش از روی معنا

تو بجو ماد اکرد ✤ دیده ها فرش و نظر دره تو پا انداز ✤ مژده مقدم خیر تو بدلسا جا کرد ✤ چه عجب گر دل سنگین ترا رزم کند ✤ رأفت حسن ترا آنکه فلک فرسا کرد ✤ چشم بد دور سیا مردمک آسا بنشین ✤ که دل از شوق لقایت در چشم وا کرد ✤ چاک گل کردز خونریزی چشم سیت ✤ چه ستمها که نه آن نرگس بی پروا کرد ✤ **منشیا** عشرت جم تازه کن امروز بجام ✤ خون دل خورد هر آنکس که غم فردا کرد ✤

بعالی فطرت مرزا عماد شاعر

بیت گرچه دل سوخته آتش مهجوری شد ✤ نامه مات داغ مرا مرهم کافوری شد ✤ سوادش را که کحل الجواهر معانی عبارت از انست بریاض دیده جادادو بیاضش را که غرهٔ صباح کامرانی اشارت بدانست بر سواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص غزلیکه از نتایج افکار صائبه بر زبان قلم عنبرین رقم گذشته بمطالعهٔ لطائف مضامین تازه طبیعت را خطی اندازه حاصل شد در صلهٔ آن قرابه می ناب که ازالهٔ کلفت قلوب احبار اسزد مرسولست ترصد که عرقبول یافته سرخوشی افزای مزاج سراپا احتیاج گردد و غزلیکه در جواب غزل عجالةً بجا طر گذشت نیگارش رفت **غزل** بیورهم نمودیم زود باز دوا ✤ بنا توانی ما کی رسد سخن اورا ✤ معلی ست که درس تکلم آموزد ✤ رموز گوشهٔ چشم تو چشم آهو را ✤ نمیرسد بمیان صنم زباریکی ✤ هزار بار بدقت شگافم مورا ✤ برای قتل دل خستگان کمر تا چند ✤ گهی بناز کشا قفل چین ابرو را ✤ بیا به منشی بیچاره رحم کن که بمرد ✤ وفا و لطف و کرم نازنین خوشخورا

بدقیقه شناس نکات خفی و جلی مرزا حسن علی

حسان عهد و آوان و سحبان عصر و دوران سلامت پیر و زعلامه ارسطو فطرت میر محمد علی عشرت بدین محب قدم رنجه نموده بودند تا دیر رونق افزای صحبت احبا بوده از نتایج ابکار افکار و اشعار منتخب شاعران سخن گذار مطارحه در میان بود چاک آن مهربان خالی دیده مگر نظر طلبیده شد ظاهرا بتفرج صناع و بتماشای بنفشه و ریاحین رخش غرمیت برانگیخته بودند درین ضمن که نثار عشرت سر باوج کشیده این مصراع شیخ سعدی رح مصرع **دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست** ✤ بر زبان آورده قرائن بر تضمین کردند همانوقت بدیهه گفته گذرانیده **رباعی** دلبر که مطاع جان فدائی سراوست ✤ جا کرد محبتش میان رگ و پوست ✤ او بر سر مهر و بر سر قهر رقیب ✤ دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست باری سخن افتاد و قت تکلیف نمودند که فکری به ازین به تضمین این مصرع نیز باید کرد مصرع **دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست**

منصور و یان داراد مکاتبه فرحت انگیز که بیا ضش چون مطلعت تباشیر صبح صفا خیز و سوادش ماند کاکل عنبرین موبان غالیه بیز بود غرور و دمنود رنگ کلفت و محنت از مرآت خاطر زدود و تهیه عزیمت لشکر دیار رفاقت باین برادر ایمار رفته هر چند پروانه طلب حضور بمهر عمدة الملک نواب فیروز جنگ بهادر بنام احقر رسیده لیکن بمرافقت شریف سابرارادهٔ آن صوب افضل ترمیداند اگر اتفاق افتاد زود دیر الا انتظار نخواهد کشید عیت کردهٔ عزم سفر حفظ خدایار تو باد ✤ همت اهل نظر قافله سالار تو باد

مضمون شقه در ایام ترک منصب بجناب غفران پناه لطف الله خان

مرد یوان قضا و قدر بکلک قدرت قادر مطلق چنین منشت گردیده که چون خواهند که برگزیدهٔ عنایت یزدانی بر تبهٔ دولت عظیم و منزلت رفعت فخیم رسند بصعوبت صعود شدائد ظاهری بیازمایند هر گاه ایام ظهور سواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش مقرون گردد مکروهات سریع الزوال و ناخوشیها قریب الانتقال عبرت بینش جلوه دهند و چهره کشای این مطلب بستر گ حال دولت مآل نواب کریم الخطاب منبع فضل و احسان معدن لطف و امتنان است امید واثق از حضرت واهب مطلق که مواهب مملکت و دولت سلیمانی و عطیت چار بالش وزرات و کامرانی کمترین مواهب جلیلهٔ اوست چنانست که در کمتر مدتی عالمی بشمول برکات دولت و محاسن تدبیر و فطنت نواب ارسطو فطرت بکام دل فائز گردد ان الله قریب مجیب

بکاشف رموز سخنوری میرزا محمد رضا شاعر

فرو از دیده غبار رفت و از دل کلفت ✤ این جامهٔ یوسف ست یا نامهٔ تو ✤ بشارت افزایش مراتب ایشان از مطالعهٔ آن خرد جان سمت تبیین و ایضاح یافته انشراح وافر بخشید و ارتیاح قلوب احبا را از حد گذرانید طراوت بخش بساتین گیتی بجمیع هواخواهان مبارک و فرخنده گردانا د و آن نهال روز اقبال منظور انظار ارباب نظر را از فشار نامساعد روزگار غدار در کنف صیانت خویش مصون داشته بزلال سرچشمهٔ بقا سر سبز و شاداب دارا د فرمایش نشار غم تراش در هم جوش و خروش و نغمت بردوش دارد آمین که از شور ش و گزاف خودنمائی خاموش شود و در دل مینا جا یابد بنگامه آرای سرور و محفل پیرای طرب گردد غزلیکه از لطافت فطرت بعالم ظهور رسیده بقلم می آید غزل ای متاع دل و دیم نکهت نیما کرد ✤ نسخهٔ عشق تو بر لوح جبین انشا کرد ✤ خوابم از دیده سفر کرد ز دل صبر و قرار ✤ تا نگاه تو بدلها خلد آیا کرد ✤ غمزه ات کشت مرا لیک شکر خنده تو ✤ جان بلب آمده را معجزهٔ عیسے کرد ✤ تا ز آئینه بر اشفتی و رفتی بچمن ✤ آب آئینه ز شوق

سیاهی مردمکش سیاخته جا ❊ در آغوش شفق شب کرد ما را ❊ چو نیکو بنگری داغ دل ما ❊ سیه مستی بود افتاده در ما
❊ شده داغ دل وی جلوه آرا ❊ به برج[۵] آتشی کرده زحل جا ❊ درون آن ببین داغ سیه تاب
مگر زاغ میان چار سرخاب ❊ فلک تمثال او را چاره سازد ❊ اگر خورشید را صد پاره سازد

به مجموعهٔ خوبیهای شیخ نورالله

ابیات این پیک نامه بر که رسید از دیار دوست ❊ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ❊ خوش میدهد نشان
جمال و جلال یار ❊ خوش میکند حکایت غرور و وقار دوست ❊ سامی مکتوب جمعیت اسلوب مشعر بر تقرر پیشکاری خزینهٔ
ممالک محروسه از پیشگاه جناب جهانبانی بعهدهٔ آن بانی مبانی قدردانی المعه وصول فگنده مواد سرور و شادمانی افزود و شکر خدای
که حق بمرکز قرار گرفت و احکام شریعت غرا و ملت بیضا بکار فرمائی شتافت روی بپذیرفت مراقبات مراسم آشنایان
که نظر بر قدیم ارتباط مکنون خاطر آن ملاذ احبا است از خارج جلوهٔ ظهور یافته[۵] محمدت و ستایش آن فائق از شرح و بیان
عیداند بمقوله باشکر ناک قائل و گویا میگردد مصرع دولت مدد نداد حدا کس را بغلط ❊ بالفعل خدمت امانت فوجداری
پرگنهٔ الور با محال جاگیر بخشی الملک مرزا صفویخان بمخلص تعلق دارد و هم آغوش شاهد جمعیت خاطر عاطر من کل الوجوه چشم

به مجموعهٔ خوبیهای رای تیبر داس

بیت[۳] ستم لطفی ست گر پای محبت درمیان باشد ❊ دل از دست تو رنجی خورد و گفتم نوشجان باشد ❊ دوستان
صاحبدل رضاجوئی احبا را بهر همه کار مقدم انگاشته در هیچ حال مراعات این رابطه مهمل نگذراند آن مهربان
باندک لغزشی در سلوک امر مسهل که ناگزیر عالم بشریت است آنقدر نقرت گزیده اند که از وضع و آئین ایشان هرگز
رائحهٔ التفات بمشام جان نمیرسد و غیر از نفاق که منافی اطوار ارباب اشتیاق است از ناصیهٔ احوال شان
معاینه نمیگردد از انجا که لطف و کرم بهترین صفات انسانی بل حاصل عمر و زندگانی ست لازم که بعد ازین
تدارک مافات بعمل آمد فروگذاشت نکند و اشود ❊ یک لحظه بار خاطر دریا نبود جا ❊ هرچند میدانم که آن
توفیق یافته اخلاص باطنی را همان ارتباط دلپذیر خاطر پسند منظور ست اما در عالم صورت حفظ رسمیات صوری که
عبارت از ترسیل رسل و رسائل باشد نیز بسیار ضرور بقول بزرگے رباعی زان می نگرم بچشم سر در صورت ❊ زیرا که
زمعنی است اثر در صورت ❊ این عالم صورت ست و ما در صوریم ❊ معنی نتوان دید مگر در صورت ❊

به مجموعهٔ خوبیهای رای تیبر داس

چمن پیرای بساتین آفرینش ریاض آرای و آمال آن مجموعهٔ دانش و بینش ابر رحمات سحاب فضل و احسان

دولت اقتران مژده اضافه منصب و مراتب آوازه کام بخشی و شادمانی بسامع اعالی و ادانی در داد و هم‌سلک عشرت‌سازان ازین نوید مسرت طراز از غایت نشاط و نهایت انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادی و مبارکبادی بر بام سپهر نهاد **بیت** ازین شادمانی جهان تازه شد ۞ دل آسوده گشت و روان تازه شد ۞ چمن آرای ریاض آفرینش فرخنده و همایون کناد و تخیل ترقیات روزافزون را در جویبار بهروزی بالیده و قد کشیده دارد و احقر در سرانجام کارها محتاج بتاکید نیست کیفیات خبرگیری و دلجوئی و کفایت از روی دل تفحص کند متعاقب میرسد بعرض خواهد رسید زیاده حد ادب نیست کوکب دولت و اقبال تابنده باد

به مجموعه خوبیها پتنبر داس محرم خانی

بیت ما در خیال یار پریخانه گشته ایم ۞ یوسف جعل شود چو درآید بخواب ما ۞ رقیمه کریمه متضمن گله فراموشیها رسیده خاطر را متوحش گردانید یکشب بهر سبیل صحایف آن بود که نزهت گاه دوستی را به صرصر سرد مهری زمانه آفتی نرسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی همچنین اتفاق می افتد و گرنه در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال مهر تمثال محو تماشاست و از استیلای شوق لوح دل آئینه خانه لقای خورشید سیما خود انصاف فرمایند که متعرق محبت معنوی از الشکوه فراموشی چه کار است ۞ سالک مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهری چه ضرور فرد در و دیوار من آئینه شد از کثرت شوق ۞ هر کجا می نگرم روی ترا می بینم ۞ امید که حاضر و غائب با خود تصور فرمایند و همین طریق خاص که مقبول و مختار برگزیدگان عالم اخلاص است اختیار نمایند

به نتیجه دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی

خلیفه صاحب من دیشب اکثر غزلیان سخندان که بحاشتی نظم و نثر ذوق جان شان آشناست بحضور دعوت بغریبخانه محفل آرا بود ند از اشعار متقدمین بلاغت شعار سخنوران ذکاوت نتایج افکار متاخرین سخن گزار افاضت آثار مطارحه میرفت رضوان شاعر که کلام دلپذیرش مقبول مقبلان و سخن بلندش مرغوب صاحبدلان است بیتی از اشعار ملک الشعرا عرفی شیرازی برخواند **بیت** جام و یاقوت دمی لعل بهم پالاید ۞ اثر نامیه چون لاله و داغش مثل ۞ گفت که مثل لاله بجام یاقوت مسلم و مناسب ولیکن میل داغ که سیاه است بامی که لعل فام است تناسبی ندارد همه مؤنسگافان دقیقه رس درین مقدمه چه اندادند و مهر سکوت بر لب نهادند آن کاشف رموز سخنوری و کشاف دقائق نکته پروری درین باب چه میفرمایند حق اینست که ملا منیر در وصف لاله بیتی چند گفته الحق که گهرهای مناسب در رشته نظم سفته و این ابیات از وست **ابیات** سواد گلشنم جرانی آرد ۞ ازین لاله که بر دل داغ دارد

---

۱ ناچیز نام ستاره ۲ که عرب او را زهره نامند ۳ دول جمع دل بمعنی مشتری ۴ لفظ نیز بمعنی ۵ عرض بمعنی ۶ عنا بمعنی رنج ۷ بمعنی ۸ بمعنی ۹ معلا بمعنی ۱۰ کردن بمعنی ۱۱ بمعنی ۱۲ بمعنی

کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی باد ایضاً
فدوی عقیدت اعتصام مادھورام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده درج خاطر بلا آلای حسن اعتقاد بر آموده بغرض عرض ماریابان
حضور نواب مستغنی عن الالقاب خدایگان قدردان که دل فیض منزلش بکام بخشی ناکامان روزگار چون موج بحر بی اختیار است
و کف گوهر آمودش در عطاریستی بسان ابر بنیسان گهربار میرساند که غره شهر حال کفره ضلالت مآل جمعیت کثیر
درین ضلع آواره دشت ادبار گشته قصبه اٹوا و اکثر دیهات جنید سیر حال را قتل کرده دست جسارت به نهب و غارت برگشودند و
قافیه عافیت و تردد دکشتکاری بر ساکنین و اطنین تنگ نمودند فدوی با وصف قلت سپه بندی و کثرت غنیم بپای
اقامت در زمین کین افشرده بمالغت و مدافعت پرداخت و در حفاظت قطعات مزروعات و کلک و صیانت
دهات قرب و جوار مساعی موفوره بظهور رسانیده دست تسلط مداخلت آن فرقه لازم التفرقه کوتاه ساخت درین ضمن امارت
و ایالت مرتبت مغل خان ناظم صوبه مخسته بنیاد با فوج گران بتقریب یارت روضه منوره روی غربت باین طرف آورد و از
آوازگی غنیم جهنم بیقیم خبر یافته فوجی به تنبیه و تادیب یقین نمود عاصیان قرین یاس و خذلان خالف ابد و هراسان رو
بوادی فرار نهادند و به نیرنگی اقبال نواب مدار المهام سنگه و عموم متوطنه از اذیت گمراهان شقاوت شعار محفوظ
و محروس بوده زبان مدعای دولت برکشادند هندوی ده هزار روپیه ارسال داشته قبض خزانه
مرحمت شود سایه همایه بر تارک بندهای جان نثار تا گردش فلک دوار مضبوط باد

بجناب نواب نجفی الملک مرزا صفوی خان عرضداشت

فدوی ارادت انجام مادھورام که صفحه دل را بر قوم او دعیه خلود عهود دولت و اقبال و دوام ایام مکنت و احلال
مرقوم دارد بعد تقدیم قواعد تخشع و ابتهال بعرض فیض اندوزان پیشگاه فضل و افضال نواب دریادل بحر نوال
قبله آمانی و آمال میرساند درین اوقات میمنت آیات خبر ولادت اختر برج سعادت و فیضرسانی نوباوه باغ
دولت و کامرانی ثمره شجره حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب نوید طلبان را بسان شگوفه نوبهار از
نسیم اخبار شگفته گردانید شمائم حصول عمر ابد که عبارت از میلاد اولاد و اعقاد است بمشام جان رسانید بیت
مبارک طالعے فرخنده فالے ۔۔ بباغ زندگی زیبا نهالے ۔۔ مبارک و فرخنده باده ایجاد آن همایون بخت و الانژاد و جمیع متعلقان
جناب فیض قرین او اسطه حصول مآرب و مقاصد شواد ایضاً فدوی مادھورام تقدیم آداب کورنش و
تسلیم را ذریعه سعادت و وثیقه عبادت انگاشته بعرض خواستگی محفل فیض منزل نواب عالیجناب سپهر جناب
مرجع مآرب جهانیان جلیل القدر رفیع الشان فیاض عالم و عالمیان ستگیر بیکسان و ناتوان میرساند که درین خجسته زمان

مشکل همه حل شود بفضل تو اگر ✤ بیمار مرا شفای جاوید دهی ✤ رباعی ای فضل تو در دوا دوائی بخشید
هر فن سر و پا را سر و پائی بخشید ✤ در درد دل بیمار ز حدے گذرد ✤ امید که لطف تو شفائے بخشد ✤

به لاله تلوک چند خدمتگار خانی

اقبالمند دلبند یگانه پیوند همواره وا اقران معزز و در همچشمان سربلند باشند خبر پیرے شدن ایام حیات
مستعار ٹھاکر بزرگوار نمک برجراحت پاشید در حسنارهٔ حال ابناء جنس ناکامی خراشید حیف که صاحبدلان
را در سیل حوادث روزگار عذار اقامت دشوار است و مقبلان را درین سیر منزل فنا همیشه بدل خار خار
فرد گلستان عمر را در مرغزار روزگار ✤ نوبهار خالی از باد خزان کس نیافت ✤ از بیطاقتی خاطر رنجور زمانه
آن سبزه را چه نویسد که همیشه در آتش مصیبت بریان و باشک خونین گریان میباشد دنیا له ها جانسوز و
فغانهای رخنه اندوز در دل فلک سنگدل کینه توزی کند الله تعالے توفیق صبر کرامت فرماید ترکه متوفی که
نزد رحمت خان امانت است زود بفرستند که سعی در حق بیوه ها فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر و

به بخشی الملک تی رام

فرد مردم دیده بیاد قلم افتد هر دم ✤ که مرا نقطه حرفی کن و بنامه فرست ✤ اظهار شوق را حواله بدلها کرده
بمطلب میگراید بنیقه طمانینت پیرا هوش افزا محتوی بتغزیت ٹھاکر بزرگوار که در جوار رحمت ایزد گار با حوران
جنت المأوی هم آغوش و همکنار باد وارد شده اگرچه هر فردے را از افراد موجودات به پیک اجل لبیک
اجابت باید گفت و هر صنفی را از اصناف کائنات سر بگریبان عدم باید نهفت لیکن بر بیکسی ابتهاج
متوفی رقت می آید بهر حال فرد بست باچوازین حل و عقد چیزی نیست ✤ بعیش و ناخوش و خوش
گر رضا دهیم سزاست ✤ خیر خواه ترک خدمت جزیه نموده در خجسته بنیاد متوقف است درباب
غرامیت لشکر ظفر پیکر بمقصلاح عزیز القدر ارجمند لاله تلوک چند نحویکه برگارند بعمل در آید

به لاله تلوک چند

فرد سواد دیده را مردم تو بودی کی بود یارب ✤ که این ویرانه بار دگر مردم نشین گردد ✤ حق آگاهست
مالک لمها بر صدق گفتار گواه ازان یاز که از علاقهٔ خدمت جزیه آستین افشانده در خجسته بنیاد متمکن است
کشش دلهای اختیار باجراز دولت دیدار ستر آثار میکند نخلبند ریاض آفرینش سببی سازد که همچین زار
صحبت رنگین رسید نهاد از همیشه بهار دیده نهاد گل چیده نهاد ایمسر آید سعادتمندی و سربلندی افزون باد

---

۷ پیری شدن بزرگان
۸ بیکسی اسباب تماشا شدن و
۹ آخر گرد دیوان ۱۲ ستعار بالفتح بمعنی عاریت
۱۰ مستعار بالفتح بمعنی عاریت گرفته شده ۱۲ از فرار
۱۱ بالفتح بمعنی جاسوس ۱۲
۱۲ بمعنی وزارت بمعنی جاسوس ۱۲
۱۳ بمعنی وزارت ۱۲
۱۴ شوق بالفتح بمعنی شوق
۱۵ نشان رضای مخفوض
والف مقصوره یعنی
آورده ۱۲
۱۶ قرنیت بمعنی
ماتم پرسی ۱۲
۱۷ لبیک
بالفتح و تشدید یای موحده
مفتوحه و یای تحتانی ساکن
بمعنی حاضر شوم ۱۲
۱۸ شفا از اصناف ای نوع
و فتح از انواع و اشتام ۱۲
۱۹ حل و عقد بمعنی
کشادن ۱۲

به سخن شناس ای بهگوانداس

بیت سواد دیده حل کردم نوشتم نامهٔ سوی تو ÷ که در هنگام خواندن چشم من افتد برو سوی تو ÷ داستان شوق چون زلف شکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بعجز و کوتاهی دمساز لاجرم مطلب میسر دارد که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه میسر نیاید معذور باید داشت شکر خدا که قرین خیریت بلشکر ظفر اثر رسیدم و بدستگیری نواب والا جناب کوکلتاش خان در سرکار بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر بعطای خدمت منصب میر منشی گری سر و نواز شها گردید امید واثق است که عنقریب شاهد جمعیت چهره کشا بد و کشایشها تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت به پهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت عروق جان میگسلد غبار کدورتها بر صفحهٔ خاطر آن قدر نشسته که شست و شو به سیل سرشک دشوار و سنجش قول صفا منزل باآه سرد نحوی رنگ بسته که تصفیهٔ آن بمصقلهٔ کوشش امریست دراز کار بیت بسکه دارد گرد کلفت چهرهٔ احوال من ÷ روی مالد بر خاک آیینه از تمثال من ÷ صنع پرداز حقیقی که تصاویر مخلوقات را بر صفحهٔ هستی کشیده و مزاجها را بر سنگ و ستیها امتزاج بخشیده نقش وصال بر اوج تمنا برکشد و دیدهٔ دیدار طلب را چون چشم تصویر سزاوار حیرت نه پسند زیاده عمر باد

بسر امداد اہل سخن ٹھاکر لوک من

فرد دریچهٔ نظر و رهگذار دیدهٔ من ÷ بجز خیال تو از هر چه هست مسدود است ÷ خبر عزیمت میمنت قرین باین طرف ابواب خرمی بر دلها کشود و خضر مشربان وادی طلب را بچشمهٔ سار حیات ابدی ره نمود خوشا وقتیکه صبح وصال از مکمن اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال بمصباح قدوم فرخنده لزوم روشنی پذیرد بیت کی بود آیا که شود بهره ور ÷ دیده ز دیدار چو گوش از خبر ÷ دوستدار الی الیوم در قصبهٔ عنبر پور بیکار نشسته چون زمینداران در رکاب شریف اند تشخیص جمع دیه بر آمدن آنها موقوف امید که بدولت و اقبال بر جناح استعجال تشریف آرند بیت بیا که آمدنت از خدا همیخواهیم ÷ بیا که گوش بر آواز و چشم در راهیم

به لاله تلوک چند خدمتگار خانی

بیت منم که هر نفس از دست فراقت فریاد ÷ آه گر نالهٔ زارم نرساند بتو باد ÷ اگر از شوق حرفی بنوک آتش نقلم درگیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصهٔ آفاق شور محشر پذیرد ناچار بدعا میگراید خط طاعت منط که بیا همش چون جنازهٔ خوبان منور و سواد حروفش مانند مشک ختن معنبر بود در ورود ارادهٔ عزیمت از

خجسته بنیاد بلشکر نظر اثر که پیش نهاد خاطرست نهایت مضطرب گردانیده باوجود قرب جوار دولت دیدار میسر نمیشود والله اعلم کی خواهد شد انشاء الله تعالی درین هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته بمقصدی میشتابد بهر کیف بارسیدن مشتاق توقف لازم بیت مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی ✤ این نیز حرفیست که گوئی و شکر خند کنی

بسر آمد اهل سخن ٹھاکر لوک من امین فوجدار

بیت بحر بس است ای خدا زود وصالی بده ✤ شوق بده این قدر پاپروبا بده ✤ اگر در طریق شوق قلم سر اندر راه اول قدم درمیماند ناچار ازین وادی دشوار عبور و کتل صعب المرور پای همت پس کشیده بمطلب می گراید که چون عمری بصحرانوردیها مشغول و از صحبت نگین بحران موصول بود نیابت امانت جزیه بانتخاره شریف اختیار نموده بقبضه عنبر پور رسیده در نیولاظاهر شد که زمینداران و اقوه طلب در خجسته بنیاد هنگامه آراشده گردن بقلاوه سخن شنوی نمی سپارند و چون سگان بهمان عفت کار دارند از انجا که پرواز کبوتر تالب بام است و ستیزه با بزرگان خیال خام خدا کند که آرزوی ناتمام آن فریق بدسر انجام بجائی نرسد که مراجعت شریف قرین آرزو و استیلا زود بمنزل مقصد اتفاق افتد بیت یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان ✤ وان سمی سرو چمن را بچمن بازرسان

به لاله تلوک چند

بیت صبا غبار رهت را بچشم ما نرساند ✤ میان ما و صبا این عبار خاطر ماند ✤ اضطراب خاطر از حد گذشت و بعلت عدم طیاری کاغذ دیدن ها میسر نگشت حیف که با وصف قرب مسافت آرزوی دیرینه بدل ماند و بیلک حرمان مشتاق را نشانه دار بخاک نشاند بهرحال اگر چندی در خجسته بنیاد توقف است افتان و خیزان میرسد والا رضای مولا از همه اولی زیاده بخیر شوق چه نویسد

رقعه ملازمت

فردوخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت ✤ چرا که حال نکو در فضای فال نکوست ✤ استعداد این قلیل البضاعة عدیم الاستطاعة ازان قبیل نیست که بمحک امتحان آن ارسطو فطرت فلاطون زمان کامل عیار برآید لیکن بیاوری بخت و دلالت طالع منظور نظر اکسیر اثر گردد هر آینه از حضیض کم مقداری و فرومایگی برآمده براوج نیک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه از وجودت مسند اقبال زینت یابد ✤ وز ترقی تو بخت حاسدان در خواب باد ✤ بنده میخواهد مرا دار تو فیض تربیت ✤ ای بفضل حق ترا باغ امل شاداب باد

رقعهٔ ملازمت

واهب بی منت و رازق بی ظنت که فضل بیکرانش لوای دولت خواقین باوج علیین برافراشته و مائدهٔ روزی اصناف موجودات بر سماط ارض مهیا داشته چون خواهد که هرزه گرد منهج پریشانی و جاده نورد تطریق بیسامانی را بامن بهبود رساند الیتام جناب دولتمندان عالی مقام وجیه همتش سازد و نظر برین مطلب ارجمند صورت حال نیازمندست از انجا که بربهری سعادت رهبر ارادت بقبلهٔ حاجات آورده امیدوارست که باستفاضه انوار تربیت زنگ دای آئینه مقصود طالع گردد ع هرکس که یکمیار سر ارادت گرود

رقعهٔ ملازمت

بیت الهی تا جهان انام باشد در جهان باشی ✦ بدولت کامیاب و کام بخش و کامران باشی ✦ مفقود الاستعدادی که بمساعدت بخت معاضدت طالع راه بدولتسرای والاجاهی برود و حلقه در کوشش بجنبش آرد و هر آینه همین قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال از خضیض تقدیر برآمده بفرازپایهٔ نام آوری و روشن اختری صعود نماید مصداق این مقال صورت حال نیازمندست که باستجلاب سجدات جناب جهانیان آب ناصیهٔ کربت را فروخته امیدوارست که بنظر الطاف ملحوظ گردد بیت گر بی هنرم ور هنرمند ✦ لطف امید هم از خداوند

عرضی بجناب لطف الله خان مرحوم

بیت دردکم چیزی از درد شکستن بیش است ✦ به که بر سنگ نهم گوهر بی قیمت خویش ✦ همچنان بمرحمت اضافه امتیاز یافتند و فدوی مقام بر بزیر و نادره حسرت از کانون سینه شعله خیز بیدست که بغمازی نا توان بیان کار تا ایجا رسید و گرنه در پیش نفس خود شرمنده نیست مصداق تقصیریکه سزاوار این همه تغیر باشد نشده از پیشگاه انصاف امیدوارست که مورد نوازشهای گردد و یا خط آزادی بیابد که در گنج غربت بدعاگوئی بسر برد فردا نگاه از چشم تو اندانخت مرا بی تقصیر چشم دارم همین دم گر نه گناهی شود

بجناب نواب بخشی الملک مرزا صفوی خان عرضداشت

غلام مادسهوام تارک نیازمندی را بگلهای تسلیمات سربلندی برافروده بموقف عرض مقتبسان انوار حضور نواب گردیم بخطاب والا جناب عالیجناب که پیش از ارتفاع سرادرده دولتش بخط شعاعی مهر منیر متعدرست و عالی بریزه چینی خوان انعامش منتفع و متبشر میرساند که فدوی بعد حصول حضرت از خدمت اکسیر صیت تقرب ایالت فوجداری برگنه راجپور نوزده بیگه الاله بمکان خدمت رسید و زمینداران کلهم اجمعین موافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیدند چون تحصیل این مجال بسیب آمدنی محصول تمام سال دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده مبلغی که موجب ابلاغ حضور نموده آینده

که از لوح پیشانی شریف استدلال مینمودند بچشم ظاهر معاینه افتاد و سواد خوانان صحائف پیش مینی مطالعه ترقیمات که از ناصیهٔ احوال ایشان استخراج میفرمودند آغاز بهرزه نهاد امید که همواره بساتین آمال از رشحات سحاب مکرمت ایزد متعال منضر باشد چون مخلص بعلاقهٔ خدمت امینی فوجداری پرگنه الٹورا در اقران معزز است و کسوت حال بطراز جمعیت مطرز خاطر جمع باشد زیاده عمر باد

به لالهٔ تلوک چند خدمتگار خانی مشتمل بر لازم تیر و کمان

بیت ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ❊ چون ساغرت بدست بنوشان و نوش کن ❊ از آن بار که گردش چشم مقوس من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز فلک ناساز تیر از شست مفارقت دور دست انداخته پشت طاقتم از بار غم کمان وار خم گشته و جسم ناتوان از تیر باران الم نشانه گردار سخت نشسته بهادی جان به پیکان تغافلهای آن سخت کمان نگار و دل حیران چون خانه کمان از انابت آن جمعیت بر کنار از انجا که مزاج آن تیز فهم زود رس تیر آسا گیش رسته آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج نشینی و کج اندیشی مبراست اگر گاه گاهی چله نشینان بحجر از ابیا دارند گنجایش دارد حقیقت بعطل نشینی در رنگ کمان مبرزه پی در پی با آفتر تیر نگاشته مینماید که خود را بسان تیر بهدف مقصد رساید لیکن بسبب کسل آن امید گاه اخوان کو چون بیک زهر آب داده بجگر میخا دیشده حالا که ایشان چاق شده اند عزم مصمم دارد فکر جمعیت فقیر که چون بکمال فربهی پیوسته بخاطر متمکن ست ترکش نخواهند داد فرد مارا بست آگوشه ابروی التفات ❊ این صید را هم رانگمان میتوان گرفت ❊ تا مهر منیر از خطوط شعاعی ترکش زرین بر کمر دارد کمان رستی در قبضه آن سرامد راستان باد

بسخن شناس رای پنتبر داس

صاحب امید گاه برادران سلامت در دول را دل صفا منزل آگاهست و خلش خاطر را خاطر ملکوت ناظر گوناگون صعوبت علل متعدده که بمزاج وهاج طاریست خون جگر بکاوش این غم از دیدهٔ دل جاری و آنقدر که آن را فرسایش پایهٔ اخوت را از عارضهٔ بیقراریست چشمه چشم را خالت ابر آذاری بیت یارب بلبرش حکیم دانا بفرست ❊ وز بهر شفا او مسیحا بفرست ❊ مناجات بحضرت باریتعالی غزا اسمه رباعی ای آنکه دوای دردمندان دانی ❊ روحی بدنی در تن بیجان آنی ❊ گر یک نظر التفاتی بحال بیمار کنی ❊ مشکل شود بش بدل بصد آسانی ❊ رباعی ای از کرمت خزان بدل شده بهار ❊ وز ساحت دهر قحط بگرفت کنار ❊ بر حال مریض ما نظر کن که کنند ❊ علت ز مزاج او بفر سنگ فرار رباعی ای افسر رفتگان بخورشید دهی ❊ وی جام جهان نمایه جمشید دهی ❊

محبت قدیم و هر لفظش منبع کوثر و تسنیم بود غرور و نمود در مقدمهٔ خدمت جزئیه مکرر بقلم آمده هر چند فی الحقیقه خوبست در ظاهر معیوب انشاء الله تعالی بعد ترتیب طوا امیر روانه خجسته بنیاد می شود چون خان صاحب قبله برای کامیابی فقیر غائبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور پر نور میگردد زیاده عمر باد

به لالهٔ نمین سکهه

بیت دلم بی وصالش صفا ندارد ✤ چو بیگانه کاشنائی ندارد ✤ حالتیکه از مفارقت میگذرد نمیتوان گفت و نمیتوان نهفت زیرا که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و نهفتنش جان و تن می کاهد ناچار بعد عاجزانه خط فرحت نمط که بیاضش غازهٔ ماهرویان و سوادش دسمهٔ ابروی مرغوله مویان بود رسیده دیدهٔ دل را نورانی نمود چنانچه دوشته اند میل خاطر با کتاب بیشتر داشته باشند که این کالای دیپالا بضاعتی است پایدار و نفیس بسیار یعنی هر چند بخرج در آید در دخل بیفزاید و از گزند سرقه بمعرض خطر نیاید و بهر مند هر جا که رود اهل دول معزز و محترم دارند و قدوم او را مغتنم شمارند نهایت این گوهر بی بها قدر افزا در گرو محبت است لازم که طالب این گرامی فن وقت از دست ندهد فرد تا غم نخوری مرد نیفزود و قدر مرد ✤ تا لعل خون نگردد جگر قیمتی نیافت

به رمز شناس سخن تهاکر مدن موهن وکیل نواب اودهان

فرد دل پیش تو دیده از جمالت محروم ✤ ای کاش که دیده تیره با دل بودی ✤ اگرچه ترسیل مکاتب گوهر سخن بندگی را آب نیفزوده مالک دلها آگاهست و سوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال استحصال مخالف حظ الغیب غافل نبوده لله الحمد که از اثر جاذبهٔ قلبی مکاتبهٔ قدر افزا که ذریعهٔ استخراج بخت مندی و وسیلهٔ استنباط سر بلندیست ورود نمود و مزاج محبوب اثر غیب گر مجو شیدا فرمود تر صد که بعد از نیم سواد دیدهٔ بسواد صحائف شوق افزا روشن و خورشید تفقدات باطنی بر ساحت دلها پرتو افگن باشد مشفقی میان نور الله که استکشاف احوال عاجز مینمودند در فقدان رفاه نعم البدل شغل معهود موعود میفرمودند فقیر بالفعل بکاری عمده مامور است و با شاهد جمعیت باده پیمای عیش و سرور اگر برای مخلص زاده کاری مناسب توانند گرفت یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد

به مجموعهٔ اهلیت میان نور الله

پیام راحت الیتام از رقیمهٔ رمز شناس سخن تهاکر مدن موهن پیرایهٔ الیضاح یافته منتهی سرور و موفور و اطمینان نامحصور گردید و شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب ذوق را معطر گردانید بیت خدا از سوز دل آن سینه مرا نگهدارد ✤ که حق صحبت دیرینه را نگهدارد ✤ اختر شناسان اسرار آسمان آثار ثروت و اقبال را

۵ نمین از نوین تکمیل ۶ طوا طواف ۷ عازه غازه ۸ دسمه سرمه ۹ مرغوله طره ۱۰ دخل بیفزاید دخل بیفزاید ۱۱ سرقه دزدی ۱۲ ابتناء بنیاد ۱۳ استکشاف استکشاف ۱۴ اختر شناسان اختر شناسان ۱۵ ثروت ثروت

ناتوانی موبر تنم گرانی میکند و آتش اشتیاق در کانون سینه آغاز سوز نهانی دیده دریا بار ابریست که
از نامرهٔ آتش بریده اند دل بیقرار دکان سیماب فروشی است که متاع اضطراب در وچیده بیت دل
بامید وصل تو همدم جان بمنیشود ✤ جان بهوای کوی تو یاد چمن نمیکند ✤ چمن آرای ریاض آفرینش که زیبا
نهال خلقت انسان را در بستانسرای گیتی نشانده و تخم مهر و محبت در مزرعهٔ دلها افشانده بنو بهار فضل و
کرم خود سببی سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا بشگفد و نسیم سحری در کشایش کار تنگدلان اعجاز عیسوی
بکار برد و رنگین نامه که بیاضش چون طلعت صبح دلکشا و سوادش مانند مشک تتاری عطر سا بود
نزول نمود اگرچه خط و عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن مقتضای سعادتمندی آنست
که نظر بر مزید داشته رخش کوشش در میدان کسب هنر بتازند و بمزاولت خط و ممارست املا در پیشگاه
لوای تفوق برافرازند هنر دختیست که دولت بار آرد دل ابریست که باران در و گوهر بار دابیات هنر است آنکه
زور سد یار ✤ همه دار اگر هنر دارد ✤ هر که ناموختن ندارد ننگ ✤ دُر برآرد ز آب لعل از سنگ ✤ از هنرمندی بگردد
سخت ✤ بی هنر کی رسد بتاج و تخت ✤ لازم که این سخنان را آویزهٔ گوش هوش سازد و تحصیل چنین نعمت پر دازند ✤

به سخن شناس رای بهگواندا س

گلشن مزاجها بهار طبعا رقیمهٔ عاطفت ضمیمه متضمن اعتذار امریکه خاطر اخوت مآثر از وقوع آن اصلا متوحش و
متالم نبود ورود نمود جائیکه استقامت مزاجها در میان آفتاب محبت معنوی برساحت خاطر ها نور افشانست
گنج ظلام که در تهاجه امکان دارد ابیات گزر دست زلف شکینت خطا کی رفت رفت ✤ ور ز هندو ی
شمار من جفا کی رفت رفت ✤ در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار ✤ هر که دورت را که بینی چون صفا کی رفت رفت
سیر گل زمین قصبهٔ اتوا که مرکز خاطرست با وصف قرب ایمنه و بیرجرا مناقب آن مکان متبرک و محا
آن مظاهر الطاف بسمع آن نکته دان دقائق آگاهی رسیده باشد بیت اگر فردوس بر روی زمین است ✤
همین ست و همین ست و همین ست ✤ امید که ارادهٔ صواب آماده زود بفعل آید تا بگلشت
آن مرغزار ارم ترین وقت خوش گذرد و چشم انتظار بفروغ مقدم شریف مردم نشین گردد فرد
براه دوستی هر کس که پی منت قدم ساید ✤ بهر گامی که بگذارد ز ما چشمی از و پائی ✤

به سخن شناس رای تنبر داس

فرد اگر بکوی تو باشد مرا مجال دخول ✤ رسد بدولت وصل تو کار من بحصول ✤ نیکه بیقه که هر حرفش تفسیر غوامض

که آورد در جهان یارب ٭ که روی بخیر سیه باد خامان فراق ٭ بهرحال چون حدیث شوق و بیان فراق
وقتی دجمعیتی و فرصتے میخواهد لهذا ازین نامه روان آسا که بیاض گلگونهٔ عارض ارم و سوادش سرمشق
لوح و قلم بود خضر وادی وداد را بسرچشمهٔ حیات ابدی رهنمونی فرمود غواص محبت و ولا و مکنونات ضمیر
آفتاب ضیا که چون نجوم رخشان و رشحات یلدا از حروف مشکینش هویدا بوده دیدهٔ لیلای دل بتسکیم ناب السبیله
وفا تو تیای الوف اخلاصها نورانی نموده رباعی رشحهٔ قلم تو چشمهٔ آب بقاست ٭ انفاس خوش تو نفخهٔ روح افزاست
وفاست ٭ این نفحه و رشحه را زمن باز مگیر ٭ زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست ٭ از ورود حسب الحکم والا حاوی
طلب حضور خانصاحب قبله خدایگان و تاکید سرعت ترسید نها بکمترین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب
از خلیاری کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت میرسد و در رکاب خانصاحب قبله عازم حضور ساطع النور
که آزمونگاه جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعورست میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد

بقدوهٔ اهل سخن خلیفه حسن علی

بهار طبعا گلشن مزاجا جلد عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده آمد شروع در تکمیل باید نموده و کاتب باید فرمود
که زود تر از زود و تعلل بر دارد و بپرورد که طرب اندوز صحبت رنگین و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین مسرت
پیرای دلهای حزین بود زبان سحر بیان سخن آفرین بنفرمایش رباعی به تضمین این مصرع باد سحر از میانه برخاست
که من ٭ گویا گردید چنانچه دو رباعی که بخاطر ناقص گذشت تقدیم می آید جای اصلاح خالیست رباعی زد نالهٔ
درد بلبل از کاهش تن ٭ گل داد بوصل خود مرادش بچمن ٭ گفتم سبق وفا که تعلیمش کرد ٭ باد سحر از
میانه برخاست که من ٭ رباعی میکرد فغان و نالهٔ بلبل به چمن ٭ گل گوش باو نکرد و نشنید سخن ٭
گفتم که بیا موخت بگل بیرحمی ٭ باد سحر از میانه برخاست که من ٭ رباعی خاک چمن از بوی گل مشک شدن
بلبل نشدش چشم تمنا روشن ٭ گفت آه بجانان که رساند خبری ٭ باد سحر از میانه برخاست که من

به لاله گلاب را سے

فروبی روی تو زنده میتوان بودن ٭ این زندگی از هزار مردن بتر است ٭ جان عمر خدنگ جانستان
فراق بیگرمی خلد سیلی گردن شکن هجران شریان جان می گسلد کاش در عالم تعلق فکر معیشت بمیان نمی بود
تا هیچ آفریده از نور دیدهٔ خود جدا تجویز نمی نمود گلها در نظرم خارست در دزد روشن در دیدهٔ شب تار موے
خامه خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازیست و دل در آرزوی دیدار از غرفهٔ چشم مشغول نظر بازے

به لالهٔ تلوک چند خدمتگار خانی در تلازم سبج میم

زمام انجام مهام ایام بقبضهٔ اقتدار آن مرجع خاص و عام مفوض باد بعد از شوق دعا فرازم آداب مراسم التیام توسن جوشخرام خامهٔ مشکفام بعرصهٔ مدعا طرازی سبک گام میگردد که در سوابق ایام فرطی شعر استعلام خبر خیر انجام خدام ذوی الاحترام بعیا بنی رام بخیر ارقام درآمده جوابش باوصف مبالغه و ابرام تعالی آن سلیم الطبع موزون الکلام منتج جمعیت و آرام نگشته آفرینندهٔ ارواح و اجسام علیم و اعلام ست که از رگهٔ خاطر مستهام مورد اقسام تردد و آلام میباشد اگر باهتمام توجه مهتر مرام اجوبه ارقام بنیاد انجام برسد باعث طمانینت تمام خواهد بود درین ایام فرخنده فرجام خبر قرب وصول ایات نصرت آیات اعتصام ازروی احکام لازم التعظیم والاکرام موشح بنام متکفلان مهمات این بلدهٔ فیض مقام در مکان تخانه و عمارات دولتخانهٔ نشیمن خاص و عام و مرمت حویلیهای برآستانهٔ جمشید فر فریدون اقبال فرمندهٔ الملک مدار المهام و دیگر امرای عظام بظهور انجامید و این معطل بی سر انجام را که از دیر باز هدف سهام انتقام ایام است سرمایهٔ تقویت تمام گردید اما چون موسم بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی اعلام است بر تقدیر توقف خیام گردون احتشام تا انصرام ایام تقاطر غمام زود اعلام نخشند که عازم حضور گردیده بدیدار آن نیکو کارنیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام بفضل ملک منعام مستدام باد

به لالهٔ مکندرای

جان من غربزمین مکتوب مفرح القلوب باسمر مشق مرغوبی که سواد متن بخشم افروزی نظارگیان سمرد و بیاض بحسرت افزائی ریاض رضوان آرزو رسیده سمر در خاطر برافزود و الحمد لله که خط و عبارت بر نسبت سابقه بی مبالغه و اغراق تفاوت از زمین تا آسمان و از زهر تا تریاق ست لازم که در استکمال این بضاعت در پی استحصال این چنین دست مایه دست بالا جهد رسا و کد لا تحصی بکار برد و در همه وقت و همه حال استباغ باین گرامی فن و استدراک صحبت اهل سخن وجه همت سعادت نهمت شمارد زیاده عمر با دربالعباد

به سخن شناس رای تیغبرداس

بیت دلم ز خار غمت صد هزار جان ریش است * کسیکه با تو بود دوست دشمن خویش است * چه گویدازدرد جدائی وچه نویسد از تشتت تنهائی که لمحه لمحه سیاه غم بادل پرالم می ستیزد و لحظه لحظه طوفان سرشک از دیدهٔ خونبار فرو میریزد نمیدانستم که نیش افعی فراق اینهمه زهرناکست و ناوک انداز هجران در خونریزیها این قدر بیباک قهر فراق و هجر

محب بدین که شریک دولت و حشمت ست چشم بر شاهراه تفقد دارد و یاد وهی فضول[۱] نمایند فرد و غرض حجت حاضر و حریم حضرت محتاج نیست ۞ راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو ۞ آفتاب فیض رسانی بر جبهت آمال اعالی[۲] و ادانی نور افشان باد

به لاله نوال راب

عاقد[۳] معاقد سعادت صاعد مصاعد[۴] رشادت عزیز الوجودی[۵] بعافیت باشند کیفیت بذل تو جهان لا تحصی بحال گماشته خیر خواه غز انجلا یافته[۶] سرور افزای خاطر گردید جز الکم الله بیت هر که بود معنی و ظاهر در دو ۞ آب لاست و جوابش در دو الحمد لله الحمد که عنصر آنعنز ایلقدر مسرة الصدر به بهین اوصاف ستوده محمود و موصوفت خیر خواه بعد بر انجاح ضرور عازم مقصد میگردد و که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از پیش مشمول عواطف موفوره بوده شکر گزار باشد

به سخن شناس ٹھاکر نرمل داس مشیدست دار و غهٔ دکن

قطعه گر بدانستمی که فرقت تو ۞ اینچنین صعب[۷] باشد و جانسوز ۞ از تو دوری نه جستمی هرگز ۞ از تو غائب[۸] نبودمی یکروز ۞ ناوک دل دوز فراق به پهلوی دل چنان می خلد که زندگانی شاقست[۹] و جاذبه اشتیاق بصحبت بی نفاق نحوی میکشد که طاقت تحمل طاق[۱۰] ربا عی نی مهر رخت روز مرا نور نمانده است ۞ وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است ۞ صبر است مرا چاره هجران تو لیکن ۞ چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است

کاش دست بیعت[۱۱] بمهر و محبت ندادمی تا بسان لاله داغ حسرت بر دل ننهادمی و از اوج فراغت تحضیض جانکاهی نیفتادمی بیت بدرد دل گرفتارم دوای دل نمیدانم ۞ دوای درد دل کاریست بس مشکل نمیدانم ۞ بهر حال در عالم اسباب بمراد خویش زیستن محالست ایزد متعال سببی سازد که جمال باکمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده دیدهٔ مشتاق را نورانی سازد

بزمیدهٔ ارباب سخن ٹھاکر لوک من داؤد خانی

ابلق[۱۲] ایام رام رالفض[۱۳] بخت آن اکرم[۱۴] الانام عالی منش والا مقام باد دیرست که صدور نمایق نامیه و ورود صحائف سامیه فرحت افزا نگشته مواعش غیر از گرمی هنگامهٔ نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد

قطعه آنقدر ها که یاد ما نکنی ۞ آن قدر یاد کرده ایم ترا ۞ کوه و صحرا پرست از نامت ۞ بسکه فریاد کرده ایم ترا

چون سامعه در ترصد خبر خیریت همه گوش و خاطر بچمن آرائی اوصاف حمیده بسان بهار در جوش میباشد امید که با بیاری[۱۵] ترسیل قائم زمین دلها را بگلکاری[۱۶] طراوت منضر داشته باشند تا نسیم سحری در کشایش گلهای سحر سامری[۱۷] وارد خاطر مانند گل شگفته و سر و شمشاد چون بید شجد در زمین نهفته باد

عرضی بجناب نواب لطف اللہ خان

بیت ای سروری کہ از تو بود سر فرازیم ✤ وقتست گر زراہ کرم برنوازیم ✤ فدوی غلام کہ در زیر بار پریشانی پشت طاقتش و تماست[1] و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت معرا[2] اخرجش از دخل گذشتہ و دخلش استحقاق[3] فضل بہم رسانیدہ امیدوار نوازش و الطاف ست فرد در دو جہانم ز اعلاج در کفت تدبیرست ✤ از نفس روح بخش عیسے و دران موئی

بہ مجموعہ خوبیہای رای تیتبر داس

بیت سینہ مالال[4] دستوای در پیغام مہی ✤ دل ز تنہائی بجان آمد خدارا مرہمی ✤ واجب الوجودے کہ ہفت کرہ[5] بیچ ترجیح چمن ز اخر اعش و نیر ثاقب[6] یک نقطہ خامہ زرنگار ابد اعش تواند بود آگاہست کہ محب شما از لواح[7] اشتیاق احراز[8] صحبت رنگین جیب و دامن آرزو آن قدر مملو و مشحون دارد کہ استحصای[9] آن بذریعہ آلات[10] ستانت فہم و فطرت خیال فاسد توہم کاسدست فرد چنان شعلہ کشیدہ است کہ خاموش شود ✤ آتش شوق من از دامن صحرا کے[11] ✤ کہ وقتی خواہد بود کہ ز زمرہ زیر تفقدات باطنی نیست اگرچہ صدور نمائق نامیہ در سفاک صدور بیضا مینماید لیکن دیدہ دیدار طلب چون زخم آب سیدہ بہم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمیگردد ز چشم آہوان ✤ این خماری نیست کز ہر جام صہبا بشکند ✤ خدا کند کہ بعد بقربت انجامد و عطش ہجران بزلال وصال اطفا پذیرد

بہ مجموعہ سخندانی مرزا بہروز شاعر

افضل الشعرا اکمل البلغا سلامت قدری لمتباکوی سورتی کہ مفید برودت ہوا و مزیل رطوبت فاسد بدنیست فرستادہ آمد امید کہ دود عنبر آمودش مشام جانرا معطر و بوی عطر آگینش حواس ظاہر و باطن را مشک افشر سازد قطعہ کہ درین موسم بہار طرح غزل شدہ بزبان خامہ میگذرد قطعہ صاحبا مشفقا سخن فہما ✤ بانی نظم و نثر جان پرور ✤ ابر بامن ستیزہ دارد سخت ✤ برق سازد کباب بخت جگر ✤ چون تغافل کنی مگر ہیچت ✤ نیست پروای موسم بہار خبر ✤ درچنین وقت از ہدایت حق ✤ جم وقتی چو میکشی ساغر ✤ بہر دفع خمار مخلص نیز ✤ لطف کن لطف باده ای حمیر

بسرمایہ فضل و کمال سیان نور اللہ خلف عصمت اللہ

درین ہنگام مسرت آمانوید طلب حضور آنشرف دودمان غر و علا فخر خاندان مجد و اعتلا را بر آے[12] الفوفیض[13] پشکاری خالصہ[14] و الاسامعہ گشتہ مسرور و مبسوط گردانید بیدست کہ چون فضل ایزد کارساز بندہ نواز اقتضای آن فرماید کہ وسعت آباد فیض عاشش بہ بساط کامبخشی رونق پذیرد و از موائد الوان[15] احسان بیکرانش عالمے بہرہ معاش ابدی فراگیرد چنین لطیفہ اقبال بر منصہ ظہور جلوہ دہد الحمد للہ فالحمد للہ

شوق بود آمدنت ✻ از آمدنت که نوبهار عمراست ✻ حقا که چه خوشتر است زود آمدنت ✻ قدمی که در قطع مراحل
می بردارند منت بر چشم مشتاقان میگذارند و غبار قدم که در طی مسافت برمیخیزد در دیده منتظران الکحل الجواهر
بصیرت میریزد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست و هر قدر که در سرعت سیر
چیک صبا سبقت ورد پسندیده و خوشنما فرد بیش ازین بی تو زندگی ستم است ✻ میرم ستم زود گرچه می آئی

به نتیجه دودمان و کمال خلیفه حسن علی

صحایف آمانی و آمال آن نتیجه دودمان فضل و کمال بر قوم الطاف ابدی و به نقوش اعطاف
سرمدی منقش و مرقوم باد از هنگامی که مصور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین منقش نموده دل
پر آرزو چون پرکار و موی قلم بر نقطه خیال بندی میگردد و بگونا گون رنگها آمیزش دارد لهذا ازان
رنگ بخش نگارخانه محبت و دلاچشم آنست که بنگارش نگارین نامجات نگارفرمای دست یکرنگان باشند

به لاله هریرشاد

دوحه حدیقه مراد ثمره شجره فواد لاله هریرشاد همواره شاد و با کتساب هنر و تهذیب اخلاق دل نهاد باشند
خطی که سوادش سرمشق خط خوبان پرزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامه مانی و بهزاد بود و در وقت خوش
ترول نمود ابواب راحت بر روی خاطر کشاد خط و عبارتش از حسن تلاش و جهد بیقیاس خبر داد بارک الله تعالی
بعد ازین همین قدر غره نموده نظر بر مزید دارند و اوقات شباروزی باجتماع معقولات و منقولات مصروف داشته
همت بکسب کمال برگمارند فرد کسب کمال کن که عزیز جهان شوی ✻ کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

به مجموعه خوبیها لوک من داود خانی

رباعی دیرست که دلدار پیامی نفرستاد ✻ صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد ✻ فریاد که آن ساقی سرمست شکرلب
دانست که محزونم و جامی نفرستاد ✻ چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد و دل از توقع یاد آوریها ناامید
اینهمه فراموشی دلیل واضح جفاکوشی است هر چند نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن در صورت رعایت ربط
صوری یعنی ترسیل مراسلات که استکشاف راز نهانی و استدراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام
معاملات دنیا بدان منوط و مربوط بسیار مستحسن داشته اند و مقدمه معنوی در پیش نیست که دستان دغل بغرض خود اظهار تمهیدی بکند
نموده از جاده خلوص و اخلاص صافدر سنگها در وحل مانده اند چنانچه الظاهر عنوان الباطن مصداق این مقالت
لازم که ظاهر و باطن ابریک تیره کار فرما باشد فرد بمکتوبی چیزی رفته سن بازمی آید ✻ مرا صورت پیام از صد نامه خوبست

وتدبیر گزین متمشی گردد و در استمرار ضمای بزرگان فتور لازم نیاید زیاده محسن بانی باد

بمیرزا محمد علی شاعر متخلص بحیرت

سحبان زمان و حسان اوان سلالت دیروزمیی از تصانیف شریف سامعه افروز گشته بیت آمد آن آئینه دلها نبارت داده ✤ خود قیامت قامت و عکسش قیامت زاده ✤ بارک الله داد سخن داده اند و کارنامه تازه کاری بر طاق بلند نهاده حق اینست که وصف عکس کسی از شعر ابدین مذرت نگفته و هیچ سخن گذاری چنین گوهر بی بها نسفته امروز قطعه از نتایج افکار آن ارسطو کا مشعر بر حسن طلب صهبا از راه بی تکلفیها رسیده نیز بسیار بر جسته و اکثر مضامین تازه دارد و جوابش بقلم آمده قرابه می همراه است امید که مزاج مستر امتزاج را سر خوش سازد نظم

ای محیط کمال را گوهر ✤ وی تجلی طور را مظهر ✤ شان اقبال و کان غرو جلال ✤ جان فطرت جهان فضیل و هنر
فی کلک تو عندلیب ✤ نخل طبع تو آفتاب ثمر ✤ لطف کردی که از رقیمه مرا ✤ به بهشت کرم شدی رهبر ✤ بی تکلف
زلال مضمونش ✤ رشک تسنیم و غیرت کوثر ✤ هر سخن از کلام منظومش ✤ همچو آب حیات جان پرور ✤ آنکه کردم درس
حسن طلب ✤ نسخه بی تکلفی از بر ✤ صاف سر جوش این جمجمه کلام ✤ داد از گر مجوشی تو خبر ✤ نیست بیجا بطبع معنی زا
لازم افتاد بادهٔ احمر ✤ اقتدایی ز مطلع مینا ✤ طوف بزم ترا کند اکثر ✤ تا کند خاطر شگفته چو گل ✤ زندا در لباس غم آذر

به سخن شناس رای تنبر داس

بیت روزگاری شد ز چشم اعتبار افتاده ام ✤ چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام ✤ باطن عوا مو طن از
حرکتی ناملائم که در عالم پریشان وضعی و صغر سن بظهور رسیده انیمه نفور ست هر چند نامهٔ اعمالم از اشک شرمیر
شست و شو یافته اما همت شریف برهان برحمی مقصور قطعه چه بودی از دل آن ماه مهربان بودی ✤ که رفو مانم
چنین بودی ار چنان بودی ✤ برای خوشدلی ما چه کم شدی یارب ✤ گرش تفقد این زار ناتوان بودی ✤ از انجا که
جنابت عباد در حضرت بیچون پس از زندست و استغفار بعفو مقرونست این عاصی نیز از کرده و فتر رهین شرمساریست
امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیرات جاری گردد فردا جرم و گنه کنیم و او لطف و کرم ✤ هر کس کاری که لائق اوست کند

به لاله تلوک چند

بیت واقف منظر چشم من آشیانه تست ✤ کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست ✤ مژده غربت از احمد نگر خجسته بنیاد
قانون دلها را به نوائی شاد و مانی نواخت فضای خاطر از شک صحن چمن جنت الله احمد که کشش باطن بجائی رسیده
و اوعیه سحری و نیم شبی با جابت انجامیده رباعی گر کشتن عمر را نمود آمدنت ✤ بسیار بکام

نثی بروزن متکلم
مبلغ جاری شوده ۱۲
اتم ضمای کبریا بلغو نوشته ۱۲
خوش بتضمین بیتی
جهان و دل کرا فضای عرب بود ۱۲
صان بالغ و فرشته ۱۲
از نوای عربی مباح حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
بود ۱۲
آوان بالغ نوشته
بلغ بنظام دوخت ۱۲
بی سخن او سکوتی سخن چنان

به معطاگر دو در ۱۲
نفوذ یعنی فرو رفتن کننده
است ضمیر به اصل ۱۲
باطن نگذشته بود ۱۲
نفع چیز بر چیز ۱۲
بلغ سخن ۱۲
بلغ سخن ۱۲
آن و فلان بلغ ۱۲
ادعیه سحری آوای ۱۲
بلغ سخن ۱۲
بلغ سخن ۱۲
بلغ سخن ۱۲

چگونه سر ز خجالت برآرم از بر دوست ؛ که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم ایضاً فرد این حکایت نامه بی النهایتی است ؛ قصه درد جدائی را حد اخواهم نوشت صاحبا فراغت شعار اطاعا فراموش کارا عمان عمان مرکب و نیستان نیستان قلم اگر میسر آید به تسوید حکایت فراموشی لانهایت کفایت نمی نماید اینهمه خود را کشیدن و با وصف توسع اخلاق و تکاثر اشفاق بداد مشتاقان نرسیدن منافی آئین انصاف است یکمرتبه لوای تغافل برافراختن و بیاد دوستی نپرداختن ناشی جور و اعتساف قطعه طرب سرای دل هر کس از تو معمور است ؛ چرا غم دل امیدوار من باشی ؛ گلی بمثل تو نشگفت در بهار جهان ؛ روا بود که همه خار خار من باشی ؛ غلط کردم نفس دراز می زده بجناب آفتاب عالمتاب بی ادبیست و شکوه طرازی شما بحضرت ماه جهان افروز محال طلبی لیکن مصرعه سلیمان با همه حشمت نظرها بود مامورش اگر گاه گاهی سحاب لطف و احسان آن دریا دل مهر نوال برگشت زار مراد بارد جادارد

برای ٹھاکر داس خانسامانی

بیت پس از عمری ز حشمت یک نگاه آشنا دیدم ؛ بحمد الله نمردم تا ترا بر مدعا دیدم ؛ شعر فنامه عاطفت آمود در رود مسعود نمود شکر یاد آوریها از حیطه شرح و بیان بیرون و گله فراموشیها که بر زبان قلم گذشته نیز بجا بود برای بیضا طیای ظاهر است که در مقامات شولاپور مدتی در ایام خانسامانی محمد علی مرحوم همنشین و همکاره بوده و از فیض صحبت شریف استفاده معقولات نموده قوت رسمیات نیز از ریگذر تفاوت میان اخلاص هاست بل بنسبت باطنی نصب العین آینده مقصر نخواهد بود کوشش و سعی که در حاشیه خط بجناب نواب الاحظاب مرقوم بود بعرض رسانید و خط از نظر اکسیر اثر گذرانید بسیار خط کردند و ذکر قابلیت و کامرانی ایشان مکرر بر زبان آوردند اگر عریضه علیحده میرسید جواب هم صادر میشد

به سخن شناس ٹھاکر کشن داس

بیت گرد و رم از تو نقش توام در نظر بس است ؛ دل میش تست دولت من اینقدر بس است ؛ شعر از ان باز که مراتب لاحقه ضمیمه ارادت سابقه گردیده لمحه بر نخود مینازد و لحظه تحظه اسباب مفاخرت آماده میسازد لله الحمد که چنین زر قدیم بندگی را آب و رنگی بهمرسید باید بیاری پیوند ارجمند دستان سرای محبت مجددا منظر گردید بیت از کیمیای لطف تو زر گشت خاکم من آری بهمین لطف شما خاک زر شود ؛ غیرت خجسته بنیاد برای سرانجام شادی مکلا وه عاجزه مرکوز خاطر بود بسبب وقوع حادثه متوحشه طبیعت اقبال نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع آنست که شادی محمی منه آئین بهمین

۱ سمر ۲ بافضل ۳ ایزدن ۴ تفاضل ۵ شین ۶ اعتساف ۷ نفس دراز ۸ طولانت کلام ۹ بفضل ۱۰ نصب العین ۱۱ پوشیده ۱۲ طبیعت اقبال نمود

مرادات و ترقیات آنجناب بر شحات[1] غمام[2] مکرمت خدیو کائنات بسر سبز و شاداب مقرون دارد فقط

به مجموعهٔ خوبهای رامی تیمیر داس محرم خانی

درین هنگام بهار پیرایسیم مقدم میمنت آمای فضای آمال اجمال[3] و زید غنچهٔ دلها را شگفته گرداند بیت مرده بوی
بوی یار و لنواز آمد مرا ۞ بار دیگر جان ازین رفته باز آمد مرا ۞ شکر خدا که شام ناکامی بسر رسید و صبح
ناکامی بر دمید صورت مراد بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب[4] خرمی بخش از مهب طرب وزیدن آغاز
نهاد آب رفته بجو آمد و رنگ جسته ببرو بیت ای خرم از بهار[5] رخت لاله زار عمر ۞ زود آکه ریخت بی گل رویت
بهار عمر ۞ راقم صحیفهٔ اتحاد از شغلی که دارد خیلی دلتنگست بل عقلها دخود در قید فرنگ جمعیت برادر معظم نظر عاطفت اثر را شامل

به مجموعهٔ خوبیها نهال خند

همواره بهار جمعیت و شادمانی در جوش و شاهد مقصود بهم آغوش باد درین وقت خرمی افزاید عطای منصب
و خدمت بآن ملاذ الاحباء توجه و دستگیری نواب کوکلتاش خان بهادر سامعه پیرا گردیده خاطر مضطر جمعیت
و بشت همت بقوت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود شریف در رفاقت نواب یاد دل بحر نوال از مغتنمات
عظمی است مخلص بسبب بادشاه گردی و بیماری حال درهم بنیاد متوقف است عرضداشتی مشعر بر احوال بجناب
عالی که قدردان هر مردم قدیم الخدمت اند ارسال داشته امید که بذریعهٔ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد و جواب
مرحمت شود که خود را بحضور فیض گنجور رسانیده سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردد ۞ فقط

به نسخهٔ جامع قابلیت ٹھاکر لوکمن داود خانی

فرد عجب دردیست جانم را نمیدانم که چون گریم ۞ دلا خون شو که تا بر حال خود یک خطه خون گریم ۞ این غدیده
الم کشیده خانه بآب رسیده از درد دل چه گوید و چه نویسد که بمرگ راضی است و نمی آید و حواس ظاهر و
باطن از ارکان ثبات ما ختلال پذیرفته راحت خاطر چون زخم آب رسیده بانده[6] مال نمیگیرد ایضا صالح غمخوار انسان
بدفع تورع[7] و اتعاب[8] مانند سیماب نقش بر آبست و اندرز و اعطان[9] با تشفای این مرض[10] باعث مزید هیجان و بتاب
فرد زمردش چو بمردم چه لاف مهر زنم ۞ که خاک بر سر من باد و محبت من ۞ در مقدمه مکالاوه[11] نوشتهٔ مکرر قلمی یافته
چون خاطر از سنوح سانحهٔ جانگداز گرفتار سوگواری و بکاست[12] عزاخانه ویران بسان نیش کژدم و اژدها
بگزیده مخلد ناچار به لاله گلاب رسم نوشته که ازین امر خطیر فراغ حاصل نماید از انجا که او خردوست و حفظ مراتب
و رضاجوئی و خدمتگاری بزرگان امریست محال امید وارست که سهو و خطا با عفو و عطا مقرون گردد و فقط

---

[1] شحات بالفتح بریدن ۱۲ [2] غمام بالفتح ابر ۱۲ [3] اجمال بالفتح اول و کسر دوم و تشدید با موصوف جمیل یعنی دوست ۱۲ [4] هبوب بالفتح یعنی وزیدن ۱۲ [5] بهار بالفتح فصل ربیع که در وقت بودن آفتاب در برج حمل دفتر دانوزا [6] انده اندوه ۱۲ [7] تورع بالفتح یعنی پرهیزگار شدن ۱۲ [8] اتعاب بالفتح رنج ۱۲ [9] اعطان بالفتح جای آب خوردن شتران ۱۲ [10] مرض بالفتح بیمار شدن ۱۲ [11] مکالاوه بالفتح نامه ۱۲ [12] بکاست بالفتح گریستن ۱۲

به میرزا محمد ماه

شعرای صبا سوختگان برسره منتظراند ✤ هیچ ازان یار سفر کرده پیامی دارید ✤ ازان بازکه از گردش چرخ حقه باز عنان شهسب عزیمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران از حسرت دیدار بسان ابر بنیسان گریان میباشد و خاطر برآزرده چهره حال ابناخن کدورت ملال مسخر اشد فرد بهر منزل که رود آرد خدایا ✤ نگهدارش بلطف لایزالی ✤ خبر خیر و عافیت و سلامت از هر منزل و مکان نگارش رود و پیام رحمت الیتام زبانی هرقاصد و نامه برکه در طی مراحل در گذارش باید دو بهنگی میوه تر و خشک قدری لوزیات فرستاده آمد انشاء الله تعالی مذاق اخوت را مخطوظ و متلذذ گرداند زیاده عمر باد ایضاً بیت برفت و طبع خوش ما را حزین کرد ✤ برادر با برادر کی چنین کرد ✤ رقعه مسرت مرقع متضمن رسیدن بشولاپور و خوشی مزاج اخوت امتزاج در عین انتظار رسیده سرمایه سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول بخیر و سعادت بامن مقصود خاطر خیر خواهان همه وقت تفکر و تردد خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم آورده باشند و ازانجا که در عالم خیال نعمت وصال همیشه میسر و مقصورست مرا با خود دانسته دل اخوت منزل را خوشوقت دارند مشتاق مشتاق دانند بیت فرستادم بهمراهی اول ✤ که تا خدمت کند منزل بمنزل ✤ زیاده ابرام زحمت سعادت دارین حاصل و منوط بحصول باد

فصل دوم مشتمل بر عرائض مکاتبات و رقعات که از طرف خود نگاشته بجناب بخشی الملک میرزا صفوی خان که راقم این صحیفه عامل جاگیر ایشان بود

قدوه عقیدت اعتصام بادی سوارم ناصیه کربت باستجلاب سجدات بندگی برافروخته بعرض مستفیضان افضال حضور اصطناع ظهور نواب فلک جناب جهانیان مآب والا خطاب که وسعت سما با فسحت عالم قدر و حشمتش تنگ تر از دیده موست و ثروت ثریا با رفعت آستان عالیمقامش به پست پایگی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که زمانیان با شاهد مقاصد هم آغوش و آسمانیان در انتظار لطیفه شگرف بر مناظر سپهر سرایا گوش بودند که بسنائم تفویض خدمت بخشیگری که انموذج ترقیات روز افزون و تحصیل بهروزی و برتریست از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان سرانجام آمال نویدطلبان ورزید و فوحات خلوق این بشارت مشام جان و دماغ روح روان را معطر گردانید بیت امروز بخت نیک بشارت رسان ماست ✤ اقبال از پرده امید صد نواست ✤ امیدکه حق عزوجل این مژده سراپا امید را بجمع دولت خواهان مبارک و فرخنده گناد و حدیقه

جلسه گرفتن کنایه از روز تنها گیلاس با هم کاخبار آسمانی پایین آن سازنده ۸۵ توجه بسم فرح باشد بسیار خوب دلبری خوش ۱۲ بجای خاطر عرض یعنی رسید بنا ارادہ کرده بفرزند خلوق ۱۲

مسیح الزمان سراندحذاقت نشان فردآن کزدم مبارک یمن قدوم اوست ۱۲ هرنا توان بصحت کلی ایزد
همواره روزافزون باد فرداز آن ستایش و نیایش بحضرت سبب برحق که معجزات کشش بواطن مشتاقان
امریکه درضمن آن وام دیدنها واز فیض بهار گل چیدنها متصور است ازمکمن غیب جلوهٔ ظهور نمود واعنی بتبلیغ
قضا تبلیغ مبشر بجاودت احقر ازمکان اقامت درسیدن بسرعت سریع تر ببرکاشانهٔ شاهزادهٔ والاگهر فروز
یافته لهذا انتظار آمدن امارت مرتبت صعف شکن خان که برای پیرایش پیرامون قلعه برنالهٔ ودیگر قلاع بقلع این اضلاع
ازخار وجود کفرهٔ مردود بجای خودی درگاه مامور شد مینمود بمجرد آمدن بعزم ادراک شرف تقبیل انجمن فیض گاه فروغ
طریق مقصود میگردد درجناح استعجال خودرا بحضور دولت ظهور میرساند عرضداشتی محتوی براینمعنی ارسال داشته
ازنظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده بخیر شوق لقای راحت افزای که اهم مطالب ومآرب ست چه بقلم آید

بخان حذاقت نشان حکیم رضا خان

محاسن تدابیر آن رئیس افخم امراض مدینه دافع عوارض جسمانیه محسن الدوران ارسطاطالیس زمان همواره شفاش بخش
بیماران ومصلح مزاج سقیمان باد دیرست که مخالق طمانینت پیرای آن سرآمد اطبای آفاق مشمر شفای صعب در
اهل وفاق نگشته موانعش غیر ازعیش وعشرت مباد فردیر ودازخاطرت بی اختیار نگونسی برزبان نام مرا
چون آب وهوای نواحی ولایت گوکن ازکثرت برودت سوداوی ومرض خیرست درین روزها ضیق النفس بر
طبیعت مستولی یافته شبها خواب نمی آید وشدت آمد وشد نفس رگ جان میفرساید هرچند صعوبت پرسیر انگیز
مینماید تحقیقی درشدائد مرض بظهور نمی آید امید که دوای صحت افزای هرچه موجود ومهیا باشد زود بفرستند و
مارا مشتاق دانند پالصد وپیه برآمیوخوردن به نورچشمان وکیل محبت خواهد گذرانید بمقتضای تکلیفهاست رو برآن نکرد

به مبشر خان نجومی وقت شناس

استخراج ساعات میمنت سمات بررسی رزین وخزو صواب گزین آن محرم اسرار فلکیه ودقیقه سنج
سرائر ملکیه برگزیدهٔ ارباب تنجیم یگانه اصحاب تسییر وتقویم مشمر بهروزی ومنتج فتح وفیروزی باد بسنوح ساعت
هوش ربا وقوع واقعه حیرت افزا یعنی شتافتن روح پرفتوح حضرت قدر قدرت ازتنگنای جهان فانی
به بستانسرای دارالملک جاودانی بسمع شمار سیده باشد چون تحیه جنگ وصف آرائی پادشاه نیرنگ
والاتبار بامهد یگر درپیش ست ودرین وقت بنابر استخراج ساعات آمدن شما درحضور ضرور باید
که بمجرد ورود این حکم برسم الیغار شتافته شرف تلثیم عتبهٔ سپهر تکریم دریابند زیاده تاکید دانند

انجمن خلد طراز گردید که او و باجمعی ازاوباشان[1] و غارتگران درکڑہ و مانکپور درآمده و خود را باستان[2] درگاہی نیابت صوبه داری الہ آباد بدنام ساخته جرات بتاخت قصبات معموره مینماید واز حرکات ناملائم که بی حکم قدسی ازو سر زده دست از شورش و فساد برنمیدارد حکم آفتاب ضیا از مکمن بخرد علا شرف اعتلا یافت که صوبه داری الہ آباد از پیشگاه سدهٔ سپهر بنیاد بسیادت و امارت مرتبت سید عبد الله خان بهادر مدستور سابق بحال شده داخل بجا برای او مضرت فاحش[3] دارد اگر حفظ جان خود و امان خانمان[4] میخواهد بمجرد ورود این حکم محکم دست از مداخلت قرار داده پیرامون اضلاع و اقطاع متعلقه آن نگردد والا بغضب بادشاهی که نمونهٔ قهر الهی ست گرفتار میشود و گرد بر داران رفته اورا کشان کشان و خفت رسان بحضور پر نور می آرند باید که بدین موجب بعمل آرند و بنیهٔ غفلت از گوش هوش برآورده زود و شتاب جواب معروض دارند که بعرض اشرف اقدس ارفع و اعلی برسد پنجم اول جمادی سنه احد جلوس والا قلمی شد

اعرضداشت بجناب شاهی

خانه زاد دوست اعتقاد علیم اد منطقه اطاعت و فرمانبرداری بر میان عبودیت و خدمتگاری بسته بعرض جبهه یاسان جناب کیوان قباب[5] میرساند درین زمان میمنت آثار مظهر مواد استبشار مورد ورود افتخار اعنی نشان مهر انوار بر فرق ذره بمقدار پرتو سعادت گسترده سرمایهٔ عزت و اعتبار ارزانی فرمود فرد سزد که کاتب[6] دیوان سرای خلد کشد ☆ سواد صفحهٔ او بر بیاض دیدهٔ حور ☆ الحمد لله والمنه که فدوی جان نثار بیمن تربیت عالی از تشخیص و نشان بالو جب[7] محالات پتول سرکار فراغ حاصل نموده پیش از ورود نشان تفاخر آمود جاده نورد منزل مقصود است انشاء الله تعالی در معدود[8] الایام دولت استلام سدهٔ عالیمقام درمیابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامگاری بر جرائد روزگار الواح[9] اعصار مثبت و مرقوم باد

بخان خذاقت نشان حکیم رضا خان[10]

فرد جهان زرائحه دلپذیر انفاست ☆ چو باغ خلد برین دائما معطر باد ☆ حکمت و خذاقت شعاران فضل و جلالت برحسب تجویز آن سرآمد حکیمان فلاطون ذکا[11] مفید افتاد و مزاج مخلص را که از شدت ضعف و ناتوانی گرانبار تاخوشیها بود با فاقه آورد حکیم شافی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان درین جز و زمان بسیار غنیمت سلامت دارد و در مقدمهٔ پرهیز و غذا که چه و تا چند مفصل نگارش رود چون چندی در انتظار تمشیت مطالب ضروری العرض بر معسکر والا دائره دار احوال هر روزه اطلاع میدهد من بعد بمنزل مقصود روانه میشود دو سه قسم معجونهای مشتهی و مقوی لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد ایضا توفیق شفا بخشی خان

---

[1] اوباشان [2] ستان [3] فاحش [4] خانمان [5] قباب [6] کاتب [7] بالوجب [8] معدود [9] الواح [10] خان حکیم رضا خان [11] ذکا

یقین که وفق حکم محکم مبرم[1] العمل خواهد آورد و ایضاً نوابصاحب مشفق مهربان سلامت صحیفه شریفه مشعر بر رسیدن
زین الدین احمد با فوج سنگین بنجکروهی بنارس و انهزام جمعیت مخالف از صولت آمد آمد فوج بادشاهی
و گذشتن ازان رود آب از غایت سراسیمگی و اضطراب گزارش مراتب حزم و هوشیاری که مناط سپاهگری
و سروریست و التماس اینکه برای بودن متعلقان بدستور ناظمان پیشین قلعداری آله آباد و بفدوی متعلق
باشد چهره افروز وصول گردید از نظر اکسیر اثر فیض گستر جهان پرور گذشت حکم محکم مبرم قدر توام[2] بنفاذ
پیوست که استیلای فوج آن امارت مرتبت و هزیمت جمعیت اعادی داخل واقع نمایند و در جلد و انجد بابت
یکراس اسپ و خلعت خاصه و جواهر مصحوب گرزبردار حرمت شده و در باب تسلیم قلعه حسب الحکم بخشی الممالک نگارش
رفت لازم که قدر تفضلات والا دانسته مراسم فدویت و جانفشانی بظهور رسانیده بمجرد وقوف وصول عساکر
جهان کشا شرف ملازمت بادشاهزاده فیروزی لوا که بتادیب مخالف مامور اند دریافته شرط فدویت بجا
آرند انشاء الله تعالی بعد تقدیم لوازم رفاقت رفاقت زیاده بر تمنا[3] مشمول تفضلات والا خواهند شد

حسب الحکم والا بنواب سید عبد الله خان بهادر

همواره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت اثر آن رافع اعلام[4] سیادت و امارت صاحد عصا[5] مکنت و جلالت
عمده خوانین بلند مکان قدوه نوئینان[6] عالیشان متقرن بادگرامی مکاتبه متضمن جسارت عبد الغفار
به نهب و غارت در کره مانکپور و گزارش اینکه معاندان بعرض قدسی رسانیده اند که آن سرآمد مجاهدان
خلعت و نشان مخالف را باستقبال گرفته در جواب عرضداشت نموده عذر درین مقدمات که سماعی و قیاسی
نیست لمعه وصول افگنده بعینه از نظر انور گذشت در باب اجتناب بیحیائی و عدم مداخلت و قطاع
صوبه مفوضه ایشان حسب الحکم واجب الاذعان[7] بنام عبد الغفار صادر شده بزبان الهام بیان
گذشت که بظهور مقدمات غیر و قوعی[8] ازان خیرخواه یکرنگ چه ممکن بحرف و سخن لاطائل با دعوای عماد ازان
ازجا نرود و تفضلات قدسی بحال خود در وزافزون انگاشته بر منهج قویم خیرخواهی مستقیم باشد و نگذارد
که جمعیت بی حمیت[9] اعادی از دریا عبور نمایند یقین است که بموجب ارشاد والا بعمل خواهد آمد انشاء الله
تعالی عنقریب چنانچه خواطر دوستان خواهد و دل معاندان کاهد جمیع مطالب شریفه صورت انجام مینماید

حسب الحکم والا بنام سید عبد الغفار

رفعت و سمک پناه شجاعت و عوالی دستگاه عبد الغفار محفوظ باد از روی وقایع و سوانح معروض بهره اندوزان

---

[1] مبرم بالضم بمعنی مشورة کرده شده ۱۲ [2] قدر توام بمعنی قدر تو ۱۲ [3] تمنا بمعنی آرزو ۱۲ [4] اعلام بالفتح جمع علم بمعنی نشان ۱۲ [5] صاحد عصا صاحب دبدبه و جلال الفتح ۱۲ [6] نوئینان بالضم جمع نوئین بمعنی امیر ۱۲ [7] واجب الاذعان بمعنی لازم الاطاعة ۱۲ [8] غیر وقوعی بمعنی غیر واقعی ۱۲ [9] بی حمیت بمعنی بی غیرت ۱۲

صبح ملک از مطلع امید دمید ۔ نفح[1] ظفر از گلشن اقبال وزید ۔ سپهر گردون نظیر و چنبر فلک فرسا بجلوس قدسی برنشیمن و نظم ثریا تفوق گزید و جشنی بادشاهانه و محفل خلد طراز انعقاد یافت عالمی اکامیاب مواهب عطایا گردانیدند باید که شکر و سپاس بخشایش بیقیاس اهب حقیقی بتقدیم رسانند و شادیانه شادی بلند آوازه گردانند

حسب الحکم بامارت مرتبت جعفر خان ناظم بنگاله مستعلی بفتح حضرت و استقلال خدمت

مواهب جلیله الهی و مکارم جزیله پادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر افتخار سپهر مهر اقتدار امارت و ایالت مرتبت ثروت و جلالت منزلت باد درین هنگام نزهت[2] آگین که سطوت و شوکت خلیفة رب العالمین زهره گداز معاندین و صمصام[3] انتقام اولیای دولت ابد قرین سراندازان مخالفان روی زمین است فتوحات متواتره روزی روزگار اولیای دولت پایدار گردید سریر مصنع سپهر نظیر که در انتظار جلوس اشرف از جوهرهای شب تاب و گوهرهای فروزان همه تن چشم گشته بود بآرزوی خود فائز شد حکم محکم قضا شیم عز نفاذ یافت که آنسزاوار بمکرمت و احسان شادیانه شادی بلند آوازه گرداند و انتظام مهام آن طویه بدستور مستمر متعلق بنجوه انگاشته در حراست و بند و بست و ضبط و ربط زیاده بر سابق مساعی شایان و مجاهده فراوان بکار برد و زرهای باب[4] ارالضرب اقبال بسکه ممالک ما لک رقاب مسکوک ساخته در اضلاع و اقطاع صوبه مقبوضه نقش رواج دهد و النمودجی ارسال حضور دارد لازم که بر وفق مثال واجب الامتثال بعمل آرند و فرمان والاشان و خلعت فاخره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا که مصحوب گرز برداران مرحمت شده متعاقب رسیده اند

حسب الاحکام والانواب سید عبد الله خان بهادر ناظم صوبه الله آباد

نواب صاحب مشفق مهربان سلامت گرامی مفاوضه متضمن رسیدن فوج نهرمیت اثر از پٹنا کنار آب سون و فتنه انگیزی محمد تقی شقی و تعین نمودن امین الدین احمد با فوج گران بمحافظت و ممانعت و مدافعت آنان و استنجاب[5] از تقسیم جاگیر مقرری بمردم و وصول نوشتجات مخالفت سمات بر مفسدان و رود نمود بمطالعه لامعه قدسی درآمد[6] بر لمعه قضا شیم عز نفاذ یافت که پیش از تفویض صوبه داری احکام استمالت[7] آمیز بنابر عدم شورش زمینداران و اقع طلب فتنه انگیز صادر شده بود الحال که انتظام آن صوبه بآن سیادت و امارت مرتبت تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار انگاشته در ضبط و ربط و استیصال سرتابان و محامات[8] و مراعات احوال مالگذاری سعی و کوشش شایان و فراوان بتقدیم رسانند و در صورت قرب وصول فوج مخالف با لشکر گران و همعنان نصرت از آب گنگ گذشته بسزای کردار رسانند و نگذارد که احدی از فریق طاغیان[9] جان بسلامت برد

---

[1] نفح بالفتح بوی خوش
[2] نزهت بالضم سیر
[3] صمصام بالضم شمشیر
[4] دار الضرب جای سکه زدن
[5] استنجاب بالکسر بخشیدن
[6] درآمد بالضم خبر
[7] استمالت بالکسر بخشیدن
[8] محامات بالضم بخشیدن
[9] طاغیان گردن کشان

از راه سفاهت و وقاحت قرب و جوار دولت خانهٔ عالی مجوز بدعات و ممنوعات و مرتکب منهیات و مسکرات گشته برای خود اسباب ندامت آماده میسازد امر مطاع و قمع صادر شد که بمجرد ورود حسب الامر مطاع عت اشرار آبادی مرتکبان شنائع اعمال و خانهای مردم نکوهیده افعال را خراب سازد و آینده از ارتکاب چنین امر محترز و مجتنب باشد والا بغزل خدمت و عتاب بادشاهی که نمونهٔ قهر الهی ست گرفتار خواهد شد باید که مطابق ارشاد هدایت بنیاد عمل نموده جواب معروض دارد که بعرض رسد

بخان عالیشان خواص خان داروغه

فرد نو سفر انیم توشه ره ما بساز ❊ یکدو گرامی نگاه باز پسین راه ❊ مهربان من قدر فرصت کسی داند که بصحبتی گرفتار آید حق علیم است که درین دو روزه جدائی چه قدر خون جگر که خورده نمیشود چیرانیم که آینده چون گذرد و بهرده حاصل حیات یعنی نور چشمان بهتر از جانرا بخدا سپردیم و به مهر و محبت شما همیشه استخبار احوال لازم و اکثر اوقات طلبیدن و دیدن الزم باشد و من از بیقراری و سوز سینه چه نالم و چه گویم بیت تا نظر از چهرهٔ گلفام شان پوشیده ام ❊ خار در چشم اگر روی فراغت دیده ام ❊ ایضاً همواره توفیق کام بخشی رفیق باد از ظهور اثر سفارش نسخهٔ جامعهٔ استعداد میر محمد عماد خاطر متفکر گردید و حدیقهٔ دوستی را آب و رنگی بهم رسیده بسیار بجاست و مراعات این قسم مردم بغایت خوشنما از انجا که از قدیم آشناست و بوصف قابلیت متشنی هر گونه تفضلی که در حق او مبذول شود وضع منت بر مخلص ست فرد گر کند دعوی عجز مسیحا دور نیست ❊ هر که بر جا مانده را دستگیر یها کند ❊

حسب الامر والا به دلیر خان عرف خواجه نصر الله نائب صوبهٔ ملتان مشتمل بر فتح پاکپتن

خان عزیز القدر سعادت نشان من حسب الحکم اشرف الاقدس الاعلی قلمی میگردد درین ایام فیروزی اثر که همای فتح و ظفر بر پرچم رایات خدیو بحر و بر بهزاران یمنت سایه گستر و عرصهٔ گیتی بفروغ نیر اقبال خاقان هفت کشور چون طلعت صبح با نوار مهر انور منورست محاربات عظیم که جگر گسل شیران روزگار زهره گداز رستم و اسفندیار بود با مدعیان نخوت شعار که از غرور کثرت لشکر و انبوهی اعوان و انصار بنجار تکبار در سر داشتند اتفاق افتاد بفضل فتاح حقیقی در هر سه جنگ غازیان نصرت مند دست استظهار بحبل المتین تائیدات آلهی و اقبال عدو مال پادشاهی روی اعادی باطل آهنگ بضرب توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ برتافتند و ز هر آب تیغ خونخوار شربت خونگوار و شیوهٔ سربازی سرمایهٔ افتخار انگاشته نبرد و خورد مردانه و حملهای دلیرانه رایت غلبه و استیلا برافراختند بالجمله بفضل آلهی فتوحات متوالیه و متواتره روزی روزگار اولیای دولت پایدار گردید بیت

مشعر تعمیر ویران خانه دلها نگردیده مواظبتش غیر از کار فرمائی نگارستان اقبال و نخل پیرائی بهارستان آمال مباد از انجا که بمقتضای خلوص خلاصها و وفور محبت و ولا همه وقت در انتظار اخبار مسرت آثار میگذرد و من بعد پاس مراتب یاد آوری نصب العین آن رابطه روابط مهر پروری باشد فرد دبر عت نامه بسویم روان کن * وگرنه قاصد جان بیدرنگ است * زیاده خوبی ها باد *

بسبهامت پناه خدایار خان حسب الامر واجب الاذعان

شهامت پناه جلادت دستگاه محفوظ باشند حقیقت استخلاص تهانه سیولی از تصرف افاغنه ملاذ تبلاشهای شایان و ترددات نمایان آن شجاعت نشان بانهای منهیان معروض عالی گردید در تیگاه فضل و احسان شرف استحسان یافت مصرع این کار از تو آید و مردان چنین کنند * مراحم عالی متعالی در حق بندگی و این خدمت آن سزاوار مکرمت العطای خلعت و شمشیر خاصه مورد نوازش فرمود شکر و سپاس عواطف گوناگون بجا آورده در حدود متعلقه خویش مراسم هوشیاری و بیداری پیش از پیش بتقدیم رسانند و بعرض رسید که نانک پرستان بیدین باگروهی از کفره لعین سر بشورش برداشته اراده ناصواب باین طرفها دارند امر مذکور واقع نا فذگردید که آن شهامت پناه پسر خود را با جمعیت شایسته نزد شرافت دعوالی پناه خواجه حسین خان بفرستد که تا دفع فساد کفره مدبنها در رفیق طریق بندگی ماند باید که مطابق ارشاد بعمل آرند و تاکید اکیده دانند

بامارت مرتبت مختار خان بن مختار خان

خانصاحب مهربان مشفق و ملاذ مخلصان سلامت سلام صحیفه لطف آگین که خطش چون خط نور بر دیدان دلنشین و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود بور و در حت آمود رنگ کلفت از مرات خاطر زدود و مژده زاب حیات مکرمت لطف هیچ خضر * عمرم دراز کرد که عمرش دراز باد * تشریح و تفاصیل حسبار تها متراوف از خارج معروض مقربان آستان فلک اعتلا گردید چون انتهاض مواکب گیتی کشا بنا بر باداش اعمال نکو سیده عاصیان سمت پیشا مقرر است باستقبال شتافته ناصیه نیاز با استجلای سجدات سعادت ملازمت نورانی سازند که انشاء الله تعالی جمیع مطالب مرام بر وفق خواهش سرانجام میباید محب بیریا در عالم دوستیها تقدیم مراسم ما وجب علی الاحیا آورده حاصل مینماید فرد کار ما نیست بجز پیروی خاطر تو * ما ملولیم زهر کس ملالت ترا

حسب الامر بنام محمد یوسف متصدی حویلی دار الخلافه

رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف محفوظ باد در هنولا معروض داعقان انجمن فیض ماوا گردید که او

ع نصب العین خاطر پیرایون چنین است
ع شهامت و نیرنگ
ع جلادت پروران و معنی مضمون نام
ع افاغنه جمع افغان نام
ع لاعون جمع
ع خدایار خان
ع بهادران اکرام
ع دون
ع رفیع بلند و بزرگ
ع تراوف باضم و کسر دال
ع بجانب پیرایه
ع واجب علی الاحیا

که روزگار در عین سعادت و کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و آمانی بود بتفویض امر جلیل و کالت مطلق
از پیشگاه تفضلات پیرو مرشد برحق بقبضهٔ اقتدار نواب مدار مبشر کشایش کار خلقت آفرید گار و افتاح ابواب
فیوضات بر روی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان ؛ که گوئی بملک شدم کامران تنگری تعالی مبارک کناد و الی یوم القیام خیر خواه آنجناب مقبول خاص و عام بدمگال بدسر انجام محروم و ناکام باد

بخان سعادت نشان مرزا محمد ماه اعظم خان در میار کباد طوے

برادر ارجمند بهتر جسته خوستوده سیر خان اقبال نشان تبریکیات صوری و معنوی فخار شهند بیت بروز کت طالع
بر و مند بود ؛ نظر ها سزاوار پیوند بود ؛ مژدهٔ وصلت احمد بیر عالم افروز با ماه جهان آرا و قران بر جلیس سعادت اندوز
با ناهید طرب افزا در سعادت سعید سامعه پیرا گردیده و صحیفهٔ خاطر با یات شادمانی منور و حدیقهٔ باطن
را بر شحات کامرانی منضر گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد ؛ دل آسوده گشت و روان
تازه شد ؛ مبارکباد و بهرکت قدوم آن عفیفه خانهٔ دولت آباد و اثاث البیت جمعیت روز افزون شواد

بخان والاشان خواجه حسن خان نایب صوبه ملتان مشتمل بر فتح باد شاهزاده کامبخش

خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دارا بجهاد مصرف خیام گردون احتشام گردید چون مزاج
حضرت قدرت بر حم و کرم و الطاف اتم متصف است نظر بر جان بخشی و عفو جرائم باد شاهزاده محمد کامبخش
ملتفت شده بنصائح ارجمند باد شاهی که کتابهٔ پیش طاق دانش و آگاهیست مکرر مطمئن و مستمال فرمودند
اصلا بگوش هوش نشنیده سه کروه از شهر برآمده در برابر الویهٔ کشور کشا بعزم محاربت و جدال صف آرا
گردید بیت چو پروانه خود را زند بر چراغ ؛ نمیرد چراغ او امیرد داغ ؛ مواکب کواکب حشم و عساکر نصرت علم بفرمان
جلادت قرار بر طرف پیهم چون سحاب مترا کم روان شدند پس از مقابله بخنگ توپ و تفنگ و بارش خاره کوب خدنگ
نوائر قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند تجریک عرق جرات و دلاوری پویش نموده در
محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر سر بجیهٔ تقدیر نموده بدرگاه والا آوردند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت
قاهره گردید معاودت رایات ظفر آیات بهندوستان جنبت نشان نهم ذی حجه قرار یافته باید که
مراتب شکر و سپاس مواهب حضرت واهب العطایا بتقدیم رسانند و ما را عنقریب سیده دانند

بخان والاشان رضا قلی خان داروغه توپخانه

بیت حسب حالے ننوشتی شده ایامی چند ؛ محرمی کو که فرستم تو بپیغامی چند ؛ دیرست که ورود مکاتبه جا

و وصلت ارجمندی بین الاقران سربلندی شود و صحائف اخلاص صوری آیات لامعات پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب عزت و ناموری گردد از انجا که ذره را نواختن شعار آفتاب تابان و بحال نامرادان پیرداختن شیوه کریمه یزدگانست مهر منیر پذیرائی امید عاجت آمال احبا پرتو افگن گردد زیاده ابرام نرفت مرام خیر انجام بر وفق معمول و نهج مسئول مقرون باد

بخان عالیشان خواجه حسین خان

خان مهربان مضمون مکتوب مرسل مشعر بر اجتماع نانک پرستان در اضلاع چکله کلهک و التماس تدارک بدفع آن بدینسان معروض بندگان آستان فیض اقتران گردید و بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار و همان قدر پیاده سپاه بندی مرحمت شد باید که در صیانت صوبه مفوضه و حراست محالات متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن نواحی را از لوث وجود معصیت آلود کفره مردود پاک سازند بیت سر چشمه شاید گرفتن چو پیل چو پر شد نشاید گذشتن بپیل * گروهی سفینه زآن فرقه ضلالت خو که بحسن تردد جلال خان سادات بارهه گوشمال سخت یافته بسیاری را بکشتن و خستن داده رخت فرار بکوهستان شرقی برفی کشیده در قفالیش مانند بنات النعش متفرق و پاشان گردید بسمع رسیده باشد زیاده جمعیت باد

عرضداشت بجناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والاشان

خانه زاد فدویت نهاد علیمراد بعد تقدیم مراتب ضراعت و افتقار و تتمیم مدارج خضوع و انکسار بعرض ملتزمان آستان فیض اقتران میرساند نشان کرامت عنوان مبشر تفقدات باطن اشراق موطن باتحاف مشتمل بر ارشاد انجمعی که بعد استعداد ملازمت بمرحمت دیگر نفالیس و هدایا فرق افتخار بذروه ثریا ساید نزول اجلال فرمود مصرع بشگفت دلم چو غنچه از باد نسیم * ادای شکر و ثنا و گزارش وظائف دعا از حیطه طاقت حواس بسیط اساس و اندازه وهم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب کی بود رسم غریب پروری * چون غلام نمکخوار مترصد فوائد حضورست و خو کرده مکالمه و مجاوبه و مواجهه خوارق ظهور امید وارست که زود و بشتاب طلب حضور شود و بشرف دوام استلام سده عالیمقام که حاصل زندگانی و سرمایه حیات جاودانیست غرامتیاز داشته باشد زیاده چه عرض نماید تا میدان سبز آسمان عرصه جولان شهسوار آفتاب باد عنان ابلق خوشخرام ایام بقبضه اختیار جبهه افروزان آستان فلک احترام مفوض باد

نواب والاجناب مستغنی القاب اسد خان

بعد ادای آداب و تسلیمات معروض اقدس ضیاء مهر انجلای عاطفت و اقتضای ارادت درین هنگام فرخنده فرجام

قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت لایزالیست میگردد و زیاده چه عرض نماید نفایح[۱] مراحم خسروانه و روایح[۲] مکارم بادشاهانه طیب[۳] افزای مشام غدویان باد

بجناب عالی متعالی بورود فرمان

خانه سراپا اعتقاد علیم اد بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیرسگالی بعرض بارپایان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضه مفاخر و معالیست میرساند که آیه رحمت الهی و سرمایه تفاخر غنای اغنی نشان کرامت بنیان از آغاز تا انجام مسجل[۴] و مجلی[۵] بخط معجز ارقام[۶] که جان انسان فدای هر حرف آن باد و روح قدسیان سپند هر لفظش باد ورود مسعود بموقف تارک مباهات[۷] از حضیض[۸] خاک بذروه افلاک الافلاک رسانید فرمانش جنس نشیمنه واقعشه که در کشمیر موجود است عارف خان از رگذر السداد شوارع دار السلام آن عدالیست همین که میرسد بر وفق ارشاد بعجل[۹] میآید کوکب دولت و اقبال تابان و درخشان باد

بعمدة الملک مدار المهام خان خانان در مبارکباد عید سعید

میامن برکات صائمان و مآثر دعوات ایشان باوقات یمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب خدایگان قدردان فیاض جهانیان واصل باد درین زمان عشرت نشان که فضای گیهان نشاط آگین و سپهر و اختران بهزار خجستگی قرین بود ایام همایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان از آسمان گران اطاعت و حق پرستی سبکدوش گردانیده و غره جبین افلاک نور بخش خطه خاک یعنی هلال مبارک فال خوشتر از ابروی ماهرویان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره فرمانگردید امید که داو بهمال قدوم فرخنده عید سعید بهواخواهان سال بسال مبارک کناد و چون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار بتر قیات اشراقات فیروزی و اشعات لمعات بهروزی فائز دارد

بامارت و ایالت منزلت مهابت خان در استدعای نسبت صاحبزاده علیه اد خان

پیرایه دولت و اقبال زیبا قامت آن صدرنشین چاربالش امارت و اجلال باد چون قلم قدرت مقدر برای استبقای[۱۰] نوع انسان که بدایع و ودایع ایزد برحق اندرقم ترویج[۱۱] ستوده سیرتان باعفت منشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطه ایجاد کون و مکان در ترغیب این سنت[۱۲] سنیه بامر تناکحوا[۱۳] و تکثروا حدیقه جهانیان را رونق صحن گلستان بخشیده هوا خواه دیرین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند دلبند ارجمند آن عالی حسب گرامی نسب بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیله نسبت فرخنده

---

۱ نفایح یعنی بوهای خوش
۲ روایح بمعنی بوها
۳ طیب بالکسر بمعنی خوشبو
۴ مسجل بروزن معظم یعنی سجل کرده شده
۵ مجلی بروزن معظم یعنی جلا داده شده
۶ ارقام بالفتح جمع رقم
۷ مباهات بالفتح
۸ حضیض بالفتح بمعنی زمین
۹ بعجل بالفتح بمعنی زود
۱۰ استبقای
۱۱ ترویج
۱۲ سنت بالفتح بمعنی طریقه
۱۳ تناکحوا بمعنی بهم زن کنید

متوجہ سیر و گشت بودہ بسیاری از جانوران را از پا درآوردند و تماشائیان را کہ اصلا چنین ہنگامہ صید افگنی بچشم خود ندیدہ بودند بمشاہدہ اش سیر چشم ساختند و بعد ازان سیر باغ و بساتین و تفرج بنفشہ و ریاحین و اقسام گلہای رنگین و درختان سوزون سرو قامت طوبی آئین کہ غیرت بخش بہشت برین است و مشاہدۂ آبہای روان و رودخانہای عذوبت نشان کہ گرد دیر و نقی بر چہرۂ چشمۂ خضر سبختہ و صفائی زلالش آب آئینہ سنجاک برآمیختہ مسرت افزای طبع مقدس گردید روز دیگر چند بو ہفت کشور را کہ دقیقہ سنج رموز انفس و آفاق ست بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند کہ بر شکارگاہ پاکم کہ توصیف خضرت و نضارت و طراوت و خرمی آن نہال خشک سرسبز بہار جاودان و آب در جوی مسطر روان گردد توجہ فرمایند و منازل پاک و سرچشمہ ہای فیضناک آنجا کہ پنجۂ آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاہدہ نمایند در انروز متصدیان بارگاہ خلافت بموجبی کہ حکم شدہ بود بعمل آوردند و ہنگام شب دو لنجہ شکارگاہ کہ انموذجیست از قطعۂ روضۂ رضوان باستراحت خلیفہ روے زمین رونق پذیر نگارستان چین شد صباح آن کہ رایت خور شید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعہ طباشیر صبح از نیستگاہ طاق سپہر تابان گردید باغ جنت نہاد اغرا آباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزاے گلزار ارم و کامیاب تفرجات اعم گشت دو روز در عمارات انجا رحل اقامت افگندہ بسیر شکار پرداختند پنجیر آن نواحی دلپذیر را از پا درآوردند و بعد ازان عنان توسن اقبال بدار الخلافہ غرا انعطاف یافتہ کہ منتظمان مہام سلطنت و کارپردازان بارگاہ خلافت لوازم جشن دیگر بآرایش بزم کیقبادے و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند

عرضداشت بجناب عالی متعالی بورود فرمان

فدوی عقیدت نہاد علیم اد بعداداے عبودیت و انکسار بعرض حاشیہ نشینان بساط کرامت رود مستفیضان انجمن ظہور میرساند درین ہنگام میمنت مناط کہ عرصہ جہان بہارستان عیش و نشاط و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجستہ عنوان بمشیر مراحم بیکران ارشاد انعنی کہ ہاکستی از ہر منزل بنابر رفع حالت منتظرہ عرضداشتی میفرستاد ورود مسعود نمود و رازانی نہمہ غلام نواز مہاراجگان و ایمان نثار خاکپاے قبلۂ دو جہان سازد از عہدۂ عشر عشیر شکر و ثنا بر نیاید شاہا فرد ہر مژہ با من دل سوختہ لطفے دگر است ✤ این گدا بین کہ چہ شایستۂ انعام افتاد ✤ بعد حصول حضرت از جناب جہانبانی چون منازل طولا اتفاق افتاد در ارسال عرائض مقصر شد انشاء اللہ تعالے پس از خاطر جمع از امور ضروری و تعویل عاطفیل مذور

۱ از زیادہ آوردند ۲ سیر چشم ۳ نشانہا ۴ خضر ۵ ہفت ۶ کہ ۷ ہمایون ۸ طلیعہ ۹ طلیعہ طباشیر ۱۰ رحل ۱۱ عرضداشت ۱۲ ہاکستی ۱۳ رازانی ۱۴ این گدا بین

که درین هنگام فرخنده فرجام میمنت انجام که مسیحان خطهٔ خاک را آسمحضرت کریم کارساز دست دعا دراز و مقدسان
طارم[۱] افلاک را زبان باجابت مدعا دمساز بود نوید جلوس خلیفه الهی و افتخار بخش اکلیل شاهنشاهی بر اورنگ
صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله در گنبد مینا رنگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده
ساکنان خطهٔ خاک و مقیمان عشرتکدهٔ افلاک را نواخته جهانیان از سیم وزر ایشار[۲] نقد مراد مقصود بکف
آورده بهلوی غنا بقاروان زدند و گوشه نشینان دامن امن جواهر و درفراندوخته کیسه رفراخ اهل را پر کردند
صفیر و نفیر کامرانی و گلبانگ تهنیت و شادمانی از پرده هفت آسمان درگذشت زهره طربساز قانون[۳] نوا
در انجمن فلک سومی برقص آمده بادف و چنگ باین ابیات مترنم گشت ابیات شهنشاه شد
زینت افزای تخت * وطن کرد اقبال بر پای تخت * چو از پای او تخت افسر گرفت * با فلاک خود را برابر
گرفت * مراتب شکر و سپاس از حضرت واهب العطیات[۴] موظف[۵] و مرتب[۶] گردانیده بتسلیمات مبارکباد
بعرض میرساند لوای دولت قاهره بطراز نصر من الله مطرز و بارگاه جهان طلجا عالمیان از مقرر و معین[۷] با

بجواجه باد شاه پیرزاده

صحیفهٔ مراد آن مرجع ارباب صدق و سداد عنوان جریده[۸] لایزالی طغرای منشور مفاخر و معالی نسخه جامع همه دانی ترجمه اطلس سجایای
ثبت دوم باد بتحمد که بمساعی تابنده[۹] ات آسمانی بوستان خلافت جهانبانی از خار و خس مدعیان بی کار و مغروران نخوت شعار پیراسته گشت
دولتخواهان خیراندیش را نقش مراد بکرسی نشست تفاصیل تفضلات ایزدی طومارها باید اگر موبموبان از عهده ادای شمه شکر و سپاس برنیایند
یاد شریف همیشه بر زبان الهام بیان میگذرد و بر حسن اعتقاد و شان وزافزونست انشاء الله تعالی بعد نزول بدار الخلافه
وحصول مسئولات که عین مدعاست جمیع مطالب و مآرب حسب معمول متمشی[۱۰] میگردد و زیاده بحد شوق که تحریر و تقریر در نمی آید چه بر نگارد

توجه رایات ظفر آیات بصوب دار الخلافه و ذکر سیر و شکار و تفرج بساتین نزهت آگین و شکارگاههای ارم تزئین

چون طبع مقدس حضرت خلیفه الهی بسیر و شکار بسیار مالوفست عزیمت دار الخلافت که بساتین نزهت آگین و مساکین ارم آئین
آن خجسته افزای قصور فردوس برین است پیش نهاد خاطر دریا مقاطر گشته حکم قضا شیم صادر شد که عنان یکران اقبال
بدان صوب معطوف گردد پس از قطع منازل و طی مراحل دولتخانه اینجا که روکش جنت المأواست بنزول
اشرف بیت الشرف[۱۱] کواکب گردید بعد از دو روز بعزم شکار سوار شد مدار وغه توپخانه و بندهای جلو قدیم
و جلوه[۱۲] خاص و چوکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزما و یکه تازان معرکه وغا برسم مقرر و آئین معهود در
رکاب ظفر انتساب عزاختصاص یافتند آن روز دولت افروز شکارگنان و صید افگنان

عنان[۱۳] سبک کن به از سوار[۱۴]

زشاهنشه نوجهان تازه شد ✤ تن ملک جانبار جهان تازه شد ✤ قدسیان دفع گزندرا ازکوالکنجت بدخواه سپند
برمجمر گردون سوختند وعلویان ازجواهرخانه افلاک دامن دامن درودگوهر بهرنثار اندوختند سپهر اختران
شادمانی کرده داد بشارت وکامرانی دردادند وزمین برآسمان تهنیت گوگشته زبان بمبارکباد برکشادند
زرو سیم نثاربسان شکوفه ازباد بهاررزان بود ودامن امیدنظارگیان لبریزنقد عطاواحسان ارکان
دولت ابدبقا واعیان سلطنت سرمدا علادرکرباس فلک اساس آداب مبارکباد بجاآوردند ونخل مراتب
ومناصب هرکدام ازبهارتفضلات حضرت خدیوانام شادابی پذیرفت آنقدرخلاع وافیال واسپان
وجواهرونقودبه بندهای آستان فیض نشان درخورحالت وتباین درجات مرحمت شدکه حصر
عشرعشیرش ازحیطه امکان واندازه شرح وبیان بیرون است چون تفرج عمارات خلدآئین وتماشای بساتین
بهشت تزئین دسیروشکارآن سرزمین فردوس آئین مرغوب طبع خلیفه جهان آفرین بودوبرای عالم آرای
که مقالید کنوزملک وملت ومرآت اسرارین ودولت چنان اقتضا فرمودکه عجالتا این جشن مختصرتا
هفت روزبشاشت پیرای طبع خدیوجهانگیرآفاق ستان باشدبعدازینکه قرین خیروسعادت دولتخانه دارالخلافت بترول
اشرف مهبط انوارعزوشرف گردد جشن دیگربآئین شایسته وسزاوارکه معمول این دولت پایدارست بفعل خواهدآمد

درتهنیت جلوس اشرف واقدس

فدوی راسخ الاعتقاد علیم ادناصیه نیازبرزمین اطاعت سوده وطریق بندگی بگام طاعت پیموده بموقف عرض
سعادت اندوزان محفل خلدمثال میرساندکه درین خجسته زمان میمنت آمودبشارت مسعودجلوس اشرف حضرت
خاقان جهان خداوندکون ومکان براورنگ جهانبانی وسریرصاحبقرانی صلای شادمانی درآوازه فیضرسانی
درشش جهت آفاق افگنده وجهانرا برونق جاودانی وجهانیان ازاکام بخشی وکامرانی میسرگردانیدفرد باید
زین نشاط تن بتخت برزمین ✤ بگذشت زین نوید سرتاج زاسمان ✤ نوبت نقاره شادمانی درصدای کوس مبارکبادی
درگنبدافلاک درپیچیدوزمزمه تهنیت وآهنگ تحیت ازمقدسان مجامع ملکوت برزمین وازساکنان عالم
ناسوت بکیوان برین رسیدامیدکه همواره درکارسلطنت خداداورشک افزای صبح عیدوقرین خلافت ابدبنیاد بخت آئین جمشیدباد

بجناب حضرت ظل سبحانی درتهنیت جلوس برادورنگ جهانبانی عرضداشت

فدویت نهاد علیم اوج جبین رانبقوش سجده نورانی ساخته وفرق عبودیت بسجده اغلامی تا ذروه فرقدان
افراخته بعزعرض بهره اندوزان پایه سریرعرش فطیر وجبهه فروزان بارگاه خلافت مصیرمیرساند

۱ محمد بالکسر ۲ کنایه از زیادتی ۳ خلاع بالکسر ۴ کنایه از زیادتی ۵ افیال ۶ اسپان ۷ مراتب بالفتح ۸ مناصب بالفتح ۹ راسخ ۱۰ صاحبقرانی منسوب بصاحبقران ۱۱ مجامع جمع مجمع بالفتح ۱۲ ناسوت کنایه از عالم اجسام ۱۳ مصیر بالفتح

خواب غفلت بودند یکبارگی یورش کرده و مقارن این حال تیر و تفنگ و خمپاره و بان لسبان ابر نیسان
باریدن گرفت و برق بندوق از دامن هوا بگریبان سما در رسید تو بهای آهنی دل در خروش آمده و آوازه
جانخراش بگوش پردلان رسانید بهادران بیخبر خبردار شده همت برراه رفعت و مکنت گماشتند و از جرأت
بیوقت غنیم چون کوه بقصد سیلاب از جا برفتند لیکن از بادشاهزاده رفیع الشان طرفه جباری که نظیر کارزار
رستم و اسفندیار است بظهور رسید یعنی چون قافیه جنگ تنگ شد بقصد نیل سر خروی و سرافرازی با شمشیر از
بالای خیل جسته کوششی دلیرانه که منتهای مرتبهٔ شجاعت و مردانگی باشد بظهور رسانید هر که با دو دست شمشیر شد زبان
تیغ جوابداد باجمله درین موقف خونخوار که شیران روزگار زهرهٔ آب میشد مردانه وار نقد حیات در باخت و آبرو بخود برد

ذکر جلوس مبارک ظل سبحانی جهاندار شاه بهادر بر تخت صاحبقرانی

فردای روز جهان افروز جنگ سلطانی که بحسب کشایش صدهٔ بندوا خترشناسان خردمند رای جشن
فرخنده فرمانروای هفت اقلیم سزاوار تخت و دیهیم ساعتی سعید اختیار کرده بودند کارپردازان کارگاه
سلطنت و منتظمان بارگاه خلافت اسپیک مخمل زردوزی با ستون نقره که در نفاست و ندرت از کمکشان
نشان میداد با موج کیوان برافراختند و اندرون آن سائبان مروارید دوزی مرصع بجواهر ثمینه بیش بها
مزین با مهرهای جگرگوشهای کان و دریاهای آبنیسان که از غایت تکلف و صنعتگری نقش طرازان
رشک افزای نگارخانه چین و تماشاگاه صنعت انبوه جهان آفرین بست با ستون طلا منصب نموده سر کوب
کرسی فلک الافلاک ساختند دران انجمن بارم آئین و دولتخانه بهشت تزئین بزمی دلکشا و جشنی بشاشت
پیرا شرف انعقاد یافت که چشم نظاره از مشاهدهٔ آن بحیرت و شگفت درماند و فلک جهان گرداز
حسن تزئین و آئین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد غریو کوس شادی و صفیر و نفیر مبارکبادی آهنگ
بلند روه افلاک کرد غلغل گلبانگ دعا و شور زمزمهٔ تحیت و ثنا با خروش اذکار کروبیان بهم آمیخت و شعله آواز
خنیاگران در قاصان در خرمن طاقت ناهید و گرفت مضراب ساز مطربان تار صبر بر چیس گسیخت و نوای
طنبور و قانون و نغمه نای و ارغنون با آواز چنگ و ریک پرده گوش شد بعد انقضای یک پهر و پنج گهری که
ساعت فرخنده اشاعت بود اورنگ شاهنشاهی بجلوس حضرت اشرف خلیفه الهی مشرق آفتاب درخشان
گردید و دیهیم زرنگار مهر انور که عمری در انتظار این لطیفه اشراق بیکپا استاده بود بمراد خویش در رسید بلطف
برادر نگ شاهنشاهی باشرف و اداز فر ظل اللهی چو از پایه شه تخت افسر گرفت به بافلاک خود را برابر گرفت

کمر بمنازعت و مخالفت بسته تهیهٔ لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده جهاندار شاه بهادر مهین و حمیدهٔ
خلافت و شهریاری را صلاح نامعنی نشمرده هر سه برادر والاگوهر را پیام صلح و تقسیم ممالک محروسه فرستاده

ذکر محاربات عساکر ظفر نشان بابادشاهزادهای والاگوهر عظیم الشان بهادر و رفیع الشان

چون نیت حضرت قدر قدرت بر امنیت و رفاه کافهٔ خلائق که مدایع و ودایع خالق اند مصروف است لهذا بتقسیم ممالک فلک
منحت هندوستان بر خلاصهٔ چهار عنصر بصلاح و صوابدید امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر بعهد و پیمان قرار یافته
بود چون وقت در رسید بادشاهزادهٔ عظیم الشان بهادر بغرور وفور خزانه و کثرت سپاه و لشکر از عهد منحرف گشته
و ثمرهٔ خلاف منشی که نبایستی بچشیم خود دیدند بعد ازان حضرت ظل سبحانی بر عظیم الشان فتح یافته بهر دو برادر دیگر گفته
فرستادند که در باب ایفای مواعید هر چه مرضی شما باشد قبولست هر دو برادر بتغافل ساختند لاجرم شعلهٔ فتنه
جانسوز از کانون غیرت پادشاهی زبانه زد و شاهزادهٔ محمد اعزالدین را حکم شد که توپخانه رعدنهیب
برق فشان در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان سازند دریا دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد
و دلاوران تیغ گذار و یلان دشمن شکار بر نگ موج از هیچ سو بر خاستند و نوائر جدال از طرفین به تیر و تفنگ
و نیزه و خدنگ الی النهایات یافته بصدمات رعد کوبک و زنبورک و جزائر و توپهای رعد خروش اژدها پیکر صوت رستخیز
در مد نظر مدعیان باطل ستیز جلوه ظهور نمود هوا از دود بارود تیرگی گرفت میدان جنگ اوناوک و خدنگ نیستان
زار شد بعد تلاش مردانه و جهد دلیرانه امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر و کوکلتاش خان بهادر که در نیولا بخطاب
خان جهانخان بهادر مامور شده با فوج گران بر قول جهاندار شاه حمله آوردند و داد شجاعت و دلیری داده
فیل مرکوبش را آجی کرده آورد تا درین ضمن رستم دل خان و جانی خان و دیگر عمدهای مدعی که مردان کار آماده
پیکار ایستاده بودند بر قول بادشاهی اسپان جلو ریز تاختند و از طرفین حمله آور گشتند کار به تیغ تیز و خنجر خونریز
کشید عرصهٔ وغا از جوش خون نمود ار طوفان حیجون گردید و در اثنای این حال هر دو ارکان دولت بسرعت
عطف عنان نموده فوج غنیم را هزیمت دادند و فیل مرکوب مدعی را که بر جمنهای کاری کارش تمام شده بود
بنظر انور در آوردند پس از انجام این مهم چون شام شد مجاهدان بملاحظهٔ خدعه و مکر مدعی صلاح از برنگشادند
ناگاه پاسی از شب گذشته بود که شور و آشوبی از سمت لشکر بادشاهزادهٔ رفیع الشان برخاست خبر رسید
که بادشاهزادهٔ انتهاز فرصت نموده با سپاه خویش که همه تن سنجیده بجنگ و جوشن آراسته مسلح و مستعد ایستاده بودند
از قلت کثرت نیندیشیده بر لشکر بادشاهی که از توتر حرکات و توالی رصدات و تحشم محاربات و مقاتلات دست خوش

طرف دست بعیت بایام داده ۞ الحمد لله و المنة که باگران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از ذمه اداشتند و چنین
اطاعت گزاری بسجدات بندگی حضرت باری نوانی گشت از همت ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین امن
دامن گوهر و زر برداشتند و از بارش در و جوهر همه دریوزه گران خزائن قارون برانباشتند الحق آوازه
عید سعید در جهان مایه تنعم و تعیش جهانیان باشد هر روز آنجناب دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد

بجناب پادشاهزاده جهان و جهانیان در تهنیت عید سعید

خانه زاد با اعتقاد علیه او بعد ادای آداب تسلیمات بعرض جبهه فرسایان انجمن فیض سمات میرساند هزاران
شکر بحضرت داور وحید که اختر مراد از کمین سپهر امید بر دمید و ماه نو چون زهره جبینان غرفه نشین انتظار
قصر زراندود زمردین گوشه ابرو بمنتظران نمود خرج نیز از قرط شادمانی مانند کودکان زینت دوست او
کف اخضیب دست و حنا گرفت و بکلید هلال درهای خرمی بر روی روزگار باز شد و هر طرب ساز به حسن ادا ترانه
طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام بیع و شرا نمود ندای تهنیت و صدای مبارکباد از زبان
سرود سرایان آهنگ فرود آسمان فرمود خلق الله از صعوبت صوم وارسته بر سماط انشاط نشستند
جمیع ذوی حیات از صلای عام حضرت حق بنعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این لطیفه همیشه افزا
باحیای دولت ابدی بقا مبارکباد فرد فرخنده بود همیشه عید حضرت ۞ فی نیل امل مساعد
دست طلبت ۞ زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و نوازش بر مفارق غلامان مخلد و مبسوط باد

ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از عالم فانی بدار الملک جاودانی

فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ۞ زجام دهر می کل من علیها فان ۞ درین ایام ملالت انجام زینت افزای
اورنگ خلافت و فرمانروای صدر آرای ایوان سلطنت و کشورکشای آیه رحمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی
غفران پناه ارم آرامگاه رضوان دستگاه حضرت خلد منزل بتقدیر ربانی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی
رحلت فرمودند از سنوح این سانحه هوش ربا و وقوع این واقعه جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک
هندوستان راه یافت و مفسدان در اقطه طلب از اطراف و اکناف خود سر و خلیع العذار بوده دست تسلط و نهیب و غارت
گشودند باشاهزاده های والا تبار و امرای عالیمقدار و جمیع بندهای عتبه والا و سائر ملتزمان سده آسمان ساد رین
ماتم سخت سوگواری و بیقراری پرداختند فرد در چنین حالت چون باپیر خرد کردم رجوع ۞ گفت مرجع نیست
جز الی الله راجعون ۞ بعد فراغ ماوجب بسیمیا ماتم و تخفیف غلبات غم و الم هر چهار پادشاهزاده ذی اقتدار

که درین زمان مسرت توامان خلعت زرین گران بہا و تشریف زرنگار بیضا ضیا از کارخانہ فضل خداوندی
در خلد و افزایش جمع تیول عالی تنزل ارزانی داشتہ در ہمچشمان سربلندی بخشید و فرہ بمقدار ارزنگ مہر انور
در زرگرفتہ کلہ گوشہ مباہات بنده و فرقدان رسانید ہر تار غیرت بخش خطوط شعاعی مہر درخشان و تمامی
خوش کارش بالادست اکسون و پرنیان رباعی خلعت کہ بر اطلس فلک ممتازست
ہر تار ورا چو مہر انور نازست ✤ در بر چو گرفتمش ز غیرت خورشید ✤ گفتا کہ بروبم در خلعت بازست
انشاء اللہ تعالے بعد نشان جمع مال واجب سرکار عنقریب معاودت مینماید و بشرف
آستانبوس مشرف میگردد کوکب دولت و بہروزی از مکمن فیروزی و دشمن سوزی تابندہ باد

مبارکباد عید الاضحے بجناب بادشاہزادہ جہان و جہانیان

کمترین غلامان راسخ الاعتقاد علیمراد گوہر زمین بوس الافسر فرق بندگے ساختہ و سیمای عبودیت بہ تسلیمات
سرافگندگی بندہ عادات العلے برافراختہ بعرض میرساند درین زمان مجستہ عنوان کہ خلاصہ ازمنہ سنین و شہور
وجامع برکات بطون و ظہور بودہ روز عید الاضحے درسید اہل انتظار را بالفراغ شادمانے نوازانی نمود و در ہر خانہ
بزمے بی تکلف بآئین جمشیدی آمادہ گردید معاشر از از کثرت اکل و شرب گرگ وقت تازہ دماغی و سیر چشمی
در رسید درین روز بہجت اندوز چون غلام بتقریب انتظام تیول عالے از قرب بساط دولت مناط و زیر دامن افتادہ
چہ جمیازہ ہا کہ نمیکشد و چہ دندان حسرت کہ بجگر فرو نمیبرد فرد خوابی کہ بہ از دولت بیدار توان گفت ✤
خوابیست کہ در سایۂ دیوار تو باشد ✤ آفرینندہ چرخ اخضر و نور بخش مہر انور قدوم فرخندہ لزوم عید را بر خواہان
مبارک گناد بہم سین مطرب کہ در فن نغمہ سرائی ممتاز و ممتازست بیاد در بخت احرام بندگے بستہ بملازمت
میرسد امید کہ بعد عرض جوہر ہنر بحسن قبول بہرہ ور شود آفتاب فیضرسانی بر مفارق احوالے داد دانی نوافشان باد

بجناب شاہزادۂ عالمیان در تہنیت عید سعید عرضداشت

غلام فدویت نہاد علیمراد لوح پیشانی بر قدوم تسلیمات و بندگے مرقوم ساختہ بموقف سرافرازان انجمن اتفاخر
آئین و بہرہ اندوزان محفل ارم تزئین میرساند درین اوقات میمنت سمات قدوم متبرک ماہ صیام برکت بخش
ایام گشتہ ہنگامہ آرائے مجمع سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جہانیان را بادہ
توفیق صلاے عام در داد و ظوائف طاعات و شرائف عبادات ابواب حسنات و درہاے مثوبات بر روے زمانیان
برکشاد مثنوی دگر تازہ شد ہم عیش و سرور ✤ جہان گشت لبریز ذوق حضور ✤ فلک مہر را بادۂ کام داد ✤

درحیفیکہ بشبستر نخبت دمبدم مژدہ فتوحات میداد و سرفرش غیبی ہر نفس تازہ ببشارتی میفرستاد مرادیکہ بجوانان
درگروش فلک دا ختر می جستند و قفش در رسید بمنای کہ علویان در انتظار آن دیدہ بزمین دوختہ بودند
بجلوہ گاہ ظہور خرامید یعنی واسطہ استخراج آثار سعادتمندی و ذریعہ استنباط اطوار سربلندی نونگل حدیقہ سلطنت
و شہریار تازہ نہال گلشن خلافت نامدار گوہر محیط ابہت و اقبال چشم و چراغ دودمان شوکت و اجلال در
مشکوی عالی متعالی با ہزاران مفاخر و معالی از بطن نخلہ کریمہ ریاض سلطنت دوحہ شریفہ حدیقہ خلافت
ملکہ تقدس نقاب صاحبہ خورشید احتجاب چون آفتاب زر افشان و خورشید درخشان طلوع فرمود جہانیانرا
بہ نزل احسان و ریزش او ہا ر دریا و کان دامن آرزو آمود بیت قضا بہرش باوج آسمانی نوشت حرف
عمر جاودانی * بادشاہزادہ عالم و عالمیان باصغای این لطیفہ عمر ابدی و نوید دولت سرمدی از غایت
بشاشت در پیرہن نگنجیدند امر مطاع عزت اثر بہ منتظمان سرکار دولتمدار و کارپردازان فدویت شعار صادر
شد کہ لوازم خجستہ جشنی و آرایش فرخندہ بزمی سرانجام داده مواد عیشی و نشاط و اسباب عشرت و انبساط
مہیا و موجود گردانند چنانچہ پیش روی دولتخانہ اسپک زربفت کہ از غایت تلمع و ضیا رو کش سپہر برین
و غرت بخش سطح سما بود سہ بادج فلک الافلاک فرسود و فرش قالین کرمانی گرمان بہا از رنگ آمیزی
و گلکاری دم مساوات بجنت الماوا میزد درون آن گسترانیده انجمن خلد طراز بآئین شاہانہ ترتیب
دادند ہفتم رجب کہ اہل تنجیم و دقیقہ سنجان حقائق تقویم ساعتی سیمنت بخش برای آن این بزم
ہمایون مقرر نمودند و خود بدولت و اقبال مصمم چون مہر کہ از مطلع انوار برآید * بر مسند حشمت و پایداری
و وسادہ ابہت و جہانداری نزول اجلال فرمودند غمام انعام شاہی مانند سحاب رحمت الٰہی ہر گشت آرزو
آمال خلائق باریدن گرفت و شگوفہ امید جہانیان بمراد آور دونیاه راس اسپ با نفد خلعت و
برخی از جواہر و آلات مرصع در خور مراتب و تباین درجات بہ بندہای بادشاہی و ملازمان شاہی عطا شد و
کافہ امید فضلا و غربا و اہل صلاح و سداد لبریز حصول مدعا و مراد گشتہ طائفہ محتاجین و درویشان انزوا
گزین بقدر مراد و مقصود بکف افتاد و ظرف خواہش سائلان و گوشہ نشینان بالامال شادمانی و کامرانی
شد تقبل اللہ تعالی این مژدہ نشاط آگین بجمیع خیر سگالان عقیدت آئین فرخندہ و مبارک کناد برب العباد

عرضداشت بجناب بادشاہزادہ جہان و جہانیان از رسیدن خلعت فاخرہ

خانہ زاد علیم او بعد تشیید مبانی عبودیت و حسن اعتقاد کہ شیمہ غلامان فدویت نہاد ست بعرض میرساند

شتافتند بعزم جنگ چهار فوج گروه روان شدند احقر باصغای این خبر ترتیب افواج عساکر بنصرت اثر نمود و
بمرست خان و قاضی خان و شیر انداز خان و میر محمد خان و دیگر مغلیه البقر اولی اتهام و ترتیب توزک توپخانه
به عهده صف شکن خان داروغه مقرر ساخته مرحمت خان امیر دارالمتش کرده لطف الله خان ابا فوجی
گران هراول و کشن سنگه راجه چاندا با سپاه او و جوقی از بندهای بادشاهی راسفر ایمنه و راجه چتر سال را با
تابینان او و چندی از امرا رد کن را سر گروه مقرر نموده خود با مرید زاده اعز الدین و بندهای چوکی خاص
خیلو خاص حشمت خان و عبد القادر خان وغیره در قول گرفت و لشکر فیروزی اثر از جای خویش بجنبش آمده در میدان
معرکه محاذی اعادی استاده سخت به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته شعله حرب ضرب افروخته ترکشها
توپهای اژدها پیکر بغرش آمده آواز اجل با واز بلند بگوش مقاهیر در داد بسکه نائره کین برافروخت زمین
لاله خیز و فلک شراره ریز گشت دلاوران ظفر غام صولت دران موقف پر خطر و عرصه قیامت اثر که پر دلان
روزگار را قدم همت از نهیب آن می لرزید و روان متهمتن و روح رویین تن از خوف آشوبش می پرید
باعداد او دار و گیر دادند به نیروی همت مردانه و حمله های رستمانه بتیغ انتقام از خون قشقه نیزه ایاذر زمین
لعلفام ساخته کارنامه شجاعت و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا به تقدیر آسمانی کله بندوق بر کله سر اکرام
مهتر بوکه سر خیل فتنه شقیه و نقطه مقابل امجد واجب التنبیه بود رسیده او را به دار البوار فرستاده پای ثبات و استقلال
اشقیا متزلزل گشت از وقوع اینحال بهادران اسپانرا سبک عنان ساخته و خنجرهای تیز و شمشیرهای
خونریز آخته جلو ریز باعدای باطل ستیز در آمیختند پس از زد و خورد بسیار و گیر و دار بیشمار بدان طرف مقابلت
و مقاومت نیاورده رو بفرار گزار آوردند چون دریا حائل بود سر سیمه خود را با آب دند جمعی کثیر را در ان
قلزم طوفان خیز آب هلاکت از سر گذشت و پیاده های زیاده از شمار شعله صمصام خون آشام رزم دران
اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها آماده گشت بتائید الهی و اقبال بادشاهی فتح عظیم روزی
روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید تمامی توپخانه غنیم و دو هزار بهاله و همان قدر بندوق و
مادیان و همه اثاث البیت مفسدان بدست غازیان غنیمت آمده و توپ و رهکله و خزائر بندوق
ضمیمه توپخانه بادشاهی شد زیاده حد ادب ندید سایه همایه بر تارک فرزندان الی یوم التناد ممدود باد

بجناب شاهزاده والاگهر محمد اعز الدین در تهنیت تولد پسر

اضعف العباد علیمراد بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض میرساند که از مزید لطف و عنایت

۱۱ ای جمعیت گروه ۱۲ ذوق سیف ۱۳ بیان ۱۴ بیان ۱۵ بیان ۱۶ بیان ۱۷ بیان ۱۸ بیان ۱۹ بیان ۲۰ بیان ۲۱ بیان ۲۲ بیان ۲۳ بیان ۲۴ بیان ۲۵ بیان ۲۶ بیان ۲۷ بیان ۲۸ بیان ۲۹ بیان ۳۰ بیان ۳۱ بیان ۳۲ بیان ۳۳ بیان ۳۴ بیان ۳۵ بیان ۳۶ بیان ۳۷ بیان ۳۸ بیان ۳۹ بیان ۴۰ بیان ۴۱ بیان ۴۲ بیان ۴۳ بیان ۴۴ بیان ۴۵ بیان ۴۶ بیان ۴۷ بیان ۴۸ بیان ۴۹ بیان ۵۰ بیان ۵۱ بیان ۵۲ بیان ۵۳ بیان ۵۴ بیان ۵۵ بیان ۵۶ بیان ۵۷ بیان ۵۸ بیان ۵۹ بیان ۶۰ بیان ۶۱ بیان ۶۲ بیان ۶۳ بیان ۶۴ بیان ۶۵ بیان ۶۶ بیان ۶۷ بیان ۶۸ بیان ۶۹ بیان ۷۰ بیان ۷۱ بیان ۷۲ بیان ۷۳ بیان ۷۴ بیان ۷۵ بیان ۷۶ بیان ۷۷ بیان ۷۸ بیان ۷۹ بیان ۸۰ بیان ۸۱ بیان ۸۲ بیان ۸۳ بیان ۸۴ بیان ۸۵ بیان ۸۶ بیان ۸۷ بیان ۸۸ بیان ۸۹ بیان ۹۰ بیان ۹۱ بیان ۹۲ بیان ۹۳ بیان ۹۴ بیان ۹۵ بیان ۹۶ بیان ۹۷ بیان ۹۸ بیان ۹۹ بیان ۱۰۰ بیان ۱۰۱ بیان ۱۰۲ بیان ۱۰۳ بیان ۱۰۴ بیان ۱۰۵ بیان ۱۰۶ بیان ۱۰۷ بیان ۱۰۸ بیان ۱۰۹ بیان ۱۱۰ بیان ۱۱۱ بیان ۱۱۲ بیان ۱۱۳ بیان ۱۱۴ بیان ۱۱۵ بیان ۱۱۶ بیان ۱۱۷ بیان ۱۱۸ بیان ۱۱۹ بیان ۱۲۰ بیان ۱۲۱ بیان ۱۲۲ بیان ۱۲۳ بیان ۱۲۴ بیان ۱۲۵ بیان ۱۲۶ بیان ۱۲۷ بیان ۱۲۸ بیان ۱۲۹ بیان ۱۳۰ بیان ۱۳۱ بیان ۱۳۲ بیان ۱۳۳ بیان ۱۳۴ بیان ۱۳۵ بیان ۱۳۶ بیان ۱۳۷ بیان ۱۳۸ بیان ۱۳۹ بیان ۱۴۰ بیان ۱۴۱ بیان ۱۴۲ بیان ۱۴۳ بیان ۱۴۴ بیان ۱۴۵ بیان ۱۴۶ بیان ۱۴۷ بیان ۱۴۸ بیان ۱۴۹ بیان ۱۵۰ بیان ۱۵۱ بیان ۱۵۲ بیان ۱۵۳ بیان ۱۵۴ بیان ۱۵۵ بیان ۱۵۶ بیان ۱۵۷ بیان ۱۵۸ بیان ۱۵۹ بیان ۱۶۰ بیان ۱۶۱ بیان ۱۶۲ بیان ۱۶۳ بیان ۱۶۴ بیان ۱۶۵ بیان ۱۶۶ بیان ۱۶۷ بیان ۱۶۸ بیان ۱۶۹ بیان ۱۷۰ بیان ۱۷۱ بیان ۱۷۲ بیان ۱۷۳ بیان ۱۷۴ بیان ۱۷۵ بیان ۱۷۶ بیان ۱۷۷ بیان ۱۷۸ بیان ۱۷۹ بیان ۱۸۰ بیان ۱۸۱ بیان ۱۸۲ بیان ۱۸۳ بیان ۱۸۴ بیان ۱۸۵ بیان ۱۸۶ بیان ۱۸۷ بیان ۱۸۸ بیان ۱۸۹ بیان ۱۹۰ بیان ۱۹۱ بیان ۱۹۲ بیان ۱۹۳ بیان ۱۹۴ بیان ۱۹۵ بیان ۱۹۶ بیان ۱۹۷ بیان ۱۹۸ بیان ۱۹۹ بیان ۲۰۰ بیان ۲۰۱ بیان ۲۰۲ بیان ۲۰۳ بیان ۲۰۴ بیان ۲۰۵ بیان ۲۰۶ بیان ۲۰۷ بیان ۲۰۸ بیان ۲۰۹ بیان ۲۱۰ بیان ۲۱۱ بیان ۲۱۲ بیان ۲۱۳ بیان ۲۱۴ بیان ۲۱۵ بیان ۲۱۶ بیان ۲۱۷ بیان ۲۱۸ بیان ۲۱۹ بیان ۲۲۰ بیان ۲۲۱ بیان ۲۲۲ بیان ۲۲۳ بیان ۲۲۴ بیان ۲۲۵ بیان ۲۲۶ بیان ۲۲۷ بیان ۲۲۸ بیان ۲۲۹ بیان ۲۳۰ بیان ۲۳۱ بیان ۲۳۲ بیان ۲۳۳ بیان ۲۳۴ بیان ۲۳۵ بیان ۲۳۶ بیان ۲۳۷ بیان ۲۳۸ بیان ۲۳۹ بیان ۲۴۰ بیان ۲۴۱ بیان ۲۴۲ بیان ۲۴۳ بیان ۲۴۴ بیان ۲۴۵ بیان ۲۴۶ بیان ۲۴۷ بیان ۲۴۸ بیان ۲۴۹ بیان ۲۵۰ بیان ۲۵۱ بیان ۲۵۲ بیان ۲۵۳ بیان ۲۵۴ بیان ۲۵۵ بیان ۲۵۶ بیان ۲۵۷ بیان ۲۵۸ بیان ۲۵۹ بیان ۲۶۰ بیان ۲۶۱ بیان ۲۶۲ بیان ۲۶۳ بیان ۲۶۴ بیان ۲۶۵ بیان ۲۶۶ بیان ۲۶۷ بیان ۲۶۸ بیان ۲۶۹ بیان ۲۷۰ بیان ۲۷۱ بیان ۲۷۲ بیان ۲۷۳ بیان ۲۷۴ بیان ۲۷۵ بیان ۲۷۶ بیان ۲۷۷ بیان ۲۷۸ بیان ۲۷۹ بیان ۲۸۰ بیان ۲۸۱ بیان ۲۸۲ بیان ۲۸۳ بیان ۲۸۴ بیان ۲۸۵ بیان ۲۸۶ بیان ۲۸۷ بیان ۲۸۸ بیان ۲۸۹ بیان ۲۹۰ بیان ۲۹۱ بیان ۲۹۲ بیان ۲۹۳ بیان ۲۹۴ بیان ۲۹۵ بیان ۲۹۶ بیان ۲۹۷ بیان ۲۹۸ بیان ۲۹۹ بیان ۳۰۰ بیان ۳۰۱ بیان ۳۰۲ بیان ۳۰۳ بیان ۳۰۴ بیان ۳۰۵ بیان ۳۰۶ بیان ۳۰۷ بیان ۳۰۸ بیان ۳۰۹ بیان ۳۱۰ بیان ۳۱۱ بیان ۳۱۲ بیان ۳۱۳ بیان ۳۱۴ بیان ۳۱۵ بیان ۳۱۶ بیان ۳۱۷ بیان ۳۱۸ بیان ۳۱۹ بیان ۳۲۰ بیان ۳۲۱ بیان ۳۲۲ بیان ۳۲۳ بیان ۳۲۴ بیان ۳۲۵ بیان ۳۲۶ بیان ۳۲۷ بیان ۳۲۸ بیان ۳۲۹ بیان ۳۳۰ بیان ۳۳۱ بیان ۳۳۲ بیان ۳۳۳ بیان ۳۳۴ بیان ۳۳۵ بیان ۳۳۶ بیان ۳۳۷ بیان ۳۳۸ بیان ۳۳۹ بیان ۳۴۰ بیان ۳۴۱ بیان ۳۴۲ بیان ۳۴۳ بیان ۳۴۴ بیان ۳۴۵ بیان ۳۴۶ بیان ۳۴۷ بیان ۳۴۸ بیان ۳۴۹ بیان ۳۵۰ بیان ۳۵۱ بیان ۳۵۲ بیان ۳۵۳ بیان ۳۵۴ بیان ۳۵۵ بیان ۳۵۶ بیان ۳۵۷ بیان ۳۵۸ بیان ۳۵۹ بیان ۳۶۰ بیان ۳۶۱ بیان ۳۶۲ بیان ۳۶۳ بیان ۳۶۴ بیان ۳۶۵ بیان ۳۶۶ بیان ۳۶۷ بیان ۳۶۸ بیان ۳۶۹ بیان ۳۷۰ بیان ۳۷۱ بیان ۳۷۲ بیان ۳۷۳ بیان ۳۷۴ بیان ۳۷۵ بیان ۳۷۶ بیان ۳۷۷ بیان ۳۷۸ بیان ۳۷۹ بیان ۳۸۰ بیان ۳۸۱ بیان ۳۸۲ بیان ۳۸۳ بیان ۳۸۴ بیان ۳۸۵ بیان ۳۸۶ بیان ۳۸۷ بیان ۳۸۸ بیان ۳۸۹ بیان ۳۹۰ بیان ۳۹۱ بیان ۳۹۲ بیان ۳۹۳ بیان ۳۹۴ بیان ۳۹۵ بیان ۳۹۶ بیان ۳۹۷ بیان ۳۹۸ بیان ۳۹۹ بیان ۴۰۰ بیان ۴۰۱ بیان ۴۰۲ بیان ۴۰۳ بیان ۴۰۴ بیان ۴۰۵ بیان ۴۰۶ بیان ۴۰۷ بیان ۴۰۸ بیان ۴۰۹ بیان ۴۱۰ بیان ۴۱۱ بیان ۴۱۲ بیان ۴۱۳ بیان ۴۱۴ بیان ۴۱۵ بیان ۴۱۶ بیان ۴۱۷ بیان ۴۱۸ بیان ۴۱۹ بیان ۴۲۰ بیان ۴۲۱ بیان ۴۲۲ بیان ۴۲۳ بیان ۴۲۴ بیان ۴۲۵ بیان ۴۲۶ بیان ۴۲۷ بیان ۴۲۸ بیان ۴۲۹ بیان ۴۳۰ بیان ۴۳۱ بیان ۴۳۲ بیان ۴۳۳ بیان ۴۳۴ بیان ۴۳۵ بیان ۴۳۶ بیان ۴۳۷ بیان ۴۳۸ بیان ۴۳۹ بیان ۴۴۰ بیان ۴۴۱ بیان ۴۴۲ بیان ۴۴۳ بیان ۴۴۴ بیان ۴۴۵ بیان ۴۴۶ بیان ۴۴۷ بیان ۴۴۸ بیان ۴۴۹ بیان ۴۵۰ بیان ۴۵۱ بیان ۴۵۲ بیان ۴۵۳ بیان ۴۵۴ بیان ۴۵۵ بیان ۴۵۶ بیان ۴۵۷ بیان ۴۵۸ بیان ۴۵۹ بیان ۴۶۰ بیان ۴۶۱ بیان ۴۶۲ بیان ۴۶۳ بیان ۴۶۴ بیان ۴۶۵ بیان ۴۶۶ بیان ۴۶۷ بیان ۴۶۸ بیان ۴۶۹ بیان ۴۷۰ بیان ۴۷۱ بیان ۴۷۲ بیان ۴۷۳ بیان ۴۷۴ بیان ۴۷۵ بیان ۴۷۶ بیان ۴۷۷ بیان ۴۷۸ بیان ۴۷۹ بیان ۴۸۰ بیان ۴۸۱ بیان ۴۸۲ بیان ۴۸۳ بیان ۴۸۴ بیان ۴۸۵ بیان ۴۸۶ بیان ۴۸۷ بیان ۴۸۸ بیان ۴۸۹ بیان ۴۹۰ بیان ۴۹۱ بیان ۴۹۲ بیان ۴۹۳ بیان ۴۹۴ بیان ۴۹۵ بیان ۴۹۶ بیان ۴۹۷ بیان ۴۹۸ بیان ۴۹۹ بیان ۵۰۰ بیان ۵۰۱ بیان ۵۰۲ بیان ۵۰۳ بیان ۵۰۴ بیان ۵۰۵ بیان ۵۰۶ بیان ۵۰۷ بیان ۵۰۸ بیان ۵۰۹ بیان ۵۱۰ بیان ۵۱۱ بیان ۵۱۲ بیان ۵۱۳ بیان ۵۱۴ بیان ۵۱۵ بیان ۵۱۶ بیان ۵۱۷ بیان ۵۱۸ بیان ۵۱۹ بیان ۵۲۰ بیان ۵۲۱ بیان ۵۲۲ بیان ۵۲۳ بیان ۵۲۴ بیان ۵۲۵ بیان ۵۲۶ بیان ۵۲۷ بیان ۵۲۸ بیان ۵۲۹ بیان ۵۳۰ بیان ۵۳۱ بیان ۵۳۲ بیان ۵۳۳ بیان ۵۳۴ بیان ۵۳۵ بیان ۵۳۶ بیان ۵۳۷ بیان ۵۳۸ بیان ۵۳۹ بیان ۵۴۰ بیان ۵۴۱ بیان ۵۴۲ بیان ۵۴۳ بیان ۵۴۴ بیان ۵۴۵ بیان ۵۴۶ بیان ۵۴۷ بیان ۵۴۸ بیان ۵۴۹ بیان ۵۵۰ بیان ۵۵۱ بیان ۵۵۲ بیان ۵۵۳ بیان ۵۵۴ بیان ۵۵۵ بیان ۵۵۶ بیان ۵۵۷ بیان ۵۵۸ بیان ۵۵۹ بیان ۵۶۰ بیان ۵۶۱ بیان ۵۶۲ بیان ۵۶۳ بیان ۵۶۴ بیان ۵۶۵ بیان ۵۶۶ بیان ۵۶۷ بیان ۵۶۸ بیان ۵۶۹ بیان ۵۷۰ بیان ۵۷۱ بیان ۵۷۲ بیان ۵۷۳ بیان ۵۷۴ بیان ۵۷۵ بیان ۵۷۶ بیان ۵۷۷ بیان ۵۷۸ بیان ۵۷۹ بیان ۵۸۰ بیان ۵۸۱ بیان ۵۸۲ بیان ۵۸۳ بیان ۵۸۴ بیان ۵۸۵ بیان ۵۸۶ بیان ۵۸۷ بیان ۵۸۸ بیان ۵۸۹ بیان ۵۹۰ بیان ۵۹۱ بیان ۵۹۲ بیان ۵۹۳ بیان ۵۹۴ بیان ۵۹۵ بیان ۵۹۶ بیان ۵۹۷ بیان ۵۹۸ بیان ۵۹۹ بیان ۶۰۰ بیان ۶۰۱ بیان ۶۰۲ بیان ۶۰۳ بیان ۶۰۴ بیان ۶۰۵ بیان ۶۰۶ بیان ۶۰۷ بیان ۶۰۸ بیان ۶۰۹ بیان ۶۱۰ بیان ۶۱۱ بیان ۶۱۲ بیان ۶۱۳ بیان ۶۱۴ بیان ۶۱۵ بیان ۶۱۶ بیان ۶۱۷ بیان ۶۱۸ بیان ۶۱۹ بیان ۶۲۰ بیان ۶۲۱ بیان ۶۲۲ بیان ۶۲۳ بیان ۶۲۴ بیان ۶۲۵ بیان ۶۲۶ بیان ۶۲۷ بیان ۶۲۸ بیان ۶۲۹ بیان ۶۳۰ بیان ۶۳۱ بیان ۶۳۲ بیان ۶۳۳ بیان ۶۳۴ بیان ۶۳۵ بیان ۶۳۶ بیان ۶۳۷ بیان ۶۳۸ بیان ۶۳۹ بیان ۶۴۰ بیان ۶۴۱ بیان ۶۴۲ بیان ۶۴۳ بیان ۶۴۴ بیان ۶۴۵ بیان ۶۴۶ بیان ۶۴۷ بیان ۶۴۸ بیان ۶۴۹ بیان ۶۵۰ بیان ۶۵۱ بیان ۶۵۲ بیان ۶۵۳ بیان ۶۵۴ بیان ۶۵۵ بیان ۶۵۶ بیان ۶۵۷ بیان ۶۵۸ بیان ۶۵۹ بیان ۶۶۰ بیان ۶۶۱ بیان ۶۶۲ بیان ۶۶۳ بیان ۶۶۴ بیان ۶۶۵ بیان ۶۶۶ بیان ۶۶۷ بیان ۶۶۸ بیان ۶۶۹ بیان ۶۷۰ بیان ۶۷۱ بیان ۶۷۲ بیان ۶۷۳ بیان ۶۷۴ بیان ۶۷۵ بیان ۶۷۶ بیان ۶۷۷ بیان ۶۷۸ بیان ۶۷۹ بیان ۶۸۰ بیان ۶۸۱ بیان ۶۸۲ بیان ۶۸۳ بیان ۶۸۴ بیان ۶۸۵ بیان ۶۸۶ بیان ۶۸۷ بیان ۶۸۸ بیان ۶۸۹ بیان ۶۹۰ بیان ۶۹۱ بیان ۶۹۲ بیان ۶۹۳ بیان ۶۹۴ بیان ۶۹۵ بیان ۶۹۶ بیان ۶۹۷ بیان ۶۹۸ بیان ۶۹۹ بیان ۷۰۰ بیان ۷۰۱ بیان ۷۰۲ بیان ۷۰۳ بیان ۷۰۴ بیان ۷۰۵ بیان ۷۰۶ بیان ۷۰۷ بیان ۷۰۸ بیان ۷۰۹ بیان ۷۱۰ بیان ۷۱۱ بیان ۷۱۲ بیان ۷۱۳ بیان ۷۱۴ بیان ۷۱۵ بیان ۷۱۶ بیان ۷۱۷ بیان ۷۱۸ بیان ۷۱۹ بیان ۷۲۰ بیان ۷۲۱ بیان ۷۲۲ بیان ۷۲۳ بیان ۷۲۴ بیان ۷۲۵ بیان ۷۲۶ بیان ۷۲۷ بیان ۷۲۸ بیان ۷۲۹ بیان ۷۳۰ بیان ۷۳۱ بیان ۷۳۲ بیان ۷۳۳ بیان ۷۳۴ بیان ۷۳۵ بیان ۷۳۶ بیان ۷۳۷ بیان ۷۳۸ بیان ۷۳۹ بیان ۷۴۰ بیان ۷۴۱ بیان ۷۴۲ بیان ۷۴۳ بیان ۷۴۴ بیان ۷۴۵ بیان ۷۴۶ بیان ۷۴۷ بیان ۷۴۸ بیان ۷۴۹ بیان ۷۵۰ بیان ۷۵۱ بیان ۷۵۲ بیان ۷۵۳ بیان ۷۵۴ بیان ۷۵۵ بیان ۷۵۶ بیان ۷۵۷ بیان ۷۵۸ بیان ۷۵۹ بیان ۷۶۰ بیان ۷۶۱ بیان ۷۶۲ بیان ۷۶۳ بیان ۷۶۴ بیان ۷۶۵ بیان ۷۶۶ بیان ۷۶۷ بیان ۷۶۸ بیان ۷۶۹ بیان ۷۷۰ بیان ۷۷۱ بیان ۷۷۲ بیان ۷۷۳ بیان ۷۷۴ بیان ۷۷۵ بیان ۷۷۶ بیان ۷۷۷ بیان ۷۷۸ بیان ۷۷۹ بیان ۷۸۰ بیان ۷۸۱ بیان ۷۸۲ بیان ۷۸۳ بیان ۷۸۴ بیان ۷۸۵ بیان ۷۸۶ بیان ۷۸۷ بیان ۷۸۸ بیان ۷۸۹ بیان ۷۹۰ بیان ۷۹۱ بیان ۷۹۲ بیان ۷۹۳ بیان ۷۹۴ بیان ۷۹۵ بیان ۷۹۶ بیان ۷۹۷ بیان ۷۹۸ بیان ۷۹۹ بیان ۸۰۰ بیان ۸۰۱ بیان ۸۰۲ بیان ۸۰۳ بیان ۸۰۴ بیان ۸۰۵ بیان ۸۰۶ بیان ۸۰۷ بیان ۸۰۸ بیان ۸۰۹ بیان ۸۱۰ بیان ۸۱۱ بیان ۸۱۲ بیان ۸۱۳ بیان ۸۱۴ بیان ۸۱۵ بیان ۸۱۶ بیان ۸۱۷ بیان ۸۱۸ بیان ۸۱۹ بیان ۸۲۰ بیان ۸۲۱ بیان ۸۲۲ بیان ۸۲۳ بیان ۸۲۴ بیان ۸۲۵ بیان ۸۲۶ بیان ۸۲۷ بیان ۸۲۸ بیان ۸۲۹ بیان ۸۳۰ بیان ۸۳۱ بیان ۸۳۲ بیان ۸۳۳ بیان ۸۳۴ بیان ۸۳۵ بیان ۸۳۶ بیان ۸۳۷ بیان ۸۳۸ بیان ۸۳۹ بیان ۸۴۰ بیان ۸۴۱ بیان ۸۴۲ بیان ۸۴۳ بیان ۸۴۴ بیان ۸۴۵ بیان ۸۴۶ بیان ۸۴۷ بیان ۸۴۸ بیان ۸۴۹ بیان ۸۵۰ بیان ۸۵۱ بیان ۸۵۲ بیان ۸۵۳ بیان ۸۵۴ بیان ۸۵۵ بیان ۸۵۶ بیان ۸۵۷ بیان ۸۵۸ بیان ۸۵۹ بیان ۸۶۰ بیان ۸۶۱ بیان ۸۶۲ بیان ۸۶۳ بیان ۸۶۴ بیان ۸۶۵ بیان ۸۶۶ بیان ۸۶۷ بیان ۸۶۸ بیان ۸۶۹ بیان ۸۷۰ بیان ۸۷۱ بیان ۸۷۲ بیان ۸۷۳ بیان ۸۷۴ بیان ۸۷۵ بیان ۸۷۶ بیان ۸۷۷ بیان ۸۷۸ بیان ۸۷۹ بیان ۸۸۰ بیان ۸۸۱ بیان ۸۸۲ بیان ۸۸۳ بیان ۸۸۴ بیان ۸۸۵ بیان ۸۸۶ بیان ۸۸۷ بیان ۸۸۸ بیان ۸۸۹ بیان ۸۹۰ بیان ۸۹۱ بیان ۸۹۲ بیان ۸۹۳ بیان ۸۹۴ بیان ۸۹۵ بیان ۸۹۶ بیان ۸۹۷ بیان ۸۹۸ بیان ۸۹۹ بیان ۹۰۰ بیان ۹۰۱ بیان ۹۰۲ بیان ۹۰۳ بیان ۹۰۴ بیان ۹۰۵ بیان ۹۰۶ بیان ۹۰۷ بیان ۹۰۸ بیان ۹۰۹ بیان ۹۱۰ بیان ۹۱۱ بیان ۹۱۲ بیان ۹۱۳ بیان ۹۱۴ بیان ۹۱۵ بیان ۹۱۶ بیان ۹۱۷ بیان ۹۱۸ بیان ۹۱۹ بیان ۹۲۰ بیان ۹۲۱ بیان ۹۲۲ بیان ۹۲۳ بیان ۹۲۴ بیان ۹۲۵ بیان ۹۲۶ بیان ۹۲۷ بیان ۹۲۸ بیان ۹۲۹ بیان ۹۳۰ بیان ۹۳۱ بیان ۹۳۲ بیان ۹۳۳ بیان ۹۳۴ بیان ۹۳۵ بیان ۹۳۶ بیان ۹۳۷ بیان ۹۳۸ بیان ۹۳۹ بیان ۹۴۰ بیان ۹۴۱ بیان ۹۴۲ بیان ۹۴۳ بیان ۹۴۴ بیان ۹۴۵ بیان ۹۴۶ بیان ۹۴۷ بیان ۹۴۸ بیان ۹۴۹ بیان ۹۵۰ بیان ۹۵۱ بیان ۹۵۲ بیان ۹۵۳ بیان ۹۵۴ بیان ۹۵۵ بیان ۹۵۶ بیان ۹۵۷ بیان ۹۵۸ بیان ۹۵۹ بیان ۹۶۰ بیان ۹۶۱ بیان ۹۶۲ بیان ۹۶۳ بیان ۹۶۴ بیان ۹۶۵ بیان ۹۶۶ بیان ۹۶۷ بیان ۹۶۸ بیان ۹۶۹ بیان ۹۷۰ بیان ۹۷۱ بیان ۹۷۲ بیان ۹۷۳ بیان ۹۷۴ بیان ۹۷۵ بیان ۹۷۶ بیان ۹۷۷ بیان ۹۷۸ بیان ۹۷۹ بیان ۹۸۰ بیان ۹۸۱ بیان ۹۸۲ بیان ۹۸۳ بیان ۹۸۴ بیان ۹۸۵ بیان ۹۸۶ بیان ۹۸۷ بیان ۹۸۸ بیان ۹۸۹ بیان ۹۹۰ بیان ۹۹۱ بیان ۹۹۲ بیان ۹۹۳ بیان ۹۹۴ بیان ۹۹۵ بیان ۹۹۶ بیان ۹۹۷ بیان ۹۹۸ بیان ۹۹۹ بیان ۱۰۰۰ بیان

به قاضی القضاة شیخ الاسلام

تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی شرع متین بیرای رزین شریعت پناه فضیلت دستگاه مسجع حقائق علوم مستنبط دقائق رسوم مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش منوط و مربوط باد اشتیاق مواصلت آن مخلص آرنده قوانین عدل و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف بمرتبه ایست که شمه ازان بحیطه شرح و بیان در نیاید و استفاده همنشینی و مطارحات علم دینی همه وقت بیادی آید و سرشته صبر و قرار از کف می رباید امید که همان رفاقت قدیمه و وفاق ضمیمه منظور نظر بوده تا دست داد مواصلت طریق یاد آوری بهام رعی و مسلوک باشد زیاده عمر باد ایضاً مجمع فضائل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت غرا مدبر مهام ملت بیضا جامع مکارم کونین حاجی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفه شریفه مشتمل بر عدم مزاحمت محصول ائمه و املاک تتبع الاتحاد شیخ محمد مراد چهره وصول افروخته صبح افروز شادمانی گشت چون فیما بین جدائی متصور نیست در امداد و اعانت و ارجاع مطالب گماشته شیخ مذکور مساعی موفوره بظهور میرسد خاطر من کل الوجوه جمع باشد و دیگر خصوصیات از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت دائما باد

عرائض و احکام و اوامر که از عنفوان ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت و فرمانروائی جهاندار شاه بهادر بجناب حضرت خلدمکان از زبان پادشاهزاده و نواب کوکلتاش خان بهادر بجناب پادشاهی و امرای عظام بخیر اقدام درآمده عرضداشت بجناب حضرت خلدمکان از زبان پادشاهزاده

کمترین فرزندان عبودیت آئین محمد معزالدین ناصیه بخت بسجود نیاز آموده بر فروخته بعرض مقربان بارگاه فلک رزین و بار یابان انجمن خلد آئین میرساند که چون درین ایام از محاصره عساکر ظفر اعتصام بسبب فقدان ازوقه و کثرت قحط غله کار بر متحصنان قلعه بیالا که غلام بتسخیر آن مامور است تنگ شد مگر پیام عفو زلات و امان خواسته برامدن عصات ازان زندان پر آفات و التماس عطای سد رمق رسید بی استمزاج قدیمی و نیافتند درین ضمن سام چنده و پرسرام نامی مخذولان با سائر کفره تیره روزگار که تعدادشان به هشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار میکشید داعیه کمک و رسانیدن رسد بمحصوران در ایم آمده با توپ و رهکله و جزائر و زنبورک و دیگر آلات و ادوات توپخانه قدم جسارت باین طرف گذاشتند و از بحر پیما و کشتی برجی بکشتی و بیاری

---

۱ وزیر رزین بمعنی محکم و متین و در اصل بمعنی سنگین است ۲ اعتساف بمعنی راه رفتن بخلاف راه است ۳ مطارحه بمعنی طرح مطالب است ۴ بمعنی باهم سخن از اطراف گفتن ۵ اسلاک بمعنی رشته است ۶ ارجاع بمعنی گردانیدن است ۷ عنفوان بمعنی اول هر چیز ۸ فقدان بمعنی نایاب شدن است ۹ ازوقه بمعنی خوراک است ۱۰ عفو زلات بمعنی گذشتن از گناهان ۱۱ عصات بمعنی گناهکاران ۱۲ سد رمق بمعنی خوراک که بقدر زنده ماندن باشد ۱۳ استمزاج بمعنی پرسش و جستجو ۱۴ رهکله بمعنی توپ کوچک

بحاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده

انفاس قدسی اساس آن مقتدای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق عالم معاملات طریقت کاشف مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت مصروف بارشاد مرشدان و الیق الالتفات و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد باستماع بشارت عطف عنان بکران عزیمت بصوب هندوستان بهشت نشان بعد استعداد طواف حرمین الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی در بندر سورت صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود و منال آمال باثمار مدعا باز گشت بیت شادی قافله مصر گردش نرسید ۔ هر کرا چون تو عزیزی ز سفر باز آید خوشا روز یکه بر منزل اقبال بقدوم میمنت لزوم منظر دیده انتظار بدیدار فائض الانوار منور گردد ۔

به مخدوم مهربان میان عظمت الله

آفریدگار انامم آن زبده فضلای ایام و قدوه علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان و انیس ارباب حلم و عرفان جامع انوار معارف سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه ناهج مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین ۔ ادر ذیل مخصوصان بفیضان لطف خاص مخصوص دارد نوید معاودت شریف بعد استحصال سعادت زیارت حرمین شریفین و رسیدنها ببلده خجسته بنیاد از سوانح وقائع آنجا بپیرایه ظهور یافته موجب فراوان فرحت گردید بلکه جانی تازه در قالب دمید بیت از قدوم تو دیده روشن شد ۔ سینه ها تازه تر ز گلشن شد ۔ شکر و سپاس فضل و افضال ایزد متعال تا کجا نویسد که عشر عشیر آن بدفتر نگنجد هر گاه که بخیریت انا بخا عازم این صوب شوند کتب مطلوبه که تاج محمد تحویلدار کتابخانه تسلیم ملازمان خواهد کرد همراه آرند

به مخدومی افادت منزلت سید محمد فتوح

ذات ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلاله خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول همواره به فیضان لطف خاص هادی مسترشدان با اخلاص باد تصدق نامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل و کمال و کثرت عیال و اطفال زبده سادات کبار سید جلال و التماس عطای تصدق فرق مبارک بنا بر کار خیر دختران سید مذکور غرور و رود نموده مسرور گردانید حسب الارقام اورا بحضور قدسی استناده کرده حقیقت استحقاق بعرض رسانید پانصد روپیه از خزانه خیرات مبرات مرحمت شده امید که همواره باعلام کار و خدمات بصدور عنایت نامجات فرایاد خاطر باشد زیاده عمر باد

فدوی عقیدت نهاد مقرر گشته این معنی از نگاشته های وکیل آن عمدهٔ ارکان با فرهنگ ظاهر شده باشد لازم که بر جناح استعجال خود را بدار الظفر رسانند که محب تهیهٔ ضروریات سفر نموده در انتظار ایشان باریکاب بست زیاده بحد تاکید چه نویسد بحیت و جمعیت و اکمال و

بخدومی شیخ فیروز عثمانی استاد نواب مغفرت مآب

ساحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید پیشوای ارباب تفرید مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی هموارهٔ مطلع انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی عنیقه تفاخر و تیقه بافر و مطالب فخری العرض که سر انجامش بر دست همت مستفیدان عین فرض است در و مسعود نموده سعادت دارین کرامت فرموده و منتخب آن مشروح و مفصل فیض اندوز مطالعه لامعهٔ خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور گردید بنام صدر الصدور بخط انور مزین شد بعد نگارش حقیقت از سر رشتهٔ دفتر دریا دوهی پیر و مرشد کائنات و پذیرائی ملتمسات مدعیات جد و جهد شایان بتقدیم میرساند خاطر جمع باد

به تخلبند حدیقهٔ هدایت شیخ فیروز عثمانی معلم نواب ایگانی

هدایت قدسی سرایت آن نخلبند گلشن طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت سیاح بیدای اسرار سباح دریای لاهوت صناعد مصاعد عرفانی عارج معارج ربانی مهر سپهر افادت پیشوای صدق و یقین همواره رهنمای مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر کریم کارساز بی سهیم و انباز کارهای اهل نیاز که بجناب احدیت دست دعا دراز دارند از غیب السموات سامان میدهد چنین لطیفه اقبال بی عرض و التماس بر منصهٔ ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه معتقد صمیمی صمم و بکم بجای خویش استاده بود حضرت ظل سبحانی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال آن مخدوم کرمفرما فرمودند حقیقت که خدا نشدن و خران و پسران از ریگ در تنگدستی معروض مقدس گشت بزبان درفشان گوهر فشان گذشت که در صغر سن ما بدولت هم از شیخ استفاده کرده ایم درین مدت کسی توفیق یاد دهی نیافت بهر حال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقدوم برکت لزوم رشک ریاض رضوان گردید هفت هزار روپیه بسر انجام شادیها از خزانه جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والا بجا آورده با قبائل و عشائر بدعای دولت قاهره مواظبت داشته باشد و هنڈوی مبلغ مرقومه عنقریب رسیده دانند

یقین کہ بعد رسیدن بسلامی خدمت و حصول دولت ملازمت پیر و مرشد برحق مشمول عواطف مشفقانہ خواہد گشت زیادہ عمر باد و مزۂ آن زیاد

باہلیہ الہام اللہ خان مرحوم خوشدامن نواب غفران مآب

شرافت اوقات فیض آیات آن قدوۂ مطہرات زنان اسوۂ مکرمات دوران مستورۂ استار عصمت مطرح شوارق عفت ہمواری بتحصیل مرضیات یزدان و تکمیل ریاضات ایزدمنان مصروف باد عنایت نامہ کہ از راہ مہربانی و فرط شفقت و عاطفت فطری بابا ارسال یافتہ تھان پارچہ قمشہ و دو بہنگی اچار و فواکہ مرسول بود رسیدہ مواد افتخار برافروزد و شکر باد آوری و گرم گستری از حیطۂ طاقت بشری افزونست مصرعہ اینہا ز تو آید و چنینہا تو کنی باد عرضی مطالب معروضہ از نظر انور بہر اطہر گذشت انشاء اللہ تعالی بدستخط خاص شرف اختصاص پذیرفتہ حوالۂ وکیل میشود کہ اسناد در رزینہ وابستگان و مناصب اضافہ نور چشمان از دفاتر مرتب و مکمل ساختہ بخدمت عالیہ ارسال دارد ظل رافت بر مفارق فرزندان و توابعان مبسوط باد

بجناب خدام ذوی الاحترام میان محمد صالح اوستاد

ہمواره طبیعت حق طویت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر منہج اعتدال راسخ دم باد در نیولا استماع خبر عارضۂ ایشان خاطر را پریشان ساخت بضرورت بمداوا پرداختن و خود را آختہ مشق حکیمان ساختن از صلاح اندیشی و دانش پژوہی بعید مینماید چنان نمایند کہ بمداومت بتقلیل اغذیہ ہمیشہ وجہ ہمت والا نہمت باشد و از معالجات اطبار متعدده ناقص فطرت کہ از نبض و انی و تشخیص مرض بہرہ ندارند و بمعالجہ شان منجر بہ علل متوحشہ متضادہ میگردد احتراز بالعمل آید انچہ معلوم می شود کہ آب و ہوای آنجا بشما سازگار نیست بہر حال حکیم علی الاطلاق ذات آن برگزیدۂ انفس و آفاق را در مہاد امن و امان داشتہ کامیاب صحت و عافیت دارد یا بصدر و پیہ راہنوردی باقدری قمشہ فرستادہ بر تفصیل علیحدہ فرو منطوی تقسیم نمایند و مشتاق را مشتاق تصور نمایند زیادہ عمر باد بر ب العباد

بشہامت مرتبت شیر انداز خان

منزلت جلائل الطاف الٰہی و خزائل اعطاف بادشاہی شامل حال و کافل آمال آن شہامت مرتبت صولت خان عالیشان اعتضاد دوستان باد در نیولا از پیشگاہ عتبۂ فلک اعتلا و سدۂ آسمان ساحب التماس بعمدہ عمدہ ہا نواب عمدۃ الملک فیروز جنگ حرست صوبہ دار النظر بان شجاعت دستگاہ و صولت پناہی خجستہ بنیاد

محاربات و مقاتلات اتفاق می افتد مرضی حضرت خدیو آفاق مطمح نظر داشته بسرعت عزیمت امکان بتعجیل
بر جمیع امور مقدم انگاشته بمجرد ورود حسب الامر خود را با جمعیت شایسته زود و شتاب سیر ساند
والا بعتاب بادشاهی که نمونه غضب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که بر وفق امر عالی عمل آرند

بسخن منع الشان عنایت خان صوبه دار برهان پور

برادر عزیز ارجمند یکجان مانند همواره بمراتب بلند و مناصب ارجمند فائز باشند درین هنگام غلام والا بارگاه
عظمت و جاه برای آوردن مسند نشین حریم حرمت و احترام پرده گزین نقاب عظمت و احتشام ملکه ملکی خصائل مالکه
قدسی شمائل که با اکثری محتجبات سرادق سلطنت و مخدرات عتق مکرمت از دار الخلافه روانه حضور لامع النور گردیده عازم
منزل مقصود بودند چون دار السرور برهانپور در وسط راه واقع شده در ضمن این عزیمت لت دیدار آنسوده منش خجسته اطوار
متصور از عنایت نباشد شتابان پیراهن بمنگنجد بیت چین پیشانی ما شده مه عید آخر کار انچه میجست دل غمزده دیدار آنگار
هرچند موسم بارش در پیش ست و وفور گل و لای و تواتر تقاطر سحاب کبیر روز و شب لا ینقطع میبارد و معبر تبه است که بقدر
مسافتی بکمال مشقت و صعوبت پیموده میشود لیکن بنابر استیلای شوق دیدنها خار رنج و تعب که گل راه طلبست
زیر پا همت چون برگ شکوفه دریاچین که نسیم فیروزی با انداز قدوم لشکر بهار میسازد تصور نموده بلا فصل مقام
طی مراحل مینماید باید که بنابر استخبار جویان پی در پی فرستاده از هر منزل و مکان خبر گیران باشند و مطلع سازند
که توقف در کجا آن قدر بنظر می آید که آن قرة العین را سیر توان دید لیکن مشاهده لقای راحت افزا
که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیاتست انشاء الله تعالی زود میسر می آید زیاده عمر باد و مژده آن مستزاد

بصدر الصدور سیادت خان

ساحت آمال و آمانی آن جامع فضائل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن صدارت نقاوه اعاظم
نجبا سلاله اکارم فضلا همواره مستقر آثار سعادت ازلی و محیط انظار کرامت لم یزلی باد سامی صحیفه راحت افزا
که از حروف مشکینش دیده جان منور و دماغ روح روان معطر میشد مشتمل بر فوز مراحم خدیو هفت کشور نسبت بجان
احقر و ایما باین معنی که چون وقت تربیت و پیش آمد خانه زادان همین ست مخلص زاده محمد خلیل از دار الخلافه
عازم به تقلیل سده سپهر تمثیل گشته زود و شتاب بخدمت برسد تمام اسم حسن سعی در سر افرازی منصب و تجویز
خدمت او مبذول گردد غرور و مزید دل دوستی منزل امسرت بر مسرت افزود فرو بماند آنکه دوست
کو دود شادی از دل دشمنان بر آرد دل و دست جان فرستاده حسب الاشارت وافر البشارت بتاکید اکید نگارش رفت

فرجام کہ جوش لشکر ابر از ساحت آسمان شورش انگیزست و تقاطر امطار از ہر گوشۂ کنار ہا مون فزود طوفان خیز موج سیلاب بسیان سلاسل پای دیوانگان دشت فرسا گردید و خیمۂ لشکریان در صحرا نمود ار حباب بر روی آب یا آمدہ بمشاہدۂ صولت برق زمین از آب رخ زرد و نقاب احتجاب کشیدہ و از سہم تیر باران سحاب در یا جامۂ موج در پوشیدہ و نالہا چون تمرد پیشگان سر بطغیان بر آورد ند بر مسافران متردد این راہ تردد مسدد شد حارسان قلعہ در دانگڈھہ مفسدان کہ بر قلل جبال و پای قلعہ در تنگنای جنگلہا خزیدہ بودند از رگذر انسداد طریق و مسالک دو فورگل و لای رسیدن رسد بالکل متعذر دانستہ پیام عفو جرائم و جا بخشی فرستادند و از صولت و سطوت رزم آوران خائف و ہراسان گشتہ در پردۂ شب تار بدر رفتند و حصن حصین کہ از رفعت قلل شان آسمان ہر سطح زمین بی تحشم جدال و قتال بہ نیرنگ سازی اقبال عدو منال با توپخانہ عظیم تصرف اولیای دولت ابد مقیم در آمد کلید فتح ارسال داشتہ و بالفعل غلام زادہ محمد خلیل داخل قلعہ شدہ قبضہ کردہ از حضور پر نور قلعہ دار تعین شود کہ قابض گردد و ابواب فیروزی بروی روزگار غازیان تیغ گذار ہموارہ کشادہ باد

حسب الحکم بعمدہ راجہای عظیم الشان رام ناتھہ

الطاف سبحانی و اعطاف حضرت خاقانی قرین روزگار خجستہ آثار آن مقتدای امبارزان خدیو گیہان پیشوای پیشقدمان خاقان جہان عمدۂ راجہای بلند مکان زبدۂ نونیلیان دالاشان باد خبر روانہ شدن آن عمدۂ راجہا بر طبق حکم قضا امضا بر کاب رخشندہ کوکب سپہر سلطنت علیا معروض و اتفاق انجمن فیض بادا گردید موجب انشراح خاطر عاطر و شمر فراوان تحسین و آفرین گشت و بزبان عالی گذشت کہ نوآئین والا تکلین بمزاجدانی حضرت قدر قدرت ممتازند درین وقت کہ در یساق قلعۂ پرنالہ کار بادشاہی در پیش ست ہر چند کہ حضور استعلقۂ تعیناتی زود و شتاب برسانند مجرای عظیم خواہد شد و برای پیش آمد وافر ایشان مراتب و مناصب و استحکام مہام وطن بسیار مفید است باید کہ حسب الارشاد بعجل آرند

بعمدۂ راجہای والا منزلت کشن شنگہ

قدر و منزلت آن عمدۂ راجہا و فاکیش زبدۂ فدویان خیر اندیش تہماتہ و صرامت مرتبت تہور و جلادت منزلت بمیامن تفضلات الہی و الطاف بی اکناف بادشاہی روز افزون باد چون حصول خصوصت آن عمدۂ راجہای بلند مکان بسماحت و سجاحت قدوۂ نونیلیان و الاشان مرحمت خان بنابر انتظام محال وطن از پیشگاہ تفضل و احسان میسر آمدہ بودہ میعاد منقضی شد امر منع القدر صادر شد کہ چون در یساق با خیل کفرہ و شقاق ہمدوست

۱ بیابان ۲ منتخب اللغات
۳ اول جمع قلہ بمعنی سر کوہ ۴ شعب بفتحتین بمعنی راہ کوہ ۵ شعب بضمتین جمع شعبہ بمعنی راہ کوہ ۶ شعب بفتحتین بمعنی جمع کردن ۷ بروزن موسیقی ۸ بروزن سیمین ۹ بروزن و بمعنی ایوان ۱۰ بروزن و بمعنی سرکوب ۱۱ آفرین ۱۲ آفرینش قاضی را گوینده ۱۳ مخفف اول و کسر ثالث ۱۴ بروزن و بمعنی سیاہی ۱۵ بروزن و بمعنی جمع نوشتہ و گوینده ۱۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۱۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۱۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۱۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۲۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۳۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۴۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۵۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۶۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۷۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۸۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۰ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۱ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۲ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۳ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۴ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۵ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۶ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۷ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۸ بروزن و بمعنی کوکبہ ۹۹ بروزن و بمعنی کوکبہ ۱۰۰ بروزن و بمعنی کوکبہ

وجنگلے انبوہ دشوار گزار کہ از تشابک[۵۱] اشجارش کام ہوائے آن وادے در نیچیرست وکثرت درختان خاراش
ہنگام مرور باد را از نہنگیر پیشیرو خود گرفتہ بزور کثرت احشام[۵۲] آمادۂ پیکار گردیدہ جرات برق افروزی نمود
حربے صعب و جنگی شدید اتفاق افتاد و از ریزش گلہای بندوق کہ ہزاران از طرفین سر میدادند در گہگاہی
درختان مشبک شد و از شلک تفنگ و جرائر روز نبورک رختہا در پیکر حیات بسیاری از فرقہ عصات افتاد
پس از تلاشہای شایان و تردد[۵۳] نمایان قزاولان[۵۴] رہ تنگ و تاریک کہ بصد شواری ازان بتدریج میتوان
گذشت دیدہ خبر کردند پیشقدمان معرکہ عدو سوزی جوق جوق ازان مضائق و مزالق بصولت آتش و سطوت
باد گذشتند و از شداید رہہائے تنگ و عقبات[۵۵] مشکلہ حساب نگرفتہ بغتۃً بران فرقہ لازم التفرقہ حملہ آور گشتند
از وقوع اینحال خوف و ہراس بر بواطن فسقہ[۵۶] خذانشانش مستولی شد یکبارگی جوہر ہمت در باختہ از
غایت اضطراب دست از پا نشناختہ مانند نبات الغش متفرق و پریشان گشتند و رام چند نکوہیدہ افعال
با خیل ضلال راہ گریز پیش گرفت فوج منصور بہ نیروے تائید الٰہی و معاضدات اقبال بادشاہی بآسانی
ازان بیشہای خطرناک و نالہای عظیم و عمیق عبور نمود الحال پیراستن این سرزمین از وجود کفرہ
لعین و تخریب خرابہ آن جمع واجب[۵۷] القمع پیش نہاد خاطرست زیادہ عمر بادر بہ السباد

حسب الامر براجہ ستر سال

شہامت و صرامت[۵۸] پناہ تہور و جلادت دستگاہ زبدۂ راجہای بلند مکان قدوۂ بہادران عقبہ کیوان
نشان ہمواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق ستان باشند بانہای منہیان معروض جہہ فرمایان
بساط میمنت اقتران گردید کہ پسر آن وفاکیش کہ بنوبت خویش از وطن مالوف عازم عساکر فیروزی نشان
گردیدہ توقف کنان و صید افگنان بدنصیب[۵۹] بے آید امر منیع[۶۰] و قمع[۶۱] نافذ گشت کہ چون کار بادشاہی
در پیش و بہن[۶۲] و تقاعد[۶۳] منافی آئین نمک پرستی فدویان عبودیت اندیش ست و مکث[۶۴] و درنگ مخالف
مرضی اقدس انگاشتہ بر جناح استعجال تعلقۂ تعیناتی بشتابد و الا بعتاب بادشاہے کہ نمونۂ عقاب الیمست گرفتار
خواہد شد باید کہ جوابدہی در عہدۂ خود شناختہ بدین موجب عمل آرند و تہدید و تاکید شدید باو بر نگارند[۶۵]

بامارت و ایالت مرتبت میر خان داروغہ خواصان و مقدمۂ فتح قلعۂ وردانگڈھ

ارتفاع مدارج[۶۶] دولت و اقبال و اعتلاے معارج[۶۷] مکنت و اجلال بوجود مسعود آن مشید ارکان عمارت ممہد قواعد
ایالت مقرب حضرت خاقان مطرح تفضلات خلیفہ زمین و زمان منوط[۶۸] و مربوط باد درین ہنگام طراوت

---

۵۱ بہمدیگر در آمدن ۱۲
۵۲ احشام جمع حشم بمعنے دبدبہ و سپاہ است ۱۲
۵۳ قزاولان مقدمہ کے پیشوایان لشکر را گویند ۱۲
۵۴ عقبات جمع عقبہ بالفتح براہ کوہ بالای کوہ ۱۲
۵۵ فسقہ جمع فاسق بکار ۱۲
۵۶ واجب القمع واجب شکستن و خوار کردن ۱۲
۵۷ مراست یعنی دلاور
۵۸ [illegible]
۵۹ [illegible]
۶۰ [illegible]
۶۱ [illegible]
۶۲ [illegible]
۶۳ [illegible]
۶۴ [illegible]
۶۵ [illegible]
۶۶ [illegible]
۶۷ [illegible]
۶۸ [illegible]

در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد

مخدومم فیضرسان بحر مواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی فرد

بخاکپای شما چهره سودنم هوس است ✤ جز این مراد ندارم بخاکپای شما ✤ شرفنامه قدر اقرا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در نزاهت لسان مرجان رنگین بود در الفاظ دلفریبش برنگ گرد شمه شکر لبان شور انگیز و معانی جانفزایش مانند طرهٔ سبز خطان دلاویز حروفش چو زلف بتان چگل ✤ همه جا جانست و ما و آدل و معانیش در زیر حرف سیاه ✤ و خشنده چون مهر روشن چو ماه ✤ در انتظار بها کرد و اسیا اقبال ابدی پرتو دولت سرمدی بر مفارق مشتاقان انداخت قاصد مبارک دست که واسطهٔ ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بیجا لاکه بستی لطف و کرم دیا مردی فیض اعم تسلیم آن ذریعهٔ حصول مقاصد نموده رهین امتنان ساخت

فرد قاصد رسید و خبت سعطر من ✤ در حین نامه بشتا مگر نافهٔ ختن ✤ امید که بهمین نهج طریق یاد آوری بها مسلوک باشد چون در رین روزها به استعفا و منصب دیگر بخول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان جو فروش گندم نما با غراض دنیه نفسانیه بتکلیف مطالب باطل نموده ما را تنگ میسازند و اصلا اعتقاد بر خدائے رازق العباد ندارند لله الحمد که وظیفهٔ ما اینست **رباعی** آنروز که کردند شمار من و تو ✤ بودند ز دست اختیار من و تو ✤ فارغ بنشین که کارساز دو جهان ✤ پیش از من و تو ساخته کار من و تو **رباعی** ای آنکه بدو نیک آمده در جوش و خروش ✤ گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش ✤ مختار مشو تا نشوی بیهده کوش ✤ کار ره باز شو نه بار بر دوش

بعمدة الخوانین بلند مکان بختی الملک بهره مند خان جواب حسب الحکم والا

کوکب دولت و اقبال اختر رابعهٔ اجلال آن مسند آرای بساط امارت بهار پیرای گلشن ایالت نوآئین و الا تکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مستشار خلیفهٔ جهان آفرین منظور انظار خدیو روزگار مهین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد و مرافقت بختی الملک روح الله خان که به پیرایش اضلاع و اقطاع ولایت کوکن دستوری یافته تزول اردوئے فرمود بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده بالتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردیدیم الحمد لله و المنه که بعد دخول دران ولایت آباد سیدینان نجوم آفر مراکب جنود مواکب اقبال پامال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی در پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد رام چندنامی مرزه و ضلعدار آن حدود که کاخ دماغش آشیانه زاغ نخوت بود کوس لمن الملک نواخته تصور ادبار بخود نمی نمود با عدت انبوهی تمام و کثرت جمعی فراوان از اندازه اوهام سد راه عبور گشته

کوکن ۱۲ بروزن سوزن در هندی نام ولایتی ست

بختی الملک ۱۲ لمن الملک الملک است گفت ملک ایجا مراد خود یعنی است ۱۲

پیادهای جرار و انبوهی جنگلهای شوار گذار و افزونی کوه کریوه ها مسکن گزین بوده خود سر و طغیان اندازند
سینمایند چون سعد و بلخ از فراز کوهها و تشابک شعبهای جنگلها نمایان گشتند و سر راه فوج گرفته آماده نبرد
شدند از طرفین نائره حرب بضرب اشتعال یافت و بارش گولها و ریزش حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبازی از
تقاطر امطار در گذشت و هر شلک بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر دفع مفسدان بجنگ تیر و تفنگ
ممکن ندیده بر قندازان و تفنگچیان باجزائر و بندوق و نیزورک بان بر قلل کوهها ارتقا گزیده به تیرهای همت و
دلیری کار بر متمردان تنگ ساختند و عقب آنها جانبازان تیغزن و دلیران صف شکن بی توقف و درنگ
از مراکب پیاده شده سپرها بر سر و گرفته مردانه وار بکوه بر نهضتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده بسیاری مردود ان
را بر سر از قلعه تن جدا کرده فرود افگندند و جمعی کثیر را بشمشیر آبدار تار و پود حیات گسیخته بکیفر عظیم فرستادند
تا از دوپهر هنگامه رستخیز با کفره باطل ستیز گرمی داشت جمعی غفیر را به شعله صمصام سمر افشان بهادران آتش درخرمن
زندگانی افتاد و پیادهای بیشمار از خنجر خونخوار یلان هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام بر آن گروه مدبر انجا
انداخت از کوشش باطل ستوه آمده بیمناک و هراسان در شعاب جبال و شگاف کوهستان خزیدند و تا بید از دو
فیروزی رسان و سپهدار اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهره گردید و فردای آن
سرهای مقتولان بدرختان سر راه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا در حضور
بخشی الملک و تسخیر حصار و قتل و اسیر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آمد

بخان والاشان بخشی الملک مخلص خان بهادر

اوراق آمانی و آمال آن بمعنی بیت ابارت و ایالت و بیت القصید دیوان مکرمت و جلالت بشیرازه الطاف آلهی
و اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع باد و مثال لازم الامتثال عز ورود فرمود فرق ارادت بقیه سماک سود لآلی مواعظ
هوش افزا که در سلک الفاظ و عبارت منتظم و رقوم نصائح هدایت سیرا که در طی کلمات تامات مرتسم بود بشاهراه
سعادت رهبری فرمود بیت از دست و زبانیکه برآید کز عهده شکرش بدر آید ۱۲ احقر در رتق و فتق مهمات
بیاس تربیت خدیو کائنات محتاج بغیر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط مراعات مالگزاران و
استیصال سرتابان از نگاشتهای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیده باشند ارشاد شد که چون بحراست
دار الظفر بیجاپور و فوجدار نواحی آن مامور است هر جا اثری از بالیگران حدود و مقبوضه ظاهر شود تبر کتاب
قهرافاقه بلعمیت تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمراهان از بیخ و بن برانداز د انمعنی را قاعده بخت و دولت دانسته

در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد

مخدوم فیضرسان بحر مواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی فرد

بخاکپای شما چهره سودم هوس است ✤ جز این مراد ندارم بخاکپای شما ✤ شهر نشانه قدر اقرا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در نزاهت بسان مرجان رنگین بود در الفاظ دلفریبش برنگ گرد شکر لبان شور انگیز و معانی جانفزایش مانند طرهٔ سبز خطان دلاویز حروفش چو زلف بتان چگل ✤ همه جا جانست و ما و آدل و معانیش در زیر حرف سیاه ✤ درخشنده چون مهر روشن چو ماه ✤ در انتظار بسر کرد اسیاه اقبال ابدی بر تو دولت سرمدی بر مفارق مشتاقان افتخار فاصد مبارک بوست که واسطهٔ ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بچالاکدستی لطف و کرم دیامرزی فیض اعم تسلیم آن در ذریعهٔ حصول مقاصد نموده رهین امتنان ساخت فرد قاصد رسید و خبت مطلع مسلم من ✤ در چین نامه بشکست نکهت ناقهٔ ختن ✤ امید که بهمین نهج طریق یاد آور بها مسلوک باشد چون در ین روزها بسبب استعفا منصب و کیخ خمول سگیدرام و بکسی کاری ندارم عزیزان جو فروش گندم نما باغراض دنیه نفسانیه بتکلیف مطالب لایطائل مفوده ما را تنگ نمیسازند و اصلا اعتقاد بر حصول رازق العباد ندارند لله الحمد که وظیفهٔ ما اینست رباعی آنروز که کردند شمار من و تو ✤ بودند ز دست اختیار من و تو ✤ فارغ بنشین که کارساز دو جهان ✤ پیش از من و تو ساخته کار من و تو رباعی ای آنکه بدو نیک آمده در جوش خروش ✤ گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش ✤ مختار مشو تا نشوی بیهده کوش ✤ کار رده بار شو نه بار بسر دوش

بعمدة الخوانین بلند مکان بختی الملک بهره مند خان جواب حسب الحکم والا

کوکب دولت و اقبال اختر سعادت و اجلال آن مسند آرای بساط امارت بهار پیرای گلشن ایالت نوآیین دولت و الا تکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مستشار خلیفه جهان آفرین منظور انظار خدیو روی زمین اوج پذیر یاد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد مرافقت بختی الملک روح الله خان که به پیرایش اضلاع و اقطاع ولایت کوکن دستوری یافته نزول اجلال فرموده بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نور و منزل مقصود گردیده الحمد لله و المنه که بعد دخول دران ولایت آباد بیدینان نجوا فرمراکب جنود مواکب اقبال پامال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی در پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد رام چند نامی مردود و ضلعدار آن حدود که کاخ دماغش آشیانه زاغ نخوت بود کوس لمن الملک نواخته تصور ادبار بخود نمی نمود باعدت انبوهی تمام و کثرت جمعی فراوان از اندازه اوهام سد راه عبور گشته

کوکن ولایتی است بر کنار دریا و بسیار سرسبز و خرم و آب و هوایش بسیار خوب و مردم آنجا بسیار بد زبان و بد خو و بد فعل و بد کردار و بد اطوار و بد اخلاق و بد عادت و بد وضع و بد معاش و بد معاد و بد مذهب و بد ملت و بد دین و بد ایمان و بد کیش و بد آئین و بد رسم و بد راه و بد قانون و بد قاعده و بد ضابطه و بد نظم و بد نسق و بد ترتیب و بد سلوک و بد رفتار و بد گفتار و بد کردار و بد اطوار و بد اخلاق و بد عادت و بد وضع و بد معاش و بد معاد و بد مذهب و بد ملت و بد دین و بد ایمان و بد کیش و بد آئین و بد رسم و بد راه و بد قانون و بد قاعده و بد ضابطه و بد نظم و بد نسق و بد ترتیب و بد سلوک و بد رفتار و بد گفتار

پیادہ با جرار و انبوہی جنگلہای شوار گذار و افزونی کوہ کریوہ ہا ممکن گزین بودہ خود سر و طغیان اندیشہ
سینما یند چون معدو دے از فراز کوہ بہا و تشابک شعبہای جنگلہا نمایان گشتند و سر راہ فوج گرفتہ آمادہ نبرد
شدند از طرفین نائرہ حرب و ضرب اشتعال یافت و بارش گولہا و ریزش حصا و سنگ و دیگر آلات آتشبازی از
تقاطر امطار در گذشت و در ہر شلک بسیارے از طرفین کشتہ و زخمی شدند آخر الامر دفع مفسدان بہ تفنگ
ممکن ندیدہ بر قندازان و تفنگچیان باجزائر و بندوق و زنبورک و ہاون بر قلل کوہ بچہار اتفاق گزیدہ بہ تیرے ہمت و
دلیری کار بر متمردان تنگ ساختند و عقب آنہا جانبازان تیغزن و دلیران صف شکن بے توقف و درنگ
از مراکب پیادہ شدہ سر ہا بر روگرفتہ مردانہ وار بکوہ بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیدہ بسیارے مردود آن
را بر سر قلعہ تن جدا کردہ فرود افگندند و جمعی کثیر را بشمشیر آبدار کار و بود حیات گسیختہ بکیفر عملہا فرستادند
ہمانا زدو پہر ہنگامہ رستخیز با کفرہ باطل ستیز گرمی داشت جمعے غفیر را بہ شعلہ صمصام سر افشان بہادران آتش و خرمن
زندگانی اقتاد و پیادہ ہا بے شمار از خنجر خونخوار یلان ہلاک ہلاک چشیدند چون شام پردہ ظلام بر روے آن گروہ بد انجام
انداخت از کوشش باطل ستوہ آمدہ بیمناک و ہراسان در شعاب جبال و تنگنای کوہستان خزیدند و بتایید ایزد
فیروزی رسان و سپہداری اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاہرہ گردید و فدائے آن
سرہائے مقتولان بدرختان سر راہ آویختہ عازم منزل مقصود گشت انشاء اللہ تعالیٰ بعد رسیدن آنجا درینباب
بخشی الملک و مستخبر حصار و قتل و اسیر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بیخواہد آمد

بخان والاشان بخشی الملک مخلص خان بہادر

اوراق آمانی و آمال آن بعنی بیت امارت و ایالت و بیت القصید دیوان مکرمت و علالت بشیرازہ الطاف الٰہی
و عطاف حضرت شاہنشاہی مجتمع باد و مثال لازم الامتثال عز ورود فرمود فرق ارادت بقبہ سماک سود لاے مواعظ
ہوش افزا کہ در سلک الفاظ و عبارت منتظم و رقوم نصائح ہدایت پیرا کہ در طی کلمات تمامات مرتسم بود بشاہراہ
سعادت رہبری فرمود بیت از دست و زبانیکہ برآید کز عہدۂ شکرش بدر آید ۱۲ احقر در رتق و فتق مہمات
بیاس تربیت خدیو کائنات محتاج بغیر نیست چنانچہ کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط مراعات مالگزاران و
استیصال سرتابان از نگاشتہای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیدہ باشند ارشاد شد کہ چون بحیدرآباد
دار الظفر بیجاپور و فوجدار نواحی آن مامور ست ہر جا اثری از مالیگران حدود و مقبوضہ ظاہر شود تبر کتاز
قہر افاضہ طعمہ تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمراہان از بیخ و بن برانداز و ایمنی را قائد بخت و دولت دانستہ

نواب کریم الخطاب سبادی آداب مهربان قدردان مدت است توقع گیهان مطاع از پیشگاه فضل اصطناع متضمن ارشاد و تحریص بانتهاب آبادی اشقیای خسران مآب بذهاب ایاب افواج فیروزی انتساب و جدوجهد بکشایش حصن لسنت گذ و تنگ ساختن قافیه غایت بتحصنان و رومسوء نموده فرق عبودیت بذروه کیوان سوء بجبر و ترول و ثیقه عزت و ارجمندی همانروز تکیه بر اقبال خدیو دشمن گداز عدو سوز نموده با وجود قلت اعداد کثرت منافیت بذهاد ازمکان اقامت کوچ کرد و بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعه مذکور فرود آمده چون دریادر غایت طغیان و کشتیها مفقود کفره مردود آنطرف دریا با آلات توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچال ها استحکام داده راه عبور جنود نصرت آمود مسدود ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده درین ضمن مخبران لیوکسا و گمشاون خبر دادند که بمعبر موضع همیر پور چیت لا عبور دارد بمجرد اصغاء این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور بمقصد رسیده بمنزل مقصود درین اثنا فریقی از جوق هراول تاب بیباکی فرقه لازم التفرقه نیاورده از غایت شجاعت و کارطلبی بی رخصت و رضا اسپان باب دند چون باد از ان بحر بر آشوب گذشته بساحل عافیت ستقند ستعاقب آنها مرهوم توپخانه و فوج انمش نیز جمعی بیاپاب برجی تشنا وری عبور کردند و کفره ضلال که از نیرنگی اقبال و شمن بال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیدند دلیران نصرت لوا و مردان رزم آزما بتگاهشی پرداخته آبادیهای پیرامون حصار را در آتش کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت افگندند فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه بندی نموده حقیقت معروض میدارد امید که ایمنی بالعرض قدسی برسد زیاده اطناب نرفت کوکب دولت و اقبال تابنده باد

عمده الملک مدار المهام اسد خان

لمعات نیر الطاف و قدردانی و اشعات اختر اعطاف و فیضرسانی نواب والا الخطاب ثریا جناب همواره ناصیه افروز مزار ارباب عقاد باد بعد اهدای تحائف سلام و اخلاص بپیرایه استحاف شرائف تحیت و ثنا بانهای معروض رای فیض پیرای میگرداند بر یع قضا تبلیغ حادی ارشاد و کشایش قلعه انجور که از منظمات قلاع حصینه حصون متینه است و بذل مساعی مشکور و جهد نا محصور درین مهم لازم التقدیم بر فاقت بختی الملک که با نتزاع آن حصن حصین و تنبیه ملک همیر لئیم عاقبت وخیم دستوری یافته ورود سعادت نمود بمجرد ورود آن وثیقه سریلندی با فواج همراه کوچیده سمت قلعه مذکور که رشک درز نبور خانه مسکن و موطن بالیگران ست تکیه بر فضل الهی و اقبال و شمن بال بادشاهی نموده روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و بالیگران لعین بدین بستظهار حصون استوار و کثرت

۱ نسخه فرمان بنام ۲ اصطناع بالکسر ۳ انتساب بالفتح ۴ نهاب بالفتح ۵ انتقش ۶ مستحصنان ۷ نسخه بجای آن ۸ نسخه بجای آن ۹ نسخه بجای آن ۱۰ نسخه بجای آن ۱۱ نسخه بجای آن ۱۲ نسخه بجای آن ۱۳ نسخه بجای آن ۱۴ نسخه بجای آن ۱۵ نسخه بجای آن ۱۶ نسخه بجای آن ۱۷ نسخه بجای آن ۱۸ نسخه بجای آن ۱۹ نسخه بجای آن ۲۰ نسخه بجای آن ۲۱ نسخه بجای آن ۲۲ نسخه بجای آن ۲۳ نسخه بجای آن ۲۴ نسخه بجای آن ۲۵ نسخه بجای آن ۲۶ نسخه بجای آن ۲۷ نسخه بجای آن ۲۸ نسخه بجای آن ۲۹ نسخه بجای آن ۳۰ نسخه بجای آن ۳۱ نسخه بجای آن ۳۲ نسخه بجای آن ۳۳ نسخه بجای آن ۳۴ نسخه بجای آن ۳۵ نسخه بجای آن ۳۶ نسخه بجای آن ۳۷ نسخه بجای آن ۳۸ نسخه بجای آن ۳۹ نسخه بجای آن ۴۰ نسخه بجای آن ۴۱ نسخه بجای آن ۴۲ نسخه بجای آن ۴۳ نسخه بجای آن ۴۴ نسخه بجای آن ۴۵ نسخه بجای آن ۴۶ نسخه بجای آن ۴۷ نسخه بجای آن ۴۸ نسخه بجای آن ۴۹ نسخه بجای آن ۵۰ نسخه بجای آن ۵۱ نسخه بجای آن ۵۲ نسخه بجای آن ۵۳ نسخه بجای آن ۵۴ نسخه بجای آن ۵۵ نسخه بجای آن ۵۶ نسخه بجای آن ۵۷ نسخه بجای آن ۵۸ نسخه بجای آن ۵۹ نسخه بجای آن ۶۰ نسخه بجای آن ۶۱ نسخه بجای آن ۶۲ نسخه بجای آن ۶۳ نسخه بجای آن ۶۴ نسخه بجای آن ۶۵ نسخه بجای آن ۶۶ نسخه بجای آن ۶۷ نسخه بجای آن ۶۸ نسخه بجای آن ۶۹ نسخه بجای آن ۷۰ نسخه بجای آن ۷۱ نسخه بجای آن ۷۲ نسخه بجای آن ۷۳ نسخه بجای آن ۷۴ نسخه بجای آن ۷۵ نسخه بجای آن ۷۶ نسخه بجای آن ۷۷ نسخه بجای آن ۷۸ نسخه بجای آن ۷۹ نسخه بجای آن ۸۰ نسخه بجای آن ۸۱ نسخه بجای آن ۸۲ نسخه بجای آن ۸۳ نسخه بجای آن ۸۴ نسخه بجای آن ۸۵ نسخه بجای آن ۸۶ نسخه بجای آن ۸۷ نسخه بجای آن ۸۸ نسخه بجای آن ۸۹ نسخه بجای آن ۹۰ نسخه بجای آن ۹۱ نسخه بجای آن ۹۲ نسخه بجای آن ۹۳ نسخه بجای آن ۹۴ نسخه بجای آن ۹۵ نسخه بجای آن ۹۶ نسخه بجای آن ۹۷ نسخه بجای آن ۹۸ نسخه بجای آن ۹۹ نسخه بجای آن ۱۰۰ نسخه بجای آن

ظل مکرمت افضال نواب والا قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق ہواخواہان مخلد و مبسوط باد
نوازشنامہ آنجناب را در با نفائس قمقمہ و دیگر اشیاء و یک قبضہ شمشیر و یک زنجیر فیل و دو رأس اسپ راہوار رسید داد کامگاری داد
شکر تفقدات گوناگون افزون از حیطہ تحریر و تقریر است بیت لطفی نمودہ کہ ندارم زبان شکر ۔ این عذر را حوالہ
لطف تو میکنم ۔ نہ از جایزہ عطایا شمشیر زمرد بن تن خصم افگن باسازندہ فشان عدیم النظیر است بیت بہار سبزہ
باغش خزان عمر عدو ۔ بقبضہ اش ز گل فتح تہ نشان سپید ۔ چند تھان چھیٹ ملتان نیز در طرز اورنگ آبی
روکش کارنامہ مانی و بہزاد ست علی الخصوص فیل کوہ پیکر فلک تمثال امان خیلی سربلند تناسب الاعضا و خاطر پسند است
مثنوی بوصف او نہم از طبع والا ۔ معانی بر سر ہم فیل بالا ۔ عجب گردن فراز و سربلند ست ۔ کہ گوش او
سپر بینی کمند ست ۔ ز دندانش بہنگام نظارا ۔ دو صبح از یک شب آمد آشکارا ۔ ز خرطومش بابوج سر بلند
ز رود نیل موج سر کشیدہ ۔ اسپان ہم بسیار خوش جنس و خوشرنگ بادرفتار برق آہنگ بیت
ایالش از صفا رخشان تر از نور ۔ دمش از زیبندگی چون کاکل حور ۔ بالجملہ آوازہ عطایا مغفرت تمنا بجا آورد و
تا خورشید زرین لباس بر اورنگ سپہر قومی اساس جلوہ جہان افروز دارد ترقی مدارج و بلندی مراتب بہرہ ور باد

بہ نواب ظفر جنگ کہ کلتاش خان بہادر

نواب مستطاب عالمیان آصف القاب فیض رسان مستمند شعر فنانہ قدر افزا متضمن کدورت
خاطر شفقت مآثر باعث جبر استغنا مخلص بیریا ورود نمود و بمقدمہ نواضع محالا چیکلہ کلہلک کہ از تغیر
عاجز بجاگیر سامے تعلق گرفتہ از نخوانیش پیرایہ وضوح یافتہ موجب انبساط بر افزود مثنوی ز زہر مواگر
صد زبان آورم ۔ ور از ہر زبان صد بیان آورم ۔ نیاید برون تا دوام حیات ۔ دل از عہدہ شکر این
التفات ۔ در ینوقت کہ چشم مروت و دلداری آشنایان زمانہ برخاستہ این ہمہ گرمجوشی بمقتضاے برزے
و علو ہمت و فرط غمخواری آن برگزیدہ حضرت بابیت لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی
ناخوش و بر غبار ست این قسم سلوک لطف و کرم و حق نیازمندیم ست بل عیاش ہزار گونہ تو بیم حضرت
آن مربی مہربان را در پناہ سلامت دارد و زیادہ بر این توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد در
مادہ اذن انزوا بدار الخلافہ مکرر التماس نمودہ جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب و غیر ذلک بردم
سپاہ تقسیم کردہ بر چوکی متعسکر ظفر اثر در زیر خیمہ مختصر بسر میبرد تا از پردہ غیب چہ رنگ نماید دولت و اقبال دامادی

بہ نواب عمدۃ الملک اسد خان بہادر

نواب کریم الخطاب مبادی آداب مهربان قدردان سلمت توقیع گیهان مطاع از پیشگاه فضل اصطناع متضمن ارشاد
تحریص بانتهاب آبادی اسپیهای خسران تاب بذهاب ایاب افواج فیروزی انتساب و جد و جهد بکشایش حصن بلسنت کدّ
و تنگ ساختن قافیه عافیت بتحصنان رود مسدود نموده فرق عبودیت نبذوه کیوان سود بمجرد ترول وثیقه عزت و
ارجمندی همایون روز تکیه بر اقبال خدیو دشمن گداز عدو سوز نموده با وجود قلت اعداد کثرت سنا کریت نهاد
از مکان اقامت کوچ کرد و بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعه مذکور فرود آمده چون دریا در غایت طغیان
و کشتیها مفقود کفره مردود آنطرف دریا با آلات توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچال ها استحکام داده راه عبور
جبوه نصرت آمود مسدود ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده در ضمن تجسس
لیموکسا و گمشاون خبر دادند که معبر موضع همیر پوتصلا عبور دارد بمجرد اصغاء این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب
با فوج منصور بمقصد رسیده بمنزل مقصود درین اثنا فریقی از جوق هراول تاب بیباکی فرقه لازم التفرقه نیاورده از غایت
شجاعت و کارطلبی بی رخصت و رضا اسپان باب زدند چون باد از ان بحر بر آشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند
متعاقب آنها مردم توپخانه و فوج افشش نیز جمعی بپایاب برجی بسنا وری عبور کردند و کفره ضلال که از تیزگی اقبال
دشمن مال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیدند یلان نصرت لوا و مردان
رزم آزما بتگاپوی شبرو اخته آبادیهای پیرامون حصار را در آتش کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت
افگندند فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصره و تجویز پتهانه بندی نموده حقیقت
معروض میدارد امید که ایمنی بعرض قدسی برسد زیاده اطناب نرفت کوکب دولت و اقبال تابنده باد

عمده الملک مدار المهام اسد خان

لمعات نیر الطاف و قدردانی واشعات اختر اعطاف و فیضرسانی نواب الاخطاب ثریا جناب همواره ناصیه فروز مزاج
ارباب اعتقاد باد بعد اهدای تحائف سلام و اخلاص بپیرایه اتحاف شرائف تحیت و ثنا بانهای معروض خاطر فیض مظاهر
میگرداند بدیهی رای قضا تبلیغ حاوی ارشاد کشایش قلعه انجور که از منظمات قلاع حصینه حصون متینه است و بذل مساعی
مشکور و جهد نا محصور درین مهم لازم التقدیم بر فاقت بخشی الملک که بانتزاع آن حصن حصین و تنبیه ملک لئیم
لئیم عاقبت وخیم دستوری یافته در ورود سعادت نمود بمجرد ورود آن وثیقه سریلندی با فواج همراه کوچیده
سمت قلعه مذکور که رامش در زنبور خانه مسکن و موطن بالیگران ست تکیه بر فضل الهی و اقبال پادشاهی نموده روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و بالیگران لعین بدین بیطاقتی حصون استوار و کثرت

ظل حکومت افضال نوا ب والا قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق هواخواهان مخلد و مبسوط باد
نوازشنامه افتخار افزا بانفاس قدسیه و دیگر اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو اسپ راهوار رسید داد کامگاری داد
شکر تفقدات گوناگون فزون از حیطه تحریر و تقریر است بیت لطفی نموده که ندارم زبان شکر ۞ این عذر را حواله
لطف تو میکنم ۞ از جا بعطایا شمشیر زمردین تن جوهر افگن باسازنده فشان عدیم النظیر است بیت جهان سنبر
باغش خزان عمر عدو ۞ بقبضه اش زگل فتح تشنان سپید ۞ چند تهان چهیٹ ملتان نیز در نظر آورنگ امیر
روکش کاه مانی و بهزاد دست علی انحوص فیل کوه پیکر فلک قوام جیلی سربلند تناسب الاعضاء و خاطر پسند است
مثنوی بوصف او سخم از طبع والا ۞ معانی بر سر هم فیل بالا ۞ عجب گردن فراز و سربلند است ۞ که گوش او
سپر بینی کمند است ۞ زدندانش بهنگام نظاره ۞ دو صبح از یک شب آمد آشکاره ۞ زخرطومش بابوج سر زده
زرود فیل موج سر کشیده ۞ اسپان هم بسیار خوش جنس و خوشرنگ بادر فتار برق آهنگ بیت
ابالش از صفا رخشان تر از نور ۞ دم از زیبندگی چون کاکل حور ۞ بالجمله آدات علیا منافعت ستا بجا آورده
تا خورشید زرین لباس بر اورنگ سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی دارد و ترقی مدارج دولت بر روزی یاد

به نواب ظفر جنگ کے کلکتاش خان بهادر

نواب مستطاب عالیمکان مآثر الالقاب قدردان فیضرسان مشتاق شعر فنانه قدر افزا متضمن کدورت
خاطر شفقت مآثر باصغا خبر استغنا مخلص بیریا و رود نمود و بمقتضاء تواضع محالا چیکله کلبهلک که از تغیر
عاجز بجاگیر سابق تعلق گرفته از نخوانیش بیرایه وضوح یافته مواد انبساط بر افزود مثنوی زسر مواگر
صد زبان آورم ۞ ور از هر زبان صد بیان آورم ۞ نیاید برون تا دوام حیات ۞ دل از عهده شکر این
التفات ۞ در بنوقت که چشم مروت و دلداری آشنایان زمانه برخاسته این همه گر مجوشی بمقتضاء برنائی
و علو همت و فرط سخنواری آن برگزیده حضرت بایست لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی
ناخوش و بر غباست ازین ستم سلوک لطف و کرم و حق نیازمندم ست بل عاشق هزار گونه توهم حقانی
آن مربی مهربان از دیرگاه سلامت ذاته و زیاده بر این توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد در
مادهٔ اذن از دادار الخلافه مکرر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب و غیر ذلک بر دم
سپاه تقسیم کرده بر چوکی معسکر ظفر اثر در زیر خیمه مختصر بسر میبرد تا از پرده غیب چه رنج نماید دولت و اقبال دائما بادا

به نواب عمدة الملک اسد خان بهادر

نخوی دمیده که آب گوهر از حسد آن بخاک غلطید هر یکی بصاحبت و همنشینی سزاوار و کیفیت مشاغل دائمی ایام گزارو داری زرفشان از صفحهٔ صفاتش چون نجوم رخشان در شب تار نمود ارگلهای خوش کارش از تراکت و نزاهت لسان نافهٔ تاتار مشکبار هر نفس که بدود تنها کو فرو رفت ممد حیات گردید و دمیکه بدود عنبر آمود شش میل هوا نمود مزاج را تفریح فزاوان بخشید خانهٔ دوستی آباد رضاجوئی خاطر احباب بترسیل چنین تحائف دلپسند همواره وجه همت شواد

بخان سیادت نشان سید امجد خان محتسب

چشم فتنه بیدار بیا من احتساب آن مقنن قوانین انصاف ماحی آئین اعتساف قامع بنیان بدع وستم جامع اوصاف شرع محکم سرمست خواب عدم باد خط اخلاص نمط مشعر برا نمعنی که فریقی از فرنگیان فرستاده سپدی خیریت خان و یاقوت خان در بنگاه عقب خیمهٔ خیر خواه خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات و مجوز مسکرات اند تاکید و تشدید بآن بدکیشان سود ندارد بملاحظه ترک ادب سلوک ملائم مناسب نمیداند چهره افروز وصول گردید اعتضاد اقیام حیات شان مشروط آب حرارت و حرکات و سکنات اینها به نیروی شرب مدام در اوائل آمد نها اکثری بعلت عدم تحرز شیشهٔ زندگانی بسنگ فنا دور شکستند و مستانه بسلخرام عالم بقا گشتند بعد معروض داشت که نوشند یعنی بحکم ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند ازان باز چنین رسم مستعمل و معمولست آنعزیز دلها بد نیوجب تعجل آرند این مردم را که خورده عالم آبها و قوت آنان اقسام شرابهاست باطوار آنها در گزارند فرد هر کسی سر دارد دین بازار سودای دگر شه هر کسی پسندد بآئین دگر دستار ها

بعمدة الملک نواب فیروز جنگ فرد

آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست شه هر کجا هست خدایا بسلامت دارش شه ازان یار که قرین خیر و خوبی عنان یکران عزیمت آن صوب معطوف شده شوق موصلت مسرت آئین در غایت استیلاست و آرزوی صحبت رنگین در نهایت استعلا انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار که حاصل حیات مستعارست زود تر از زود تر نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عدیم المثل بترسیل مراسلات راحت افزا خرسند دارند و محب بیگانه با همه وقت دریاد خوبها تصور نمایند

به نواب والا خطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ

ز سر بگذشت بی تو آب چشمم ✤ یکی از سر گذشتم بی تو نیست ✤ از حنیکه دوری صور ضروری مولد اقسام
شد اندر سنجوری گردیده آرامش و آسایش اخیر باد گفتند و دمی بخواب راحت نخفته چشم انتظار در
راه نامه بیان باز دور آرزوی مواصلت با دست دعا بحضرت کریم کارساز و راز بیاشد
امید که تا نیل این مرام خیر انجام بنگارش صحائف سرور افزا مراعات مراسم یاد آوری بهای
مرعی باشد بیت ✤ وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ✤ که در طریقت ما کافریست رنجیدن ✤

حسب الحکم سبحان والاشان امان الله خان

نتیجة الامارت خلف الامارت خان سعادت نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند باخبار
هر کار با معروض بدیابان جناب کیوان ارتفاع گردید که چون از تیره بختان نکوهیده کار در فواح
اسعد نگر اقامت ادبار داشته باطراف و جوانب دست اندازی مینمایند و آن خان فرومایه کیش نکیش
از رهگذر کار طلبی بعزم تنبیه انجماعه وخیم العاقبه شتافته حکم قضا امضا بلغزانیدن پای عزایه نقاد بیموست
که چون جمعیت باد کم است تعجیل نکند و رندولد خان تهانه دار تهینور را که بریغ دالامبر افقت او صادر
شده در رفیق طریق جان نثاری ساخته بمساعدت همدیگر دمار از روزگار اشرار انفجار برآرد و آن اضلاع و
اقطاع را از لوث وجود معصیت آلود فرقه مردود پاک سازد باریکه مطابق حکم قدر توام بعمل آرند

سبحان والاشان فضائل خان

خان فضائل نشان من در باب سجالی دامهای جاگیر شرافت پناه خواجه جانی که با وصف
سپاهگری بجواهر قابلیت و کاردانی موصوفست مکرر بقلم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون
در لیساق رفیق محن و مشاق و سرگرم کارهای خدیو آفاق ست کیفیت پریشانی حالش
بعرض اشرف واقدس رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان برسد

به میر کریم الله فوجدار پتن در رسید حقها

حرکات فلک حقه باز آن برگزیده عالم آشنائی را کام بخش و کارساز باد نیمقه نشاط آگین که حروف
شکینش به نفایح اتحاد قلبی عطر آگین و الفاظ عنبر بیزش برنگ سوید الویشین بوده با هفت حقه سفالین ساخت
کلال کامل فن قصبه پتن رسید هر حقه ازان در طراحی و رنگ آمیزی رو کش نقش فرنگ و از رنگ بوقلمونی
محبت بزم آرا و شوق افزا گردید بی تکلف نقاش سامری تلاش روح راح در جسد آب و گل

کمن زغصه شکایت که در طریق طلب ٭ براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید ٭ مکتوب سهل رسیده خاطر را متوحش گردانید از عقاب شفر که نمونهٔ عذاب سقر است بقلم آمده اینها از مزاج مستقیم آن سزاوار منزلت فخیم بعید نماید مصلح الدین شیخ سعدی علیه الرحمة فرماید **نظم** ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند ٭ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ٭ اندیشهٔ معاد بر کنار فکر معاش که در گرو کوشش و تلاش است وصیه همسایه ساخته مطابق حکم مطاع در پیرامون آن حدود از خار وجود خانه بدوشان مرد و عطلت نور زیده و به تعاقب پا نشسته در هیچ مکان مجال توقف نداده بگیفر کردار رسانند که این معنی موجب پیش آمد ترقیات ست **فرد** چون لعل هر که خون جگر خورد و صبر کرد ٭ هذیب کلاه گوشهٔ اقبال می شود ٭

بخان عالیشان جان نثار خان فرد

رسید و مضطرم ساخت و آنقدر نشست ٭ که آشنای دل خود کنم تسلی را ٭ برآمدن زود در فتن بجگر راکباب ساخت و آشنایان را سفینهٔ جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحبت جانبخش که ساعتی عمر و زندگانی بخشیده بود بغتته بتقریبی دیرپا شقیا بمفارقت انجامید و آن آفت ناگهان دل دردمند را بناخن حسرت خراشید **فرد** من بودم و گنجی و حریفی و کتابی ٭ غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد ٭ چون سنتا سوخنی فوج قاسم خان و خانه زاد خان وصف شکن خان را قتل کرده قافیهٔ سلامت تنگ کرده امروز خانه زاد خدمت نهاد بملک مامور شده اگر بکشش دلها چنین اتفاق افتاد از نجهت که طرفین را بهمان راه مستقیم باید پیمود روزی چند تو اتر دیدنها از اندازه حالت کدورت ها میگردد

بامات و ایالت مرتبت نجبتی الملک روح الله خان

و سادهٔ امارت و اقبال بوجود مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت و جلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر باد درین زمان کیفیت تدابیر صائبه و تلاشهای شایان عمدهٔ امیران رفیع المکان از نگاشتهای اخبار نویسان پیرایهٔ وضوح و الا یافته سرمایهٔ تحسین و آفرین گردید غلام بارگاه فلک پایگاه برسانیدن خزانه بر جناح استعجال مامور شده و شورش بالیگران بدنهاد که از سور و ملخ زیاده و آماده تمرد و فساد اند پوشیده نیست انشاء الله تعالی که بر فضل الهی و اقبال بادشاهی نموده جادهٔ پیمای منزل مقصود میگردد **فرد** هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد ٭ لیکن امید وصل تو ام عمر میدهد

بخان والاشان صف شکن خان فرد

با فرهنگ خان فیروزجنگ قرار داده بودند همان قسم تعجیل می آید و بحضور لامع النور نوشته می شود
خاطر جمع دارد و ما را متوجه حال شناسد

بنجان والا منزلت محمد امین خان بهادر

مواهب جلیله الهی و مکارم جزیله پادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زیب محفل امارت فخر انجمن ایالت
سمو المنزلت رفیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان بادآوری و عرضه داشت عادل تیول و وکلای سرکار عالی متعالی
معروض خاکپایان آستان فیض نشان گردید که ابراهیم و عظمت نام بامجی از اوباش تیره ایام در قصبه اسلام
آقامت داشته طریق سلوک نمیسپارند از ضلالت فطری و ریزه همزنی معاملات سرکار دولتمدار میکوشند امر منع و دفع ضاد شد
که آن امارت مرتبت هر دو فساد کیش را از حرکات و سکنات آنان عاقبت وخیم و عصیان پیشه از قصبه مذکور
اخراج نماید و نگذارد که تشنه دراز یافته بال و پر شورش باز کشایند یقین که مطابق امر منیع و قوع تعجیل خواهد نمود

به مجموعه سخندانی میر الهی همدانی فرد

دل من و تو رهم صحبتان دیرین اند ❊ مرا نظاهر اگر با تو آشنائی نیست ❊ ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده
آن مخزن جواهر معانی معدن لآلی سخندانی آنقدر مشتاق دیدنها ساخته که دیده انتظار در آرزوی گوهر بی بهادر
بصارت از نظر انداخته بحق محبت غائبانه که این عقده بدون مکالمه جان پرور همچو گره گوهر بمیکشاید لازم که
زود تر از زود دلمبو صحبت مسرت آمود مسرور گردانید بیت برخیز و بیا و خرمی کن ❊ در دیده نشین و مردمی کن

به بخشی الملک بهره مند خان مصرع

بهر شکر دوست هر مو بدن دارم زبان ❊ عهد موفوره و منشاعی مشکوره که در انجاح امور محب میر بانظهور میسازند
محمدت و ثنای آن فوق طاقت امکان یافته بمقوله ماشکرناک حق شکرک قائل و گویا میگردد فرد تو فرض دان که چه
سوسن شدم هزار زبان ❊ کجا زعهده شکر تو میتوانم آزاد ❊ معهذا دستوری یافتن از حضور پر نور یار آوردن در گمان
شوق عصمت و جلال بارگاه سپهر تمثال بطی هفت مرحله پنج شوال فرخنده فال در نظاهر خجسته بنیاد ع که همچو ضمیر
جنت مدام خرم باد ❊ ترول نمود منهیان خبر آوردند که نتائج دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت
غرهٔ ماه مذکور از بلدهٔ دارالسرور برهانپور متوجه حضور لامع النور شده اند همین که بخیر و خوبی نزدیک میرسد درگاه
ایشان سعادت اندوز خدمت بوده روزه کعبهٔ مقصود میگردد امید که انجغنی بعرض قدسی برسد ❊

بنجان والاشان حفظ الله خان فرد

بطالب محی الدین وغیره پسران حفظ الله خان مرحوم در تعزیت

برخورداران اقبالمند ارشد وارجمند بمرادات صوریه ومعنویه فائز باشند درین ایام طالت اثر از وقوع واقعه برادر عزیز از جان جان در قالب نمانده ودل پر درد از هجوم غموم آستین ازین ماتم سرا فوات وفنا افشانده حیرانیم که شما را به نصائح ومواعظ بفهائم یا خاطر افگار ودیده خونبار را برضا وتسلیم ترغیب کنیم فرد عجب دردیست جانم را نمیدانم که چون گریم ٭ دلا خون شو که تا برحال خود یک لخظه خون گریم ٭ دنیا منزلیست که خیرش بشر مخلوط است ونفعش باضر ممتزج وعشرتش باعسرت قرین سرور ش بسر ورهمنشین وحبابیست که بنیادش بیک نفس برباد وسراپیست که بنایش با نومیدی هم اداز لازم که از جزع وفزع بیجا صبر که غیر از عذاب میت سودندهد مقدر شده که خواهش حق مستوفی باید بود واز درجات صبر وشکر تخلف نباید نمود ربا عی ای رفته بجوگان قضا همچون گو ٭ چپ میخور وراست برو سیم بگو ٭ کان کس که ترا افگند ماند رتگ و پو ٭ او داند واو واند واو واند واو

بعمدة الملک فیروز جنگ فرد

آنچنان غم که داشت خاطر من ٭ آنچنین غمگسار می بایست ٭ خط طمانینت نمط متضمن سرشت وقایع جانسوز جگر دوز برادر مغفور بسر ورود نمود خاطر غمناک را که در بحر ناپیدا کنار اضطرار بتلاطم امواج تحیر وسوگواری کار به هلاکت داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرمود فرد رفت ونقش غم او در دل غمناک بماند سینه سوخته از تیغ خمش چاک بماند ٭ حیف صد حیف که این سرمنزل فوات وفنا گذشتنی وگذاشتنی بهرحال نزول بوعظت نامه تذکار کلمات تشفی نمود بمطالع نصائح درجات صبر وشکیب درج دل اندوهگین تسلی برآمود فرد هزار شکر که آخر زلوح خاطر من ٭ بآب لطف شستی اگر غباری بود

بنه نند نانک زمیندار شکر تحریر یافت

زبدة الاماثل والاقران عمدة العشائر والاعیان همواره بجلائل عواطف پادشاهی وفور مراحم حضرت ظل الهی مستظهر باد عریضه مرسل متضمن گزارش مراسم خدمتگذاری ولوازم اطاعت ومالگزاری والتماس بذل توجه در اجرای رسوم بانقول اسناد مرسل بود رسیده بمطالعه درآمد مستحسن افتاد اگر چنانچه نوشته برنهج به قویم عبودیت انقیاد ثابت قدم بوده دقیقه از دقائق نیکوبندگی نامرعی نگذاشت واعادی خاسر ان بوم وبرجا نداده دست تطاول آن فرقه ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که بعمدة الملک

۱ خوات ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

از هزار سوار و پیاده کرناتکی جنگی دو هزار در سدرسانان سر بر از دره پای قلعه برنالله سیل نمود آتماجی باگیر
که از فدویان و پروردگان عتبه سپهر رتبه است بقیناً آن مورچال کارفرماست و میر اجل مغلیه با
برادری بقراولی و هراولی درایت پاسداری و هوشیاری برافراخته میدانست خبردار شده آماده
ممانعت و مدافعت گردیدند و از طرفین در پرده شب تیر و تفنگ جنگ شعله رفته رفته هنگامه
زد و خورد و چپقلشهای بر پا افتاد و درین ضمن به نیرنگی قدرت الهی شگرفکاری اقبال پادشاهی
تیری از شست تقدیر جسته در کله مدبر زیاده سر تر از دشد و در حال جان داد از وقوع این حال
دو دل از نهاد کفره باطل سگال برآمد و آشوب شور و شغب بر جا بلان تهور کیش از سر آویختگی فسکد بدانديش
آگاهی یافته مهتابی ها افروخته از مورچال قدم مسابقت پیش گذاشتند و به پیش آهنی زنبورک و شلک
تفنگ خدنگ بسیار بها کشته و خسته شدند تمامی سد بتصرف درآورده کوچ فیروزی برافراشتند از انجا
که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کائنات است این عریضه بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد و
آتماجی کور باضافه خطاب مناسب و رفاقتش بافزایش مراتب و مناصب سرافرازی یابند

بعنایت خان در تفریت

خان سعادت نشان من از سنوح سانحه ناگزیر برادر بجان برابر من مستمند را اندوه بی پایان در گرفت
و از شدت ملال چه ستمها که بر دل محزون نرفت مصرع رفت ازین گلزار و خار حسرتش در دل بماند
آخر الامر که بتامل گرائید علاج این مرض مزمن غیر از شکیبائی ندید آن عزیز القدر نیز بصبر در سازند و آن
سالک مسالک ملک بقا را به فاتحه خوشنود کنند که در عالم حدوث کل حادثه را همین حادثه در پیش است

فرد هر آنکه زاد بنا چار بایدش نوشید بزجام دهر مے کل من علیها فان

بخواجه عبد الرحیم پسر زاده

معنی شناسا رقعه رنگین که نثر و نظمش مانع نشئه و ناظم شربا ست ورود نمود و مضامین
شیرینش که لبریز آب حیوان و رشک مار سعین است خضر وادی وداد را حیات جاوید
کرامت فرمود از بیطاقتی خاطر که باصفای خبر غربت دوستدار بزبان خامه محبت نگار گذشت
فی الواقع ع آشنائی نتوان کردن جدائی شکست * نهایتش باید دید مصرع تا در میان
نخواسته کردگار چیست * اغلب که جذبه باطن صفوت مواطن را از شے پدید آید

جان پرورشام روح روان رشک صحن گلشن گردد رباعی ای آنکه زتو گوش پر ودیده تهی ۞ خوش آنکه زگوش پای بر دیده نهی ۞ تو مرد یک چشم نه آویزهٔ گوش ۞ از گوش بیرون آی که در دیده بهی ۞

در تهنیت تولد پسر سنجان عالیشان ملتفت خان

فرادان نیائش مرداوری مطلق راسزد که بقدرت کاملهٔ حکمت بالغهٔ اش فرزند دلبند درسایهٔ سعید بمنصهٔ تولد خرامیده و قطرهٔ آب بر آفتاب جهانتاب تفوق گزیده کشور وجود صورت التیامش و هود ش معمور دارالملک معنی از وجود مسعودش رونق پذیر گردد ۞ زین بشارت عجله دلها شاد شد ۞ بلکه بلک جان طرب آباد شد ۞ ایزد بیچون آن نونهال نورس بستان کن فیکون را ثمرات سعادتمندی بهره مند از جمندی داراد و ظل ظلیل آن عالیشان را بر تارک مبارکش مبسوط داشته بکمال عمر طبیعی رسانا د

سنجناب بادشاهزادهٔ محمد اعظم شاه در تهنیت تولد شاهزادهٔ والاگهر

فدوی خیرسگال بعد تمهید مراتب خضوع و ابتهال بعرض فیض اندوزان انجمن دولت و اقبال میرساند در وقتیکه دیدهٔ امید بر شاهراه ازمنه دوانا انتظار ساعت سعید میسلاد خجسته بنیاد میبرد خاطر در ترصد وصول این بشارت دل فروزی شمر دلطیفهٔ دلنواز سطوع نیر جهان آرا جهانیانرا ساسامعه پیرا گشته فسحت کدهٔ تمنا را لمامع حصول مامول نور آما گردانید و فضای دلها را بشوارق شادمانی فروغ بخشید قطعه لله الحمد از بی جاه و جلال شهریار ۞ گوهر مجاز محیط عدل آمد بکنار ۞ طائری از آشیان جاه وجود آمد فرود ۞ کوکبی از اوج عزونازگردید آشکار ۞ شکر سجده بحضرت دادار احد و خلاق صمد که نتیجهٔ دولت پایدار در زبان مسعود قدم سعادت توام بکشور شهود نهاد و آوازهٔ این جشن طرب پیرا در گنبد سبز طارم سپید لعبتان انجمن عادی و رقاصان بزمگاه سماوی را باستعمال آلات نغمه پردازی و اشکمال اسباب دلفریبی و دلنوازی اذن عام در داد ملتفوی چو خلد برین مجلس آراستند ۞ برقص آسمان باز جا خاستند ۞ در عیش جاوید گردید باز ۞ بر مشگری هر برداشت ساز ۞ چو گل عالمی راز عیش و طرب ۞ فراهم نمی آید از خنده لب ۞ امید که این دولت و خداداد و نعمت ابدی بنیاد بهواخواهان مبارکباد و بیمامن قدوم میمنت لزوم شوکت و بهروزی روزافزون شواد

حسب الامر سنجان والاشان فضائل خان

حسب فرموده تعین گوهر بحر خلافت علیا و بهین دوحه حدیقهٔ سلطنت ابد اعتلا نگارش میبابد که آخر جمع دهم ربیع الآخر بهیم راو باغی و سنجی که از جادهٔ بندگی جناب جهانیان طاعت انحراف ورزیده بود با قشونی

مقتضی قوانین نسبت مدلل برایمن ایالت خان سموالمکان من باظهار رجوا سیس معروض عالی گردید
که گروه انبوه از حرب[1] شقاوت پژوه فراهم آمده بر مورچال آن سلالهٔ دودمان مجد و اعتلا از سمت[2] قلعه
پوناگدهه که سرکوب قلعه پرنالهٔ است داعیهٔ فاسد دارد لهذا حسب الامر سطاوعت اثر نگارش می آید که
از خدع[3] و مکر مخذولان مستخبر بوده مدافعت و ممانعت آن فیه بالسبل ستیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقایق
بیداری و هوشیاری نامرعی نگذارند در مقدمه اضافه تبقاریب لائقه مکرر بعرض رسیده امر شده که ستیزه
بیوقت مشت بر[4] درفش است انشاء الله تعالی بعد جمال شاهد تمنا در مرآت حصول معا جلوه گر میگردد
لازم که از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته در کار بادشاهی که سرمایهٔ سعادت نامتناهی است سرگرم باشند

حسب الحکم عالی براجه لشن سنگه

تهور و جلادت پناه شهامت و صرامت[5] دستگاه همواره مشمول عواطف بادشاهی باشند بانهای
منهیان بعرض عالی رسید که دزدان کشتنی از سمت چپ مورچال آن قدوهٔ فدویان از خمر دریا اکثر
رسد غله بسر بار بمتحصنان میرسانند امر مطاع وقع صادر شد که بمعنی از آئین حفاظت و خبرداری و قوانین
تیقظ و هوشیاری بعید نبود بمجرد ورود این وثیقه آگهی چوکیهای و تھانهای مستحکم سر راه گمراهان مشاعر
عدم تعین کنند و بجاسوسی هرکارهای چندی را بانجاک هلاک انداخته لاشهای شان بدرختان شاهراه
بیاویزند که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمهٔ اختلال انتظام وطن و التماس حضت که
مکرر پیام رسیده تقریبًا معروض عالی گردیده ارشاد میشود که درین وقت سرانجام کار و بار بادشاهی
بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اقدم و استجازت وطن در حق آن جلادت دستگاه بسیار مهم بایدیه
از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکنند و سرانجام کار خداوند ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام
وطن بدان منوط و متمکن ست بر ذمهٔ نمک پرستی لازم شمرد یقین که بدین موجب بعمل خواهد آورد

در طلب میر عبدالرزاق شاعر

تا گهر وصف ترا شد صدف ✤ سامعه با صره دارد شرف ✤ اصغای ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت
آن مقبول مشغولان ذکر خفی و جلی و آن سراید موقفان[6] توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدنها کردند که
دیده در انتظار قدم رنجه چون زخم آب رسیده بهم نمی آید و دل بر آرزو و بر بیطاقتی می افزاید ترصد که کلبهٔ احزان
بفروغ مقدم آن قدوهٔ اهل سخن چون خلوت فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و بشمائم اخلاق

[1] حرب یا حاکم علی طائفه دیگر گروه یاران ۱۲ ک
[2] سمت یا طرف راست و جانب ایمنی ۱۲
[3] خدعه بالضم و بالفتح مکر و فریب ۱۲
[4] درفش بالضم نام اواز کشکران کرمنجی ۱۲
[5] صرامت بالفتح دلیری ۱۲
[6] موقفان جمع آمر مفعول از باب تفعیل ۱۲

خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض باریابان سدهٔ عرش اشتباه
و ناصیه سایان عتبه خواقین سجده گاه میرساند که فرمان قضا جریان مفترض الاطاعه واجب الاذعان مشتمل بر نفوذ
شغل خطیر آمالیقی شاهزادهٔ ظفر آماده که با نتزاع قلعه بزیاله رایت عنف و استیلا برافراخته دارند ورود یافت
فرمود سرعزت و افتخار فرق بمقدار باوج کیوان و قبهٔ فرقدان سود شکر و سپاس این موهبت بیقیاس
انسان ضعیف البنیان بست اساس احپه یارا که برگزارد بیت از دست و زبانیکه برآید که گزعهدهٔ شکرش بدرآید
بمجرد ورود آن تیمنه بازوی سعادت و سرفرازی از مقامات اسعد نگر همانروز کوچیده راه نورد جادهٔ مقصد گردید
نظر برتابکید رشادت تمهید بصحرانوردیها بر باد جهان پیما سبقت گزید انشاء الله تعالی عنقریب ادراک
استفاضهٔ خدمت عالی مینماید و بسرانجام مهام واجب التقدیم مطابق مضمون منشور هدایت فشور
پرداخته مصدر نیکو بندگی میگردد و نیز خلافت و جهان آرائی از مشرق فرمانروائی و کشورکشائی مطالع یابد

به نصرالله خان خلف لشکرخان فرد

در وصالیم همان خون جگر مینوشم ✤ تلخی از دل نبرد قرب حرم زمزم را ✤ با اتفاقات حسنه درین مقامات
که مقتضی دوام دیدنها و منتج حصول دولت ملاقاتست گام توجه بمنزل مشتاقان نفرسود و عمد آنبار
بالش تجاهل و استغنا غنودن از چه راه همان مهاجرت جانکاه بر مفارقت خاطرخواه ترجیح داشت که در همه
مشاهده جمال باکمال در عالم خیال میسر بود و تصور دیدار فائض الانوار رنگ کلفت از مرآت خاطر نمیزود و
بهرحال بقبول بزرگ که هرانچه بکل آن نتوان رسید بکلی دست ازان نباید کشید گاه گاهی بدیدار فرحت آثار
خرسند داشته باشند فرد ترا صد بار گر بینم همان مشتاق دیدارم ✤ تهی چشمی بگوهر کم نمیگردد ترا زو را

به مجموعهٔ سخندانی مرزا محمد ناصر ایرانی که تازه از ولایت آمده بود

عشقت اندر پس صد پرده مرا مفتون کرد ✤ آنکه دیدار ترا دید ندانم چون کرد ✤ اوصاف شمائل
و خصائل حمیده و اذکار اخلاق گزیده دیدهٔ ظاهر و باطن آنقدر موانع دیدنها و ازحمین نرا انتظار چون
سرو همیشه بهار آرزومند قد کشید نها ساخته که خاطر امیدوار از غایت استیلای شوق نقد صبر و
قرار باخته نه تنها عشق از دیدار خیزد ✤ بسا کین دولت از گفتار خیزد ✤ مقتضای جاذبهٔ باطن
و کشش قلبی آنست که امروز دیدهٔ دیدار طلب بطلعت خورشید ضیا مشرق جهان افروز گردد

حسب الحکم عالی بامارت مرتبت رحمت خان

۵۱

سلامت برخورداران از حضرت آفریدگار جهان مسالت نمایند و روح پرفتوح آن چمن آرای ریاض
رضوان را بالفاتحه شاد فرمایند بیت اگر سرو برفت نارون هست ✤ ور لاله نماند یاسمن هست ✤

بجناب فروزان کوکب سپهر خلافت شاهزاده والاگهر محمد معزالدین بهادر

خانه زاد درگاه ثریا جاه لطف الله بعد تشیید مبانی مندگی و تمهید قواعد پرستندگی بعرض حاشیه نشینان
بساط فیض مناط میرساند درین ایام میمنت فرجام منشور تفاخر گنجور خلعت خاصه مبشر بتفویض امر جلیل
آتالیقی که بمونه تفضلات ستر گ خداوند حقیقی ست و تاکید رسیدن بتعجیل عجیل در رکاب نصرت انتساب
تقدیم مراسم فدویت بانتزاع قلعه پرناله که عساکر فیروزی لوا به تسخیر آن مامورست نزول اجلال فرمود
خیرخواه صمیمی از غایت بشاشت و خرمی در پیرهن نگنجیده بعد ادای دوگانه شکرانه ایزدیگانه همانروز از
اسعدنگر کوچیده در ظاهر قصبه بهادلی منزل نمود بنازم برشگرفکاری مسبب حق و نیرنگسازی
مقدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجامید و بهارستان آمال را موسم نشو و نما در رسید
انشاء الله تعالے عنقریب شرف استیلام آستان فیض مقام دریافته به نیل مرام
فائز میگردد کوکب ثروت و دولت از مکمن سروری و صولت پاینده و رخشنده باد

بحقائق و معارف آگاه شاه عبدالله پیرزاده در مبارکباد تولد پسر

امروز بخت نیک بشارت بهاست ✤ اقبال را ز پرده امید صد نواست ✤ ایزد متعال داور قیوم بیمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز کارنامه کون و مکان است
آن صدرنشین سجاده صفوت و صفا اوج گزین کرسی مجد و اعتلا را بمطالب اقصی فائز دارد درین
هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهر بی بها و ظهور مشتری سعادت پیرا از صدف آرزو در سپهر تمنا
سامعه پیرا گشته صلای سرور جاودانی در داده و جمیع هواخواهان را ازین مژده فرخت آتا نقد
مراد بکف افتاد آفرینده لیل و نهار آن بهین نتیجه حیات ابدی و گزین ذریعه بقای
سرمدی را العمر طبعی رساناد و سایه همایه ایشان را بر تارک مبارکش پاینده دارد

جواب حسب الحکم بجناب جنت مکان مشعر بر ورود فرمان در

مقدمه تفویض خدمت آتالیقی شاهزاده جهانیان

---

۱ نام درخشت کم اورا لقد مشوقان بشا پرساند ۱۲
۲ برافراشتن بنا و مجازا بلند نمودن کردن ۱۲
۳ اتا بکسر لغت ادبیت و یای مصدریست و این لفظ ترکیست ۱۲
۴ عجیل بالفتح یا شتاب از
۵ ناموس ۱۲
۶ ای حصول امیدست ۱۲
۷ در نسخه بیت سرسبزه ۱۲

موہب خلعت خاصۂ عطائے اضافۂ پانصدی ذات وسہ صد سوار از پیشگاہ خانہ زاد نوازی در جلدوے فتح
قلعۂ دیوگڈھ تارک اعتبار ذرۂ بیمقدار بندروۂ فلک دوار سنوے گر بر تن من زبان شود ہر موے ✤ یک شکر
نوازش ہزار نتوانم کرد ✤ بخط خاص تقدس اختصاص ارشاد شدہ بود کہ از مکان اقامت او بارباغی خاکسار
مستخبر بودہ در حالت غفلت بایلغار قزاقانہ رسیدہ دمار از روزگارش برآرد و عمدۂ فدویان یکرنگ
خان فیروزجنگ احسن موافقت و مرافقت از خود راضی دارد انشاء اللہ تعالے بر طبق ہدایت قدوے سمت یابد که
فہرست جریدۂ سعادت و سرلبندی و کتابۂ پیشطاق دانش و ہوشمندیست بعمل خواہد آورد تا منظر چرخ اخضر
جولانگاہ شہسوار مہر انورست سریر سلطنت ابد بنیاد بجلوس اشرف خدیو دین و داد غیرت بخش مشرق خورشید باد

بامارت و ایالت منزلت اعتضاد خان در تعزیت امیر الامرا

خانۂ چرخ ستمگر باد ویران تا ابد ✤ کاندرو خورشید رحمت ہست دائم در کسوف ✤ با استماع خبر سپہری
شدن ایام حیات مستعار نواب غفران پناہ خلد آرامگاہ چہ خون جگر که بر خود ہدر ننمودہ و چہ قدر
کد در ریتہا که خاطر غمناک ازو باغت نفرمودہ لیکن چہ سود که در عالم حدوث مخلوقی خلعت دوام
حیات نپوشیدہ و متنفسی شربت بقا و ثبات ننوشیدہ مشرب مسرت از شوائب مضرت صافی
و نوش راحت از نیش جراحت خالی نہ شمع کردار عمر یک شبہ گذاشتنی ست و گل مثال بقای یکروزہ
فروہشتنی لازم که نظر بر درجات صبر که از اخبار و آثار بران معیار ہمہ دانی سویدا ست رضا بہ قضا
داده طریق شکیبائی اختیار نمایند و آن راہ یافتۂ جوار رحمت حضرت آفریدگار گردند مثل
آن سرو سرفراز گلشن امارت خلف الصدق نامور و نام بردار ندفی الحقیقت ہمیشہ حی
و قائم اند بیت اگر نخل رفت میوۂ او پایدار باد ✤ دریا اگر گذشت درستا ہوار باد

به مرزا محمد نصیر در تعزیت سیف الدینخان

خدا ہر چہ خواہد کند بندہ باش ✤ رضا پیش گیر و سر افگندہ باش ✤ نوادر قضیۂ جانسوز شہام واقعۂ
جگر دوز خان مغفرت نشان داغ ناکامی بر دلہا نہاد و ازین حادثہ قیامت زا آشنا یا نا آشنا سفینۂ صبر
قرار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاده حیف صد حیف زندگی خوابیست تا چشم کشاده رفته است و
حیات دمی ست تا نفس برآورده گذشته گل او را خار قرین ہست و دل او را خار در کمین ہست ہزار
دل بردم حیات منه چکس نه بسته است بادرا بگره ✤ لازم که بعروۂ وثقی رضا و تسلیم معتصم بوده

در آتش نهان گشت میدان جنگ ✤ بانداز خونریز از هر دو سو ✤ نشستند بر پای افگنان و بروی ظفر
مردانه بسیاری از بندهای بادشاهی نقد جان نثار کردند و گروهی انبوه تنها شاهی مردانه و رزم و خورد و تهورانه نقد
شجاعت به سکه زخم و جراحت کامل عیار گردانیدند با انهمه دلیران معرکه قتال از مجروحان و مقتولان حساب
برنداشته بارش ناوک بلا و ریزش حسامی بارود اجل را چون تگاطر ابر بهار ساحت چمن ارا نگاشته خود را
افگان و خیزان بپای قلعه رسانیدند و بسلم چوبین از هر طرف مذروه بروج و دیوار عروج گزیده با مدبران
بگریبان و خنجر دست و گریبان گردیدند مقارن انحال همه سیاه خشم با طبل و علم از سهم برنگ ابر بهاری متلاطم
متصاعد گشته و بهر سو فصیل برج حمله برده جم غفیر را تیغ کشیدند و رایت هیتیلا برافراشته جمعی کثیر را بنار خشم
واصل گردانیدند و فریقی دل باخته دست از پا نشناخته از فراز دیوارها بزیر آشتری زیستی افتاده بیمار
ممات چشیدند بقیته السیف اسیر و دستگیر گردیدند و کمبخت شقی قرین خواری در حین شرمساری خانب و خاسر
از راهی که عقب سر قلعه برای روز سیاه خود ساخته بود مدبر رفته بجنگلهای جهنم آسا سر گشته بادیه بلا گشت
و حصین مستقیم و تونجانه عظیم بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد کلید فتح ارسال داشته امیدوار است که بندهای
جان نثار و فدویان تیغ گزار به تفصیل علیحده بنوازش بادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند تاریخ فتح
منفی خانه زاد استخراج نموده قطعه قلعه کز بلندی وسعت ✤ کوس رفعت بر بام چرخ
نهاد ✤ مثل آن حصن آسمان پایه ✤ در متانت فلک ندارد یاد ✤ چون بفرمان شاه عالمگیر
شد مسخر بزور تیغ جهاد ✤ هاتفی گفت سال تاریخش ✤ دیوگڈھ فتح شد مبارکباد
زیاده حد ادب ندید آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشور کشائی طالع باد

بجناب حضرت خلد مکان مشعر بر ورود فرمان و گزارش شکر مواهب گوناگون در جلدوی فتح قلعه دیوگڈھ

فدوی بلا اشتباه لطف الله ناصیه عبودیت به تقبیل سده سپهر تمثیل نور آساخته بعرض متمسکین زمین بوس
جناب گیتی پناه و مستفیض آستان آسمان ارتفاع میرساند در هنگامیکه بانوار سعادت آثار قرین و سپهر اختران را
چشم تفضل بر زمین بود و رود مسعود توقیع عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسیان سپند هر حرکش
و روح کروبیان نثار هر لفظ شکرفش باد چون وحی آسمانی چهره ارادت و اعتقاد نوانی نمود

بندوق را بہ تن برداشتہ بدار و گیر تہورانہ و یہ ہای مردانہ خود را بپای قلعہ رسانیدند و بسلم و نردبانہا
چوبین از ہر طرف بر برج ارتفاع گزیدہ بضرب تیغ سرافشان بار ہر از دوش مخذولان برانداختند و
رایت غلبہ و استیلا برافراشتند و حصن متین کہ سر بفلک اطلس میسود بمفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرایض
مفہوم میشود امید کہ کلید فتح باعرضداشت مرسل بوسیلت آن نوآئین والا تمکین ارسال حضور گردد مراتب
مناصب بہادران تہور کیش در خور حسن ترددات و تفاوت درجات افزایش پذیرد زیادہ عمر بادمرآن مستزاد

بجناب حضرت خلد مکان شتمبر فتح قلعہ دیوگڈھ

خانہ زاد فدویت نہاد علیمراد بعد ادائے آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض ناصیہ سایان سدہ
سمای و برکات و جبہہ افروزان عتبہ مسجود کائنات میرساند درین ایام فرخندہ فرجام کہ اولیای دولت ابد قرین
را اسباب استیلا میسر و احبار سلطنت جمشید آئین را منہی بخت بفیروزی منجر بود قلعہ دیوگڈھ کہ حصنی است
المنوذج از حصار چرخ برین و ساکنانش از آفات منجنیق نیرنگ سپہر فیروزہ رنگ عافیت گزین قطعہ
گشتہ حصنی زرفعت و وسعت ✤ بہرہ ور چون حصار چرخ برین ✤ غوطہ خور دلو آسمان بجہش ✤ ثور جرخش
بجای گاو زمین ✤ بعون نصرت تائید فتاح مطلق و قلاوزی اقبال عدو سوز دشمن گداز پیرو در شد برحق
مفتوح گشت از نیرنگی تقدیر الٰہی و شگرف کاری فضل نامتناہی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش
آنکہ بعد رسیدن راجہ اتم چند کنور با جمعیت شایستہ و سامان توپخانہ محاصرہ قرار واقع نمودہ در ہیجولہای کہسار
و شعاب و شگاف کتلہای دشوار گزار پایان جنگجوی و یردلان شعلہ خوی استعد برق افگنی و آتش فشانی نمود
متمکن گردانید و قلعہ نشینان از بالای برج ہر روز بہ تیر و تفنگ رزم افروز بودند بہادران نیز از کمین گاہ برآمدہ
ممانعت و مدافعت مینمودند چون چندے برین و تیر بگذشت کشایش کار غیر از یورش و جانبازی کہ فدویان را سرمایہ
سرخروئی و سرفرازیست ندیدہ و انتظار رسیدن فوج عمدۃ الملک فیروز جنگ نکشیدہ ہمہ بندہا در تقا
دل نہاد این مصلحت گردیدند و تن بہ تقدیر دادہ غرہ ذیحجہ پیادہ از دائر گاہ برآمدہ و جان بکف نہادہ
برق افگنان و جنگ کنان بر فراز کوہ روان گشتند پیشقدمان مصاف عدو سوز نیز از کمینگاہ برآمد
آخر الامر ضرب زن و زنبورک خصم افگن پیش گذاشتہ متوجہ تصاعد و صعود عقبہ افروزی گردیدند تو پہا رعد خروش
بغرش آمد و تفنگہا از طرفین لسان ژالہ بار بدین گرفت و روے ہوا از ابر و دود تیرہ تر شد و
زمین معرکہ نمودار لالہ زار گردید و ہنگام رستخیز آشکار گشت نظم زہر سو فروریخت توپ و تفنگ

۱ بندوق خوار کردہ شکاری
۲ بہ ارسی دوستان تفنگ
۳ بہ بالفتح فتح کردن
۴ شتمبر و در محل شتمبر بہ ضم اول
و ثانی و سکون ثالث و فتح رابع
و باء موحدہ بر وزن جعفر
۵ علیمراد بکسر اول و
۶ قلاوزی بالفتح اول و
۷ پیشرو بالفتح
۸ یلان بالفتح جمع یل
۹ برق افگنان بر وزن
۱۰ زنبورک بالضم قریب بہ توپ
۱۱ صاعقہ شکر بر وزن
۱۲

واقبال بفیض و فضل مهین متقال روزافزون شواد

مبارکباد پسران نجبان والاشان معمورخان

نخل بیرایش ریاض روزگار آن سرو جویبار همیشه بهار گلشن اجمندی را سزاوار یکتا و سربلندی را شاید درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ شگفتن گل و سنبل در نیابان آمال آن نخل برومند صدیقه اقبال مشام آرزو را برواج روح پرور معنبر و دماغ جان به نکهت مشک و عنبر معطر گرداند آفرینندهٔ روز و شب این نعمت غیر مترقب فرخنده کناد و آن هر دو نونهال حدیقهٔ کامگاری را بآبیاری فضل خویش بالنده و سرسبز دارد **مثنوی** شکر ایزد که یافت سطح زمین بمحکمی زینت و رکن دولت و دین به چون دو چشم ازبرای زینت و زین به مایهٔ عمر و نور دیدهٔ عین ملک صوری و معنوی آباد به چو دو پیکر زین و نقش مراد

بعمدة الملک فیروزجنگ بهادر سپه سالار مستملک فتح قلعهٔ ویلوگدهه

تا جلوه ماه و مهر بر اوج سپهر روشنی افزای شبستان سپنجی سرای بزم دولت و کامرانی آن محی مراسم قدردانی مشید ارکان فیضرسانی جلوه افروز دیدهٔ نظارگیان باد نگارین نامهٔ مودت شمامه مشتمل توجه عساکر فیروزی بمعاونت و مظاهرت غلام بارگاه عظمت و جاه غرور و فرمود اطمینان وافر بخشید چون جلادت مرتبت راجه اتم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی از موکب همراه آن عمده عمدها عجالتاً رخصت یکمک یافته بود بوقت رسیده آماده مرافقت و معاضدت گردید چون باغی خسران شعار بغرور صعوبت طرق و افزونی گروه مغاک هوای نخوت و نمودی در کاخ دماغ افگنده بود هر روز به توپ و تفنگ از طرفین هنگامه رزم و پیکار گرمی داشت فدوی درگاه باستحکام تهانجات و انسداد مسالک محاصره قرار واقع نموده طریق عبور و مرور قافله و راه رسیدن رسد مسدود گردانید چون چند بدین وتیره گذشت و جسن کوشش دلاوران صف شکن و جهد موفوره بهادران خصم افگن دران کتلهای دشوار عبور و سنگلاخ صعب المرور سودمند نیفتاد و بندهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابدید همدگر بتصمیم عزم یورش نمودند و دست توکل بحبل المتین تائید الهی و اقبال عدیم المثال پادشاهی زده غرهٔ ذی الحجه که ساعت سعید بود از دایرهٔ گاه برآمدند تحریک عرق غیرت و همت بنسان شعله جوالهٔ بران کوه آسمان شکوه ستما عد گشتند اگرچه در اثنای تصاعد کوهها پیشها آماده گشت اما بردلان ریزش بان و

ست آگاه ٭ اے آنکه در جهان بافر شاهی ٭ نگاهش دارچون خورشید چون ماه ٭ نیر
عالم افروز مهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد

بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت بهادر

خیرخواه بلااشتباه لطف الله بعد ادعیه بندگی بعرض ملتزمان بساط مکرمت مناط میرساند درین زمان مسعود بشارت رسالگره وزن پیکر کرامت آمود سامع افروز هواخواهان گردیده وسرور وشادمانی ازحد گذرانید وازین مژده طرب پیرا نوید طلبان بیریا راست ظاهر وباطن بحصول انجامید ایزد بیچون خجسته وهمایون کناد درشته سالگره را البسر شته عمر طبیعی منعقد گرداناد در رباعی این سال که بر سنین عمر تو فزود ٭ از هر عقده کارها کشایش فرمود ٭ تا عمر ابد بفضل داور صمد ٭ این رشته عمر منعقد خواهد بود در رباعی وزن نوروز گوهر وزر وسیم ونقود ٭ بر روی جهانیان درفیض کشود ٭ از آئینه امید حاجتمندان ٭ باصیقل جود زنگ افلاس زدود ٭ زیاده چه عرض نماید کوکب دولت واقبال از اوج حشمت واجلال تابان ودرخشان باد

بعمدة الملک فیروزجنگ مشتمل بر تهنیت فتح وعطای گرامی خطاب سپه سالاری از پیشگاه خلافت وجهاندارے فرد

آن خوش خبر کجاست که بین فتح مژده داد ٭ تا جان فشانمش چو زر وسیم در قدم ٭ لله الحمد والمنت که بیمن نصرت وتائید الهی وفیروی اقبال عدیم المثال بادشاهی تعاقب وتنبیه پیاده وغیره فتنه شقیه که باشه انبوه مراحل گمراهی بگام جرات پیموده در اقصای صوبه مالوه غبار فساد انگیخته بود بایمن دل خواه بفضل آمد وخیل کفره ضلال دیده هیچ جا مجال نهیب وغارت نیافته ازصدمه سطوت افواج فیروزی شعار هیبت دور باش دلاوران تیغ گذار گوشمال سخت یافته مانند بنات النعش متفرق وپریشان گردیدند حق اینست که باوصف طول مسافت بسرعت سیر تررسیدن وکافر خاسر رابی نیل مقصود برگردانیدن کار رستم واسفندیار هم نبود قطعه خیاط زمانه بے تکلف ٭ بر قد تو دوخت جامه فتح ٭ نام تو در ابتدا نوشته ٭ منشی قضا بنامه فتح ٭ درجلد دوم این فتح نمایان عطای والاخطاب سپه سالاری ازپیشگاه سلطنت وشهریاری که در آرزوی این لقب کافی حسب نسبا موران وسرداران تبلاشهای شایان نقد عمر باخته حسرت باخود برده اند بهزاران میمنت مبارکباد وهموارده مواد شوکت

دشمنان افتند از شور و غوغا غنودگان پیرامون قلعه نیز خبردار شدند و فی الجمله حرکت مذبوحی کردند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده باگر نخجیگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصوره شیوهٔ تماشی که طریقهٔ عاجز کشی است مناسب ندانسته غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعهٔ توپخانه غنیم ضمیمهٔ توپخانه بادشاهی شد و فتح نصیب اولیای دولت قاهره گردید هرکارها خبر آوردند که کمبخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلستان دشوار گذار آواره دشت ادبار شده چون قلعه بر جاده کوه است صلاحیت نقب و کوچه سلامت ندارد مقرر آنست یعنی بدرگاه والا سمر وضه داشته بموجبی که حکم شود بعمل آرد

بعمدة الملک بافرهنگ غازی الدین خان فرد

منم که متیوِ نفس میزنم زهی خجلت ✤ مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه ✤ آنروز صحبت مستر پیر امر تبه است که بمقیاس قیاس در نگنجد و بمکیال خیال در نسنجد ناچار از تسوید تشریح آن درگذشته بمدعا میگراید که حقیقت انهزام و اخراج کمبخت شقی بعین عنایت فتاح حقیقی پیش ازین برنگاشته چون قلعهٔ دیوگڈھ بر تیغ کوهی مرتفع واقع شده که به نقب و کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت بحضور پرنور معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف تعین تهانجات راه رسیدن رسد بند کرده و بتاخت قزاقانه آبادیهای متصله خراب میسازد میگویند که ذخیره در قلعه بسیار است انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه بمک رسد باقبال عدو مآل کار بر متحصنان تنگ گرفته بتصرف والا درمی آرد و آن عمده ارکان بافرهنگ نیز تدبیر اندیشیده اگر بقدسی جناب معروض دارند صلاح دولت ست زیاده عمر باد

مبارکباد سال قمری بجناب شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

مهواخواه بلااشتباه لطف الله گلهای تسلیمات را افسر فرق مباهات ساخته بعرض حواشی انجمن کرامت موطن میرساند هزاران شکر بدرگاه میمن متعال که این سال همایون فال از سنین عمر ابد اتصال بدولت و اقبال بانجام رسید و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد در ساعتی که بانوار سعادت قرین میزان چشم حسرت بزمین بوده کفه ترازو از وزن عنصر لطیف که از کمال عظمت و فرط ثروت ترازوی رفعتشان آسمانش نتواند سنجید برسم مقرره و آئین مستمره گرانبار قدر و شرف گردید محتاجان را از وجود آن نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی کامیاب عوائد فضل و احسان گردید زبان باد عیه مزید بقا و ادای شکر و شمار کشا

قطعه مبارکباد سال وزن بر شاه ✤ که رستم در مصافِ اوست روباه ✤ باستقبال او فیروزی و فتح ✤ بعهد اقبال دائم چشم در راه ✤ ضمیرش مخزن اسرار غیبی ✤ دلش از راز تقدیر

وسلامت دارد دیدنها و از شاخسار مواصلت گل چیدنها بوقت خویش میسری آید فرد

گر نبودی محنت هجران و درد اشتیاق ❊ کس نمیدانست قدر دولت دیدار را

بصاحبزادهٔ والاقدر محمد خلیل فرد

یار را گر سر پرسیدن بیمار غم ست ❊ گو یا خوش که هنوز ش نفسی می آید ❊ تب محرق از دو هفته هوش ربا وجانگزاست ومعالجه منجر به شدت واستیلا خدا کند که انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بیقرار سیاهیه خاطر را میخراشد که خواب از دیده رمیده و از غلبهٔ حرارت کانون بدن آتشکده گردیده باید که بدین این خطا زود تر از زود روانه این صوب شوند و برسم ملغار خود را برسانند تا باشد که دیدار آن نور باصرهٔ بصیرت تدارک چشم گریان و تشفی دل بریان نماید و جراحت بیماری به اندمال گراید فرد دلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم ❊ پس ازان که من نه مانم به چه کار خواهی آمد

بعمدة الملک غازی الدین خان فیروز جنگ فرد

پس از عمری بکوشش میروی میخواهم الیقاصد ❊ که بر رویش نگاه اولین از چشم من باشد ❊ ابر از شوق مواصلت اگرچه مافوق طاقت بشریست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی و فرمانبری لاجرم مبالغه و اغراق را بمقارنت معنوی از خامی خلاصها انگاشته بمد عا سیگراید که بعد حصول رخصت از خدمت بنا بر تسنیه بخیت بلنده باغی و انتزاع قلعهٔ دیوگڈھ بموجب حکم محکم عازم مقصد گردیده در ظاهر قصبهٔ پونا رتوقف گزیدند تهوی سنگ راجه چاندا و فوجداران قرب و جوار بر وفق احکام مطاعهٔ لازم الاطاعت بفوج ملحق گردیدند پس از استخبار دهم شوال بعزم استیصال کافر بسگال کوچ کرده بطی هفت مرحله بپای کوهی منیع که آن حصن متین بر قلهٔ سر فلک میسود بابند های بادشاهی بترتیب فرود آمد چون کافر بد سرانجام سیر امون قلعه آلات و ادوات توپخانه چیده کمینگاه غار ها و قوشگاه فنای کوهسار را با حشام بیش از مور و ملخ انتظام داده بود بخدعهٔ دیگر خیال محال در سر داشت باظهار جوابهای آگهی یافته بمراسم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط سپه گری و سرداریست قیام ورزیده دلیران منصور را از حسارت بیوقت منع نموده بعد از پنج و شش روز که عاصیان از تقاعد یلان قابو جو مطمئن شدند بهادران تهور کیش انتهاز فرصت دانسته دامن بکمر زده جان بکف نهاده بقصهٔ بر آن کوه سپهر ارتفاع بر آمدند و در حالت قلت موم و غفلت بکمر کوه رسیده گروهی انبوه را تهٔ تیغ کشیدند بقیة السیف سراسیمه و هراسان بپای قلعه گریختند بندهای فدوی سامحه نکرده بتعاقب

اوزنگ کاری وچم ساز
ادوات بفتحتین سامان آلات
حصول پیرای جمع ادوات باشد
مناط التفات معتبری و
ضمیمهٔ اسم ظرف نمی
در آوکن چیزیکه خود را
آگاه بفتح طلب استعمال کنند
ای مستحفظ شده
بفتح ناگاه دیکه
بفتح تیغ کشیدن از غلاف
از قلعه گریختند ۱۲

بعمدهٔ خوانین بلند مکان خان فرد

دلبرم عزم سفر کرد خدارا یاران ✤ چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست ✤ وقت رخصت از هجوم غم والم قصه راز نهانی و حکایت سوز نهانی همچنان بخاطر ماند و گزارش آن که آتش افروز خرمن طاقت و برنهمن خانمان افاقت بود میسر نشد دانای نهان و آشکارا آگاهست که در دل پرغبار از ترکتاز تاسف چها که نمیگذرد فرد یکحرف بکام دل خود با تو نگفتم ✤ هنگام سفر گریه مرا فضل دهن شد بهرحال این افسانه قیل و مقال بپایان نمیرسد سبب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار بهجت آثار که حاصل حیات مستعارست نصیب مشتاقان گردد ✤ زیاده بجز شوق چه نگارد

به حقایق و معارف آگاه شاه عبد الله میرزاده

بلیت کوتاه قاصدی که پیش تو عرض دعا کند ✤ شرح نیازمندی اهل وفا کند ✤ معتقدان تازه ساختن و از یاد آوری ارادتمندان دیرین رایت استغنا برافراختن از استقامت مزاج سیادت امتزاج بعید مینماید توقع از اخلاق جمیله آنست که بعد ازین چنین تغافل به فضیل نیاید و اشتیاق دیدنها بجدیست که شمهٔ ازان بر نگاشتن آب دریا بمشت بیهوده دانست دریگ صحرا نانگشت شمردن فرد چنان حسرت خاک در تو می میرم ✤ که آب ندگیم در نظر نمی آید حقتعالی سببیکه در ضمن آن حصول مامول بخیر و خوبی میسر شود از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور آرد زیاده عمر باد

بامارت و ایالت مرتبت صلابت خان فرد

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست ✤ نه بسته است کسی شاهراه دلها را ✤ الحمد لله که مکاشفه جمال باکمال در عالم خیال میسر است و مواجهه دولت دیدار در همه حال متصور ساغر مرا دیدار آن مهر لوح بنخه و دوا لوطف دارم و گل همیشه بهار الوصال روحانی در حدیقهٔ باطن میکارم شکوهٔ استغنا شعار فرومایگان جهان آشنائی بیهاست و گلهٔ فراموشیها شیوهٔ نارسیدگان منزل محبت و ولا فرد از تلاش قرب ظاهر با خیالش هم خوشم ✤ لفظ از هر کرشمه خواهی پاس مضمون از منست ✤ ترحمد که در همه حال مرا با خود دانسته بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد ✤

به قدوهٔ بلند مکان صدر الدین محمد خان فرد

از دست غیبت تو شکایت نمیکنم ✤ تا نیست غیبتی ندهد لذت حضور ✤ اگرچه بفارقتها جانکاه است لیکن موصلت روحانی همراه بالتعدد والله که بسجل دل صفا منزل از مرحدایی هرگز غبار آلود ناخوشیها نبوده و هیچ اقدم بر مشاعر شکایت نه فرسوده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته کامیاب صحبت

لـ تعلق خانه ۱۲ ک
ع افاقت بالکسر بمعنی باز آمدن از کژی و مخالفت
ع معمول است که از کثرت گریه آواز از گلو بر سر نی آید ۱۲
ع کوبکان
تازی مضموم ای کجاست
قاصد ۱۲
ع سوی بیع
اول و کسر ثانی و فتح یای نشد و برابری ۱۲ م
آب دریا بمشت
بیهوده کردن
از کار محال و بیحاصل

کردن ۱۲ م
ع نشای خاک درت آن قدر
دارم که آب حیات در نظرم
ع بسا خفته که از حسرت نمیرد
ع حسن کرشمه ساز بسی
ع اسد نظار از نظر
ع خدای بلالت و شعور و صلت
ع با طبی از من ست ۱۲
غیبت با لفتح فعل خود را
جلاب ۱۲

جمیع امور بتقدیر قادر مطلق مستوثق باید بود و آنچه از پرده غیب بمنصهٔ ظهور درآید از شکر باید نمود و از صبر شوق چه نگارد

بحقایق و معارف آگاه شاه عبدالله زید عزه

فرد اگرچه دوست بخیری نمیخرد مارا ✤ بعالمی نفروشیم موی از سر دوست ✤ بیدلا غمهای بیجا همه بیجا و نفرت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص اخلاصما پسندیده خوشنما اما معتقد بیریا به تقصیر یکه گرفتار محن و عنا و بانواع عقوبت مبتلا اصلا مکشوف نمیشود فرد تو همچو باد سبک میروی نمیدانی ✤ برین خرابه چه از ترک تاز میگذرد ✤ هرچند تفکر میرود خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده نمییابد اگر خدا نخواسته امری منافی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سر زده باشد اطلاع یران بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو ✤ آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو ✤ من بد کنم و تو بد مکافات دهی ✤ پس فرق میان من و تو چیست بگو ✤ امید که تحائف مرسله قبول شود و دست روبران نگردد ✤ زیاده عمر باد و صفای سینه مستزاد

به بخشی الملک بهره مند خان فرد

دوش که رفتی ز شهر نهادی ✤ بر دل من هزار صحرا درد ✤ با وصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیای گاه گاهی راحت افزای دلها میشد اصلا قلق و اضطرار بر همزن هنگامه صبر و قرار نبود و درین چند روز که بعد مسافت بمیان آمد بی شائبهٔ تملق و خوشامد آمد آمد شکر اضطراب چه آبادی باکه از قلمرو باطن خراب نساخته مصرع سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم ✤ حق عز و جل جلباب مفارقت از میان بردارد و آفتاب جهان آرای جمال باکمال زود از زود سر از منظر وصال برآرد ✤ فرد آنقدر منتظرم در ره شوق ✤ که اگر زود بیائی دیرست ✤ زیاده چه نوشته آید

بمعارف آگاه شاه سعدالله درویش

قواعد مناقب و نجابت و مبانی مناصب و نقابت تایید الهی و تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید باد عاطفت نامه که مطاوی آن یادآز اشفاق باطن سیداد مصرع رسید ز ائینهٔ دل زدود و زنگ ملال ✤ در ماده استرضای خاطر خان اتحادنشان فیض الله خان که از ارادتمندان آنمهربان ست قلمی شده چه به ازین که کاری در خور خواهش احبا از دست مخلص بیریا برآید انشاء الله تعالی حتی الامکان تقصیر نخواهد شد ترصد که در اوقات اجابت سمات بدعای خیر فرایاد خاطر عاطر باشد ✤

سخن سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهانپور فرود

سنر نامهٔ مکتوب تو سرشته کین است ✤ سطرے که درین نامه بود چین چنین است ✤ صحیفهٔ مسرت ضمیمهٔ مشعر بر بلالت ایمنی و ستیره لا یعنی رشید خاطر را متالم و متوحش ساخت نفائس مکتوبات دکن که برای اهداف احباب و اخلاد در توشکخانهٔ سرکار امانت است بسبب کم فرصتی تفریق و تقسیم و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهرا نگس طینتان نوعی دیگر بسمع ایشان رسانیده اند و تصدیق این مقدمه که سماعی و قیاسی نیست از علو فطرت و فراخ حوصلگی بعید است فرد ورق نانوشته میخوانی ✤ سخن ناشنیده میدانی ✤ انشاء الله تعالے عنقریب همه غرائب و نوادر بتباین درجات مقسوم میشود و حصهٔ شما بشما میرسد

باماریت و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافه سم

عقدهٔ مکتوب را از کشادن بهره نیست ✤ این گره بیهوده بر بال کبوتر میزنم ✤ بنگارش قائم نیاز زبان خامهٔ محبت طراز فرستوده نامه بران ادعصر انور دیباپا بآبها برآموده خوانی تشفی خاطر تنفر وده و بیانے چهره تسلی نموده مبالغه بیداد آورد چون نقش بر آب است و معموهٔ دلها به ترکتاز استغنا خراب فرد گرچه میدانم شکایت را در و تاثیر نیست ✤ میکنم خالی دل در ردآشنائی خویش را ✤ بارک الله رعایت حقوق صحبت دیرینه و مقتضاے صفائی سینهٔ بی کینه چنین میباید مثنوی شمع و پروانه از تصنیفات آن بحر متموج سخنوری که در کتابخانه محب برنمی آید نقلش باید فرستاد و یک دو نسخهٔ دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بصدور نزهت و خرمی ترتیب و تزیین یافته باشد نقلش نیز تا گاه گاه مطالعهٔ این یادگار پائدار وقت خوش گذرد

بعمدهٔ امرای عظیم الشان به بخشی الملک روح الله خان فرود

انچه در نامه نویسند که احوال اسیر بر غلط هست جدائی که بود خیر کجاست ✤ شدائد مفارقت از تحریر و تقریر مبرا است و مرارت مهاجرت مزهٔ زندگانی را جواب فرما لیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمانبرداریست و مستوجب بے اختیاری فرد رشته در گردنم افگنده دوست ✤ میبرد هر جا که خاطر خواه اوست ✤ در نیولاکه آن امید گاه احباب تخریب و تادیب کفره لازم التعذیب دستوری این صوب یافته بود مخلص در وسط راه منتظر دیدنها و متر صد فرصت آن گردید که این خلافت علیا بود از نیرنگی زمانه ناهنجار توجه فتوح ایشان براه دیگر اتفاق افتاده و دو ستدار به تنبیه آوارگان ضلع اسیر نگر مامور شد و آرزوی دیرینه بدل ماند فرد رسید کشتی امید صدر هم بکنار ✤ که باز باد مخالف وزید و دور انداخت ✤ بهر حال

صدره الی صدر مرتبه ۱۲

حسب الحکم بابلیه نواب الهام الله خان

اوقات فیض آیات زبدهٔ مکرمات سمو و مستورات قدوهٔ مطهرات سموارهٔ مرضیات خالق کائنات معروف باد صحیفهٔ شریفهٔ متضمن بر بجوبهری و زیاده سری خلائف[1] و مبائر[2] در مقدمه تقسیم ترکه نواب غفران پناه رسید و مضمونش معروض جناب مقدس گردید بر[3] تبع قضایا تبلیغ نافذگشت که اموال آن مغفور بر[4] خاطر آن عفیفه مغفرا شده باید که درین مقدمه خود را دخل نداده موافق فرائض تقسیم ترکه نماید و هر که از سخن شنوی و صوابدیدا و اعراض کند معروض دارد که به تغییر منصب و عتاب بادشاهی که ممنوع سخط الهی است گرفتار شود باید که مطابق حکم قدر توام عمل آرند دیران مخدومه مغفرت پناه ظاهر است که سلوک علیان بجوبهر باین قسم شده آمده است و ازینست که زبرکی فرمود قطعه زنان بارداری مرد هشیار؛ اگر وقت ولادت مارزایند؛ ازان بهتر به نزدیک خردمند؛ که فرزندان ناهموار زایند

حسب الحکمه الابنامه بالسنگه قلعدار راجگڈهه

سپهر پناه جلالت و دستگاه مالسنگه را مشهور محفوظ باد پیش ازین حسب الحکم والا در باره بهم رسانیدن دیوان که مصدر هنرفی بوده در شاهراه ڈالی میوه از کهساران بوده اند صادر شده و هنوز تدارک بعمل نیامده حکم محکم نافذ میشود که پنبهٔ غفلت از گوش هوش برآورده مرتکب نزا متفحص و تحسین سید اساخته بیاسا رسانیده بنا عبرت دیگران لاشهای آنان بر درختان شاهراه آویخته معروض دارد والا به تغییر منصب و غضب مت معاتب خواهد شد

بامارت مرتبت محمد امین خان بهادر صمصام الدوله فرد

هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند که درین نامه جز بانکو خواهد بود؛ مژدهٔ افزایش مراتب و مناسب ترین و سادهٔ صدارت بوجود آن قدر شناس پایهٔ امارت ارتقا و رتبهٔ الولائی پیرایهٔ انتخابا یافته افتراح موفوره و انشراح نامحصوره ارزانی فرمود حق اینست که این شغل خطیر تشریفی است که بر قامت شریف دوخته اند عمدهٔ ارکان با فرهنگ بسیار خطاب کردند و ذکر جمیل فضل و کمال آن سرغزل دیوان غرو جلالت همه وقت مذکور صحبت نگین میگردد مبارکباد و ظروف خواهش اهل استحقاق بقدر روائی و فیضرسانی ایشان مملو شواد چون فرمان واجب الاذعان مشتمل بر تفویض خدمت فوجداری پونار و اخراج و ازعاج بخت پلید شقاوت شعار بنام دولتدار صادر شد عنقریب از عمدة الملک مرخص گردیده بمقصد نیشتابد تر صدکه در شست مرام معروضه محب پیرایش از تمنا متوجه خواهند بود و همواره بکار فرمایش مرهون منت خواهند شد

---

[1] خلائف: جمع خلیفه بمعنی جانشینان
[2] مبائر: جمع مبرت بمعنی وارث
[3] بر: بمعنی موافق
[4] بر: بمعنی بالای

به مجمع فضائل و کمال محمد صالح استاد

ساحت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک الکاملین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم مجمع علوم ربانیه منبع فیوض سبحانیه بحر خزار افادت ابر گوهر بار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مطرح بارقه آگاهی مطلع انوار فیض نا متناهی دار چینکه بخیر و خوبی تشریف بدار الخلافه برده احوال صحت اشتمال تقلم نیاورده آرے هر که از دیده دور از دل دور امید که در همه حال یاد معتقدان و مرین مرکوز باطن سازد اوراق گلزار باشد هندوی مبلغ پانصد روپیه برای مستورات از اکبرآباد و مقدسات عفت سمات و هندوی مبلغ دو صد روپیه و یک تهان پارچه نذر آن مخدوم مهربان ارسال فیض تقسیم زر محترمات عصمت آیات در خور استحقاق تبیین درجات مردان حق شناس است از طرفی ناقصی بلند نشود و حق کسی تلف نگردد و زیاده ابرام صرف

به سخنشی الملک روح الله خان

مهربان صاحب شفیق مخلصان سلامت رقیمه راحت ضمیمه مشعر بشکوه عدم رسید نهاد بر خیص آن ملاذ اجیا عزور نمود مضمون بوضوح انجامید موجب استعجاب عظیم گشت بران همه دان قواعد محبت و ولا ظاهر است که مفارقت اضطراری نا چار است و اختیاری عمدا بر خود لازم کردن خبصت عیش افگن دست خوش مزید ملالت شدن عقل دوربین و خرد انصاف گزین تجویز نکند بیت درد و غش گر نرفتم احتیاج عذر نیست ✽ دوست میداند که استقبال هجران مشکل است ✽ لازم که مرات خاطر ملکوت ناظر غبار آلود کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب شب دیجور مهاجرت بروز مهجت افروز موصلت مبدل میگردد و زیاده عمر باد

بمذاقت نشان حکیم محسن خان

حمدهای شایسته و تمدیلات بایسته آن مسیح ثانی مستخرج قوانین نبض دانی فلاطون زمان بقراط عهد و اوان وارث منصب عالینوس متقوی ارواح مربی نفوس بیت حکیمی که جان میفزاید دمش ✽ روان تازه میگردد از مقدمش بالقاب الهام علیی و پیام سروش لاریبی مقرون باد ازان باز که بحکم مرشد کائنات درین ضلع بدستیاری آبخوات اقامت دارد از بهجت بلکوکن قریب بجوار است و در برودت و رطوبت بسیار مزاج مخلص از حد اعتدال بانحراف و اختلال گراید و بسبب زیستن در قشیح عروق و شرایین ساعی بجواب راحت نخفته و دوران سر و ضعف و نقاهت علاوه آنست دو سه قسم معجونیکه وقت رخصت مرحمت شده بود تا امروز فراگرد لیکن مفید از اله امراض متخالفه نیفتاد چون ایشان بمزاج دوستدار آشنا هستند و اینکه فرزند علیل جانی بوده باشد زود بفرستند و ما را اشتیاق دانستن زیاده جمعیت باد

---

۱ ای پرده نشینان پارسا ۱۲
۲ اهرام بالکسر کعبه ۱۲ مکه آمدن ۱۲ ک
۳ القاب بالکسر جمع لقب اماضت ۱۲ ک
۴ الهام بالکسر آنچه در دل اندازد خدا بتعالی ۱۲ ک
۵ کوکن بروزن بوکن نام ولایتی است از انگلک
۶ بلکوکن صباحی در ۱۲ ب
۷ آبخوات آبشخورها جمع آبخوه
۸ قشیح بضم اول و فتح ثانی و تشدید یا بمعنی
۹ شرایین جمع شریان است ۱۲

مهربان صاحب مخلصان سلامت سفر عافیت بخیر مبارکباد و در هر منزل و مکان فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی روزی شود و ستد ارازمرضیکه دارد بسبب ضعف و نقاهت هنگام توجه بمقصد مقصر شد شعر گریزک وداع کرده ام معذورم ☆ تو جان منی وداع جان نتوان کرد ☆ خان سعادت نشان افتخار خان اکثر به لقای راحت افزا مسرور میسازند و نور چشمی میر صاحب هم هرگاه طلبیده میشود بکمال بشاشت دیده و دیدار طلب را روشنی افزا میشود نخلبند گلشن آفرینش هر دو سرو سر بلند حدیقه امید را ابیاری تربیت ایشان و تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و شادابش دارا دزیاد عمر با

به محسن الزمان حکیم محسن خان

حکیم ثانی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم محرم اسرار حدوث قدم را حافظ و ناصر باد حرارت تب زده چون شیر شهرزه طبیعت دو چار میشود و یک شبانه روز در کانون سینه آتش افروز میباشد نسخه که برفع این تب مهلک بقلم داده بودند سه نوبت بکار برد سودی نکرد امروز قدم رنجه باید فرمود که از دوای آتازه ازاله تورم عادی اندازه شود زیاده عمر با

سخان عالیشان معمو خان

خان خلت نشان اعتضاد من مکتوب تودد اسلوب متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پژوه باراده فاسد متصل قلعه ستارا و استدعای تعین جمعی بکمک آنغرنزد لها دارد شد چون جواسیس معتبره مکرر از کثرت کفره فجره خبر داده اند بمجرد رسیدن خط نظر را بانکه فوج کمکی شاید از عهده تنبیه فتنه شقیه برآید یا نه و باز تدارک مشکل شود خود با فوج ظفر موج کوچ کرده همان روز پانزده کروه مسافت طی شد باید که پای اقامت در زمین کین افشرده باستقلال تمام بمدافعت و ممانعت اعدا پردازند فوج فیروزی را بلافصل مقام برهم بلغار رسیده دهند فرد گر نثار قدم یار گرامی نکنم ☆ گوهر جان بچه کار و گرم باز آمد

بخان ذیشان فضائل خان میر منشی مبارکباد خدمت

خان ذیشان اعتضاد دوستان سلامت خبر تفویض دارالانشا بآن ارسطو فطرت سحبان ذکا از پیشگاه جناب جهان ملجا سامعه افروز احبا گردیده مبتهج و مسرور گردانید بسیار بجا گشت شکر خدا که باستعداد آن بهره مند جوهر قابلیت بجا رسیده که لیاقت خداداد بتقرب حضرت ظل سبحانی فائز گردید چون دوستدار تتبع مراقب و تادیب اکفری نگونسار مامور ست و عرض مطالب بایشان حکم شده مقتضای دوستیها آنست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مفروضه بلا وقفه وضوح یافته جوابها بروقت رسیده باشد زیاده حمیت باد

ماوف ومراجعت بمکان خدمت وطن مالوف شادمانی وصنوف کامرانی ارزانی فرمود ریاض آرزو بگلهای عنبر بوی کامیابی بشگفت وسروش غیبی از غایت خرمی چرخ زنان مبارکباد گفت ۵ وسپیده صبح سعادت که یار باز آمد ✤ نهار شکر که آن غمگسار باز آمد ✤ زیاده عمر باد و ترقیات صوری ومعنوی بستر

بخان سموّ المکان فضائل خان داروغهٔ عدالت

احکام عدالت عالم آرا در اطراف واکناف بسیط غبرا نافذ باد بمضمون مکتوب مرسل متضمن استمالت زمینداران ناسپاس چکله کلمک باز داشتن از داد وفریاد خاطر راشاد وول ویرانه را آباد ساخت خرا کم الله کلیه اینکه مزاج این فریق بکفران نعمت موصوف وهمت اینها بر واقعه طلبی وناسپاسی مصروف هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ✤ بهر حال از لوازم رسوخ اخلاصها که ازان اعتضاد احباب بظهور رسیده اطمینان وافر بخشید فردی شنیدم که رحمت جانی ✤ چون بدیدم هزار چندانی

به محسن الزمان علیم محسن خان

محاسن تدابیر آن عیسی نفس کامل قدس فلاطون هنش ارسطو دسترس فرخنده آن کردم مبارک ویمن قدوم اوست ✤ هر ناتوان بصحت کامل امیدوار ✤ دافع الآلام ومنزل السقام باد منزله ونزله نهایت غلبه کرده دوران سر ووجع مفاصل منجر بحرارت گشته ذائقه از هستلذاذ اغذیه برکنار ومزاج از نقاهت وضعف بنا خوشیها گرانبار ساعتی بمنزل دوستدار تشریف آرند شاید که توجه آن محسن الزمان سرامد حذاقت نشان تدارک عوارض موحشه ومولمه شود وزیاده عمر باد

حسب الحکم والا بخان عالیشان مرحمت خان حارس خجسته بنیاد

خان ذیشان نیلع المکان اعتضاد محبان همواره فیض اندوز تفضلات حضرت خداوندگیهان پناهند بانهای منهیان معروض ناصیه سایان عتبهٔ سپهر نشان گردیده که خان محمد ساکن کرنپور بتحریک شقاوت وضلالت منشان اسپان از نخاس خجسته بنیاد خریده بجزایر شقیا میبرد حکم بیضا ضیا از مکمن عز وعلا فروغ اعتلا بخشید که آن بدیر را بعد تشهیر وتفضیح مقید ساخته مطوق ومغلول بقلعه دار دولت آباد سپرده رسید بگیرد ونقل حسب الحکم والا بابد بهد وآینده صیانت این قسم امور بمناسبت حراست در عهدهٔ خود دانسته از احوال هر یک مستخبر باشد باید که مطابق قدیمی ارشاد العمل در آورده جواب نگارد که بعرض برسد

باسوهٔ خوانین سپهر تمکین مختار خان

صاحبرت بار عذر وشن شب تار رشوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب احباست کار بجای رسانیده که شبها در ستاره شمار میگذرد و روزها باشکباری فردگی ستاره فشانم گهی ستاره شمار و شب جدائی و روز حساب بهر دو یکیست و حاکه یاد دوستیهانمکپاش جراحت اجانست و نشتر زن عروق شریان اما چون سرانجام سر امر بوقت معهود مقرر و میسر هر کار بزمان موعود میسر است انسان ضعیف بنیان را لفضولی چه کار و سر تقدیرات مقدر مطلق چه اختیار فردما کار خویش را به خداوند کارساز و بسپرده ایم تا مدد او چها کند و انشاء الله تعالی کشش باطن کار کند و جذبهٔ دلها را اثرے پدید آید زیاده عمر باد

بحقائق و معارف آگاه شاه سیف الله پیرزاده

اوقات فیض سمات آن اسوهٔ اولیای عظام زبدهٔ اصفیای کرام سباح بید انای لاهوت سباح دریای لاهوت فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف همواره بتحصیل رضای ایزدی مصروف و باد شرفنامهٔ هوش افزا متضمن مواعظ میل خاطر اندکر و فکر بارتباطی لمعهٔ وصول افگنده از خواب گران غفلت بیدار گردانید

بردارش زخاک رسانیش بر فلک ☆ هر کو بدامن تو زند چون غبار دست ☆ شکر خدا که بتاثیر ادعیه اجابت انتما همه وقت حفظ مراتب آگاهی حصول مرضیات الهی پیش نهاد خاطر ارادت مآثر میباشد امید که این جاده نورد طریق قدوسیت را در اوقات مکاشفه و معارف صمدیت بدعای خیر فرایاد خاطر داشته باشند

بافادت و افاضت پناه مخدومی شیخ فیروز عثمانی

لمعات نیر الطاف و شعشعات اختر اعطاف آن بانی مبانی فروع و اصول ناهج مناهج معقول و منقول مظهر کمالات ملکوتی مصدر فیوضات لاهوتی ناصیهٔ فیروزمراد معتقدان باعتقاد باد ارشاد نامهٔ مرقوم خامهٔ عنبرین شمامه ورود مکرمت نمود اشارت بدیعه و بشارت منیعه که چون کواکب رخشان در دل شبها از مضامین نصایح آگینش پیدا بود خاطر را بشاهراه صدق و یقین هدایت فرمود فردمن شکر چون کنم که همه نعمت تو انعام چگونه شکر گذار زبان خویش ☆ امید که همواره توجه باطن فیض موطن درحق تلمیذ بی تمیز بدعای خیر موصوف باشد سندوی مبلغ سه صد رویه و نه تهان پارچه بر سم نیاز ارسال داشته بغرقبول موصولبا

بخان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله خان

برید باد صبا و شمیم آگهی آورد به که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد به مکتوب مرغوب اخوت اسلوب که کیفیت محبت خاص از حرفش پیدا و جمال شاهد معنی از هر لفظش هویدا بود مشتمل بر تخلیص بخیریت ائمکه محفوف و مخصصه

فتح فی الله حال بسیشود و دراغ
تصوف بروزن تکمیل شستن
از بخاکستر و نقره باشد چه در وقت
خلق دبسوختن بکار شود ۱۲
اجابت اسم گاله لبسوی قبولیت پاشنده
لکاشته باکی جنگل و
دشمنی آگاه کردن و در
صوفیان آنرا گویند که آنکار
شود و نا سوت و ملکوت و جبروت
لاهوت یعنی از نفس و دل و روح
صمد و اتحاد حاصل شود ۱۲
اشعات بفتح اول و
کسر ثانی و فتح ثالث و
بمعنی مصلحه و بهتری

ترسیل رسل ورسائل مرعی ومسلوک شاه زیاده شوقست وبس

به محسن الزمان حکیم محسن خان

حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حذاقت ووفاق را بر حکمای آفاق فائق دارادا زدوسه روز حدت عفونت که مغلظه وشدت سوت مزبله مفضیه بمزاج مخلص را از مرکز اعتدال منحرف ساخته ازین جهت بنابر عدم قدرت سواری از سعادت کورنش پیر ومرشد برحق عاریست لازم که بعد مراجعت از دربار بهمین راه تشریف آرند که بدین آن مناطق مرتاض از اله استقام دام ظله صاحب ریاضت شود فرد انفاس روح پرور صحت فزای تو به بهر شفای خلق جهان مستدام باد

بعمده خوانین بخشی الملک روح الله خان شعر

مرحبا طائر فرخ پی وفرخنده پیام ✤ خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام ✤ الحمد لله والمنه که بشارت غریست حضور موفور السرور وسمت وضوح یافته عنان توسن مراد بدست داد وآثار بختمندی آغاز بهروزی نهاد وشام نومیدی بسر رسید وصبح اقبال از مطلع آمال بردمید ونفائح فرحت مشام جانرا معطر گردانید وفوائح مسرت غنچه خاطر را شگفتگی بخشید شگوفه خرمی ساحت آرزورا در جوش بهار فراگرفت وخزان ناکامی سر بگریبان عدم نهفت ترصد که هر منزل ومکان خبر قدوم میمنت لزوم علی التعاقب میرسید باشد زود آکه بلبتو مجلس ما را سمیر وزنیست ✤ در دیده صراحی وپیمانه نور نیست ✤

به بخشی الملک بهره مند خان شعر

بهر زبان نیست متاعی من سودازده را ✤ که بشکرانه این مژده نثار تو کنم ✤ سامی مراسله روان آسا متضمن عرض کیفیت محاربه عظیم بادبران لئیم وانهزام آن فریق جهنم مقیم باوجود کثرت عصیان بدکیش باطل اندیش که از مور ولخ بیش بودند وصدور فرمان مکرمت عنوان ومرحمت خلعت خاصه در جلدی وتردد نمایان در ودشادمانی نمودم خانه زاد دفدوی چه کردکه مستوجب اینهمه نوازش شما تواند شد لیکن بفضل وکرم خداوندی از خانه زاد پیروی در اقران سربلندی بخشید لوازم شکر وسپاس از اندازه وهم وقیاس بیرون است عرضداشتی که در جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشت در نظر اکسیر اثر بگذرد زیاده عمر باد

به بخشی الملک بهره مند خان

بهار عمر ملاقات دوستداران ✤ چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها ✤ از مغاز تهماز ندگانی ناگوار واز

نسخه ای بدا بر کار ۱۲ نسخ مطلق ۱۳ مکان ۱۴ سورت با لفتح ۱۵ تزی وحدت ۱۶ مرتاض با لضم صاحب ریاضت ۱۷ کلمه ایست که در وقت آمدن دوستی گویند بجهت قبول ما یک ۱۸ یعنی خبر است آمدن تو ۱۹ غیابت الالفات ✤ ۲۰ در بعض نسخ بجای ۲۱ سر در کار حضور آمده ۲۲ نظار وکلا لا یخفی ۲۳ انهزام بر هزیمت ۲۴ گرفتن در

که دلیل فیضان الٰهی و ناشی از خبر رسی و آگاهی ست چنین میباید خطی بآن عنوده خواب غفلت
یعنی متصدی بدرگردار تبدید شدید نگارش یافت اگر مجتنب شد بهتر والا بغزل معاتب می شود

بامارت و امانت مرتبت همت خان ناظم الٰه آباد

صحت و بهجت دائمی مقارن حالات خجسته آیات آن علاج معالج ایالت ناهج مناهج امارت خان عالیشان
ملاذ محلصان باد بعد اهدای ادعیه مستفاد از صدق و داد و آئینه مستخرج از حسن اتحاد مشهود میدارد رقیمه کریمه که
روائح عنبر بیز ریاحین اخلاق و فوائح عطر آمیز بساتین اشفاق از محب مضامینش می وزید رسیده مشام
جانرا معطر و مطیب گردانید هفت توبچه عطر گلاب و پنج توبچه عنبر و هفت شمامچه نافه نیز در پیاری بهر
رسید خانهٔ دوستی آباد فرد لفافه مطلب بعرضه در حضور قدسی است بمجرد تزیین بدستخط تقدس
در تمشیت امور ملتمسه مساعی موفوره نظهور میرسد خواجه محمد مراد وکیل در تقیید و یاددهی کوتاهی ندارد زیاده عمر باد

بعالیشان فضائل خان داروغه عدالت عالیه

مقنن قوانین عدالت و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف دادرس مظلومان مرهم جراحت ملهوفان
همواره بتقرب حضرت خاقان جهان ممتاز باشند بعضی از اقطاعات جگله کلهک از راه خباثت و قساوت
قلبی بدرگاه والا رسید استغاثه نمودند نائب قدوی درگاه مینمایند چون نظر برمجال جاگیر و وطن مراعات
احوال رعایا و محلات جمهور برایا پیش نهاد خاطر میباشد نائب متدین و متورع و متقی که مضمون این
بیت درشان اومی سزد ۵ خدا ترس را بر رعیت گمار ۵ که معمار ملکست پرهیزگار ۵ همیشه در
تالیف قلوب و ترفیه و پرداخت آنها میکوشند معهذا بمقتضای ناسپاسی از خانمان آواره شده
خلاف نمائی مے کنند آن اعتضاد سعی نمایند که نمود کذب آمود مفتریان مسموع نشود

بعمدهٔ خوانین والا تمکین مرزا کریم خان نظم

ماهجر و مرگ را دو برادر نوشته ایم ۵ وصل ترا بعمر برابر نوشته ایم ۵ احوال ما زحوصلهٔ نامه بیش بود ۵ برخی ازان
ببال کبوتر نوشته ایم ۵ از مفارقتها چه نویسد که برحمات تفوق دارد و از درد دل چه برگذارد که بجان کندن
سر همسری میخارد و خدائی که مرا جبار تالیف آشنائیها نموده و دلهارا تلقین بیگانگیها فرموده قادر برانست که شام
فراق الصبح وصال مبدل گرداند و متعطشان زلال جمال باکمال را بچشمهٔ مقصود رساند فرد دل اگر خدا
خدا دیدا امیدست که باد ۵ گل امید بچیند ز گلستان مراد ۵ توقع که تا وست ادای این معنی طریق تواتر

باخود داشت قدم حسارت پیش گذاشت عرصه و غارالشلک بنادیق نمود از هنگامه رستخیز گردانید عبدالقادر خان
وحذاوندخان و اچل سنگه چوهان و آقا عاشور بیگ و اروغه توپخانه و نجم الدینخان با بندهای جلو
خاص پا مردانه در زمین کین افشرده داد شجاعت و جهاد دادند و بسیاری از طعن سنان حاضران
وضرب صمصام سرافشان بدکاران پیش المصیر فرستادند آخرالامر کفره بدنژاده با انبوه کثرت و انبوه بیت
یافته راه وادی فرار پیمودند و در اثنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را دران موج خیز بلا کشتی عمر بگرداب فنا
فرو رفت و جم غفیر را آب از سر گذشت قریب پانصد کس کافر از کشتگان بشمار آمدند و یکصد تن اسیر
سر نجیه تقدیر گشته بیاساران رفتند مفصل این مجمل با اختصار مخبران بعرض قدسی رسیده باشد عرضداشت مرسل
که مشتمل بر تفصیل این اجمال از نظر انور اطهر بگذرد و آنچه زبان یاری دهد برای رعایت اضافه فقاعه تفصیل

فرد منظوری معروض قدسی گردد زیاده چه نویسد چریان مهام بهیج مرام باد

به نوئین والاتمکین شهباز خان

صحایف آمال و آمانی و دقایق سرور و شادمانی آن مجمع مراسم مهربانی و قدردانی با یات تفضلات رجحانی
لامع و نورانی باد اشتیاق دیدنها تعلق بشنیدنها دارد قلم اگر بسان شانه صد زبان گردد و موبمو سرگردان
ادای سرمویش نتواند بود گزارش رو برویش از استقدام خانه دوزبان به گفتگویش قفل شرح سوز
دل من کار قلم نیست بلی بپای چوبین زکجا عرصه آتش زکجا ۴ تفقد نامه ما بازده تهان چهینٹ
در عین انتظار رسیده خاطر را بشنج و مسرور گردانید حق اینست که هر تهان در طراوت و رنگ آمیزی عدیم النظیر است
و کارنامه مصور تقدیر خانه دوستی آباد و هزار روپیه و چند قطعه برای طرح چهینٹ بوکیل دربار حواله نموده
شد بدار و غه فرمایش که در مچهلی پٹن است تاکید اکید بگارش رود که زود طیار بکنانند و بازده
تهان چهینٹ ملتان که برادر گرامی تر از جان حفظ الله خان فرستاده از انجمله هفت تهان
حصه آن مهربان ابلاغ داشته مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف

بخان عالیشان سعادت نشان احمد خان

چشم نقطه بیدار باجتساب آن مقیل نبع مسکرات موکد رفع منهیات قامع بغیان بدع و ستم مست خواب عدم باد
رقیمه پسندیده محتوی بر ارتکاب بتصدی حویلی دولتسرای آباد فرخنده و ترویج ممنوعات و استدعای نگارش احوال ازان
بآن یکسین بعیدین بدولت رسید بمطالعه درآمد آفرین بهزار آفرین بر آئین دینداری و حفظ مراسم هوشیاری

مثنوی بفضل حق که شامل حال بادش ✤ دو گل شگفت بر شاخ مرادش ✤ یکی چون مهر بارد در خشان
یکی چون مهر بخوبی دامن افشان ✤ خدایا بسیار بخش بطرفین خجسته و همایون کنار زیاده عمر باد ✤

بنوآئین و الا نگین ابراهیم خان خلف علیمراد خان ناظم صنوبنگاله در ورود خطه ورسیدن بهفت سیر

زمام ابلق ایام بر وفق مرام آن مقتن نوآئین امارت مبرهن براهین جلالت سپهر مهر خصلت کریم الخلق رفیع القدر سمو المکان معطوف باد گرامی نامه ملطف شمامه که سواد شش ابر بیاض دیده حیا توان داد و بیاض رارا بر سواد چشم جهان بین توان نهاد و لمعه صوال افگنده دیده رمد رسیده رانوری و خاطر غمناک را سروری بخشید

فردوسی که کاتب دیوان سرای خلد گشت ✤ سواد نسخه او بر بیاض دیده حور ✤ علی الخصوص هفت دست سیر
باساز مکمل مرسل لج درسید طرفه سیر کرد صفالش چهره کشای شواهد استیلا و گلهالش برنگ دیبای فتح و نصرت آسا
هلالش کلید کنوز نصرت تهالب گردانش دلیل برگشتگی بخت اعدا نادر خرمنی که برق از مصالش گریخته بحیب بلیغ کامرانی
که از هلال طره بسر آویخته لبهالیش بحکایت فیروزی مساز گلهالیش بر هر زمیت سرکشان گوش آواز نا بخلیه جانه
دوستی آباد و جمعیت زیاده لبعد ازین هم اگر تحائف آن دیار یاد شود در عالم دوستی ها میسر و زیاده عمر باد و مرآن

به سجنشی الملک روح الله خان در مبارکباد حمل

مهربان صاحب من امیدگاه من درین زمان میمنت توامان باستماع آنچه از حمیت فرمودند طلبا نزاهت خانه زاد خان
صدف آزو بگوهر شاهوار تمنا برآمود و درج امید که بجلول لولو لالا امتزاج ارجمندی فرمودند طلبا نزاهت گونه خوشوقتیها روی نمود
و هوا خواهانرا ابواب کامرانی و کامیابی بروی خاطر کشود خوشا روزگاریکه آن ثمرة الفواد از بطن سعادت بمرکز ولادت
طهور ننماید و فرخنده ساعتی که آن کوکب سپهر مراد از مکمن اقبال چهره نورانی برکشاید ✤ امیدواثق است که آن گوهر غریب
آید برون ز کان مراد او عنقریب ✤ هزار روپیه بر بمیات شاهی ماه پنجم بقاعده مستمره ارسال یافته وکیل دربار گردد

بعمده خوانین بلند مکان فختار خان

قدروان من صاحب من ملاذ من بعد دستوری یافتن از جناب جهان ملجا تعاقب و تنبیه اعدا طی هفت مرحله
در پرینڈا رسیده پیاده و فلیا و دمانو با سوو غیره مقاهیر که سوار و پیاده همگین پانزده هزار خانه بدوشان و بی سر و سامان
آواره دشت ادبار بودند از سطوت فوج بادشاهی سر اسیمه و هراسان رو به فرار نهادند و رخت آوارگی سمت
کرکنار دریا گشاده و قصد کشیده فدوی یاسنه کوب تعاقب شتافته در عین تهیه گذشتن از دریا جلو بر سیده
مقابله نموده عاصیان عطف عنان نموده بجنگ تیر و تفنگ پیش آمدند فلیا کافر که زیاده دو هزار بر فنداز کرنا کی که

مبارکباد اضافه بابارت مرتبت امیر خان

بتقرب حضرت خاقانی که دلیل تفضلات سترگ ربانی است همواره منتج ترقیات آن موتمن عتبهٔ سلطانی و مستشار حضرت خاقانیه طراز کسوت امارت صفای طلعت ایالت باد نوید افزایش مراتب و دیگر مراحم خاقان قمرخدم خورشید الم سامعه افروز گشته موجب انشراح دلها گردید و قانون تهنیت را بلند آوازه گشت فردوکشایش گره مدعا مبارکباد ✻ ثمرفشانی نخل دعا مبارکباد ✻ انشاء الله تعالی بهمین وتیره و بقیه امور آمنز احدان خلیفهٔ الهی تبقا طرموهب پادشاهانه منضر و مشام مواخواهان بروایح نوید تفضلات خسروانه معطر باد زیاده عمر و دولت

به معمور خان در تعزیت خوشدامن

درینهنگام توارد مصائب هوش ربا و سحوق حوادث عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی بقبضهٔ اقتدار و اختیار آن یکتای عالم آشنائی مفوض باد و باستماع قضیهٔ نامرضیه زبدهٔ نسوان دهر و خلاصهٔ حوران عصر چه نویسند زبان از تعداد شمهٔ غم و الم قاصر بهرحال از خدای عزوجل امید بنعم البدل باد و بقضایش راضی باید بود که از صاحب و مالک حقیقی چه چاره غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسیدن تعزیت بعرض حضرت از راه خانه زاد پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه نیز بران مزید گردد فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد ✻ سایهٔ مریم اگر از سر عیسی برخاست

به مرزا بهروز سعادت اثر

اعزاعزیز القدر مضمون خط مرسل متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر بمطالعه درآمد فرد هرکه از تقصیر خود شد منفعل ✻ آب رحمت ازجبین خویش یافت ✻ آثار نفاق ازناصیهٔ حال آن منظور نظر عاطفت و اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا انچه اصغار فت بلاتحاشی نوشتم و ازکردهٔ درفته درگذشتم آینده احتیاط شرط است فرد در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باش ✻ چون صبا تا چند گردی بر سر کوی و گذر

مبارکباد تولد فرزندان توامان بحفظ الله خان

برادر عزیز از جان خان سعادت نشان همواره بمراتب اقصی کامیاب و کامران باشند درین هنگام بشارت التیام بشارت ظهور مهر و مشتری از کمن سعادت و سرری و طلوع دو اختر فروزان از زوج عفت و برتری انواع نشاط و انبساط از ناصیهٔ احوال فرزندان فرخنده آوازهٔ شادمانی و مژدهٔ مبارکبادی از هفت آسمان درگذرانید لله الحمد که چمنستان آمال القریه بهروی سهی سرو اقبال دولت و دو بالا بآبیاری امید و موکب بختمندی امدین و نشان میمنت توامان بقبول حوشی اصباو برگشتگی بخت اعدا بهم رسید

ملا خانه شاگرد ... دوم ... بلیغ ... اضافه ... فتحنامه ... فتح ... نسبت ... نوشتن ...

بعمدۃ الملک بلندمکان مختار خان مبارکباد عمل

مہربان صاحب مشفق من در ہنگامیکہ گلشن امید بمقدم بہار استبشار سرسبز جاوید بود نوید بروز مندی نخلہ طیبہ ریاض عفت در شبستان مراد خان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردید داد خوشدلی داد وجود آن گرانمایہ گوہر یکتا کہ عمر ابدی عبارت از انست رسم طرب آغاز نہاد آفرینندہ ارواح و اجسام ہیولای اورا در بطن ام بید قدرت کاملہ ترتیب کناد و بوقت معہود بخیر و سعادت از مکمن ولادت چون مہر مشتری جلوہ ظہور دہاد **بیت** میرسد میوہ نورس گلستان مراد ✻ مژدہ از قدمش خانہ دولت آباد

تہنیت شفا بہ سعادت خان

حکیم شافی آن نسخہ صحیحہ فراست فرزانگی را ہمواره از امراض بدنیہ کہ دشمنان خانگی اند برکنار دارا د خبر عارضہ آن خال چہرہ آشنائی گلگونہ عارض یکتائی یکتا یار از بار اندوہ پشت دوتا ساختہ بود و آشنایان راز آشتی جمعیت بگرداب تفرقہ انداختہ للہ الحمد کہ شفای ارتیاح افزا تدارک مافات نمودہ خاطر را کہ صورت آرام بخواب نمیدید دوا دیدہ بجای دُر خوشاب طوفان لعل ناب فرو میبارید تسلی افزود **بیت** بخت رسیدہ روسبوی من نہادہ باز ✻ بر من در سعادت و دولت کشادہ باد

بسخان عالیشان صلابت خان در مبارکباد شفا

مزاج صحت امتزاج آن فروغ بخش اقبال الفضل مفضل سیمال کامیاب سلامت و اعتدال و بہرہ مند ثبات و استقلال باد استماع خبر گسل کہ نصیب اعدا باد اینہمہ اضطراب اضطرار بخاطر فاتر راہ یافتہ بود کہ از غایت سراسیمگی دست از پا فرق نمیشناخت شکر خدا کہ عافیت کار از نسناخت لطف یزدانی و عطار فضل سبحانی گل عیش و کامرانی در چمن شادمانی بشگفت و نہال بندگانی در بوستان آمال و آمانی سمت برومندی پذیرفت **فرد** شکر خدا کہ شربت صحت چشیدہ ✻ بار دگر بمسند حشمت رسیدہ

بہ نجبی الملک بہرہ مند خان

طغرای اطراز نسخہ امر جہ کائنات و صحیح نگارش دفتر نامچہ اعمار موجودات آن خلاصہ چار عنصر را از عوارض ننگ بر کنار دارا د للہ الحمد کہ عارضہ جسمانی بمیامن فضل یزدانی بر شفا و تندرستی انجامید و خاتمت این احوال بر اہوال کہ جان قدسیان از بیم گزندش میلرزید بخیر و سلامت قرین گردید **فرد** سلامت ہمہ آفاق در سلامت تست ✻ بہیچ عارضہ شخصے تو دردمند مباد

گلشن ابتشار بازبهار برامد کار درجوش و شاخسار قبول دعا باثمار حصول مدعا نعمت بدوشن بو دتوبدرین
وساده خانسامانی تمکین وجو آنمظهر عاطفت وقدردانی سامع پیر اگر دیدل نیاز آموکه منتظر شاهد مقصود بود ازین خجسته نوید
برخود پیرین پیرین بالید ازدمتعال این لطیفه اقبال مبارک قدم همایون کناد و مقدمه ترقیات نامحدود گرداناد

بصدر الصدور سیادت خان

وساده سیادت وصداقت بوجود افاضت آموآمرگرد دائره امارت ناهید اعلام ایالت خان سموالمکان
زینت آگین بادسامی تو جهانبیش از اندازه تحریر که در اشغاف مطالب مخلص صمیمت تخمیر مبذول میگردد دل
اخلاص گنجور رامنون سرور موفور دمرهون عواطف باحصو میگرداند وزبان باداء محامد وثنای آن بیرون
ازحیطه قدرت وخیز امکان یافته بمقوله باشکرناک حق شکرک قائل وگویا میشود علی الخصوص جلائل
اشفاق که بتقرر قاضی چکله کلهک مبذول گردید شکر آن خالق از شرح بیان وفوق طاقت جوارح
دارکانست ترصد که اعطاف آن عطوفت گستر در هر باب بهمین آئین مصروف می شده باشند

بخان والاشان معمور خان ناظم دارالسرور بیجاپور در رسیدن سپر

خان منیع المکان اقتضا دمن حیث انامه مشکین شمامه در وقت خوش رسید خاطر ازسر ور گردانید
یکدست سپر مزین بگلهای زرنگار مرسل بود پشت همت القوت بخشید عجب سپری که هرکه در کنف حمایتش
نشیند از گردش فلکی گزندنه بیند وآنکه باصاحبان سپر ستیزود دوازنهادش برخیزد صورت شکست اعدا
درآئینه درصفائش پیدا وفروغ فیروزی احبا ازناصیه گلهایش هویدا هلالش مفتاح فتح الباب ظفر گلشن
ازگل آفتاب روشن ترصیانتش بامانت حق انباز وحفظش بالحفظ الهی همراز تیره ابریست که باران فتح میریزد
رودنیلیست موج نصرت ازو برمیخیزد وشگرف شتاری که چندین آفتاب ازگریبانش سربرآورده وظرفه
ملیح نگاری که هلال طره بربسرزده چهره هستی معاندان بناخن هلالش مخزوش وصفحه حیات مخالفان بسواد
روغنش مغشوش گلهایش اعوان ازگل فیروزی نگش مدبران رامایه سیه روزی نقش ونگارش ناسخ
کارنامه مانی ومهراد وگلهای خوش کارش برنگ آمیزی باغلبه وارستیلا همزاد باجمله آن حرزجان
راحامل وارد رگردن آویخت وازگزند تیغ وتیر مصئون گشت وبه پشت گرمیش گلهای پردلی بدامن
همت فروریخت وازبدخواهی خصم درحفظ الهی شست تاسپر درعرصه کارزار پایه تقویت نهاد وران
تیغ گزارست حمایت حق آن سایه پرور فیض مطلق راسپر تیرحوادث باد وسینه دشمنانش آماجگاه وگ خان شود

فاسده و مزیل اقسام استقام بدنیه است خاطر از عفونت کدورت مصفا گردید و دل از جوش خون
در انتظار جلب منفعت و دفع مضار به نشئه اضطرار از افکار بود بطمانینت[۱] گرائید حکیم علی الاطلاق آن
برگزیدهٔ انفس و آفاق را همواره از ثقل طبیعت برکران و تبفریح مزاج تو امان دارد قطعه

خون فاسد به نشتر فصاد	از عروق تو دمبدم کم باد	جوش خون دفع چون شود طبعت
سر خوش از جوش ساغر جم باد	فصد بر تو مبارک و مسعود	خاطرت شادمان و خرم باد
زاعتدال[۲] مزاج نوشخویت	چشم بد بین همیشه پرنم باد	نوشدارو اگر خورد به شفا
در مزاج مخالفت سم باد	حفظ جان ترا دعاے بقا	عالمے را وظیفه هر دم باد

لیست اعدا بزور اقبالت | زیر بار غم و الم خم باد

بخان منیع الشان تربیت خان در تعزیت پسر

خدای که موت و حیات را آفریده و صبر را رفیق هر درد و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد از سانحهٔ سامع کوب عبرت افزا و وقوع واقعهٔ خاطر آشوب دل گزا چه نویسد که حقیقت توزع[۳] و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید و بجزع و فزع غیر از عذاب میت کاری نکشاید فرد همه تن چون
شوم زدیده چکم + گرد بانم که گریه را اثر است + ناچار بمقتضاے آیهٔ کریمه[۴] کل نفس ذائقة الموت بقضاے
الٰهی راضی باید شد و آن ره نورد ملک قدم را بفاتحه فاتحه یاد کرده سلامت باز ماندها مسالت باید نمود

فرد غم مخور گر زین چمن[۵] شاخ گل تر پژمرده شد | روی نسرین تازه است و جعد سنبل تاب دار

بصاحبزادهٔ والاقدر محمد خلیل مبارکباد فرزند تو امان

فرزند ارجمند دلبند خاطر پسند همواره بمرادات صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام فرخنده فرجام
مژدهٔ ظهور دو گوهر شاهوار از بطن فاخرهٔ بحر عظمت و سطوع[۶] ماه مهر سعادت قرین از مطلع عفت و صفا
را فروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله ثم الحمد لله قطعه سپهر را دوست رسید از ایام
زمانه یافت بیکروز از دو شادی کام + برائے عیش دو بالای روزگار فلک + دو صاف عشرت ممزوج ساخت در یکجام
حق تعالے بما و شما مبارک و مسعود کناد و هر دو نور باصره بصیرت را در امان خویش نگاهداشته بعمر طبعی رساناد

مبارکباد تفویض خدمت خانسامانی بخان عالیشان مختار خان[۷]

ایکه از نجابت جوانت میرسد امدادها + عمرها خواهد شدن صرف مبارکبادها + درین هنگام فرخنده فرجام

[۱] طمانینت بفتحتین اول و بای موحده اول و نون ثانی بعد تحتانی ساکن و نون ثانی بعد تحتانی ساکن و تاء مثناة فوقانی
[۲] اعتدال بکسر عین مهمله و سکون تاء مثناة فوقانی و فتح دال مهمله و الف و لام
[۳] توزع بفتح واو و زاء معجمه و سکون عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانی و عین مهمله
[۴] کل نفس ذائقة الموت بعضی از آیهٔ کریمه است
[۵] شاخ گل کنایه از فرزند نرینه و سنبل کنایه از مادر دختر
[۶] سطوع بفتحتین
[۷] مختار خان

مردم چشم از پی تکریم این ٭ در دل خود کرد جا بالیقین ٭ القصه بدیدار آن دیدهٔ انتظار مطلع انوار گردید
و بمطالعهٔ این سفینهٔ بیقراری لب ساحل قرار رسید بمعانقهٔ آن شاهد مراد در برآمد و بمشاهدهٔ این صورت مقصود
در نظر نقاش اقتشه که مصور آن مرسل بود طراوی و رنگ آمیزش بر رقم مانی و بهزاد خط رو کشید و عنوان مضمون
محبت و ولا که در فحاوی این مندرج بود دستمایهٔ سمر و رموز گردید مثنوی این نگارستان چین اعرضه داد
و این بروی دل در راحت کشاد ٭ آن جهان دست خود انباز کرد ٭ این پی دلها مسرت ساز کرد ٭ آن
نهاد آغاز رسم بی غمی ٭ این بمضمون داد داد خرمی ٭ الٰهی تا آن برای منتظران راحت
روح روانست و این مشتاقان را راز دلها خبر رسان مقدم فرخندهٔ آن بر اخلاص پرستان
مبارکباد و ورود خجستهٔ این جمعیت بخش دلهای پریشان شواد

به بخشی الملک روح الله خان فرد

رسیده ام من تشنه بچشمهٔ صافی ٭ ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست ٭ در مدت استعفای
منصب و بدنها که حاصل حیات دار السرور دنیاست میسر نشد اثبات الهیت امر دم سیاه دست بدست
بردند و خیمه هایی که در سایه اش بذکر بازی و خلود و عمر شهریاری مواظبت داشت دست نخوش باد بادان
گردید لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافت معتکف بوده چند نفس که در قفس کالبد باقیست
صرف هوا و هوس نشود و در فکر معاد که سعادتی بالاتر ازین برای عباد نیست بنیاد نمیباشد بسر برد چون
حرکت از بیجا بی اذن و للنعمت خوشنما نیست امید که ایمنی بعرض قدسی برسد و خط آزادی بیابد

مضمون عرضی بحضرت خلد مکان بیت

باز آمدم که سجدهٔ این خاکیا کنم ٭ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ٭ بعد استعفای منصب از دواب اجناس
کار خانجات انچه که در بساط داشت بمردم سپاه تنخواه داده کنج عزلت اختیار نمود در نیمدت دو ماه بیاد حق
و ادعیهٔ بقای پیر و مرشد بر حق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام رسید که برچهٔ جاوی باعتراف تقصیرات
نوشته بدید بمقتضای اولی الامر منکم بنا بر انقیاد حکم محکم مبرم قدر شیم غرق غرق تشویر گشته معترف تقصیر شد
قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد ٭ ور نه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد

مبارکباد فصد به بخشی الملک روح الله خان

مهربان مخلصان امیدگاه قدردان سلامت درین زمان صحت اقتران باصغای خبر شفا اثر فصد که دافع بخارات

۵۱ مانی و بهزاد در دوام ادستادان فن نقاشی ۱۲
۵۲ عرضه بالفتح پیشکار ظاهر کردن چیز به کسی را دادن منجب آشکارا و عرض نمودن ۱۲
۵۳ خطا کردن از کسی حاجت کنایه بدان و مجازاً مجمل در عمل و خدمت گذاشتن راجع گردانیدن ۱۲
۵۴ عهود و اشیق بمضمین جمع عهد بمعنی زمانه ۱۲
۵۵ مواظبت بضم اول و فتح طای مهمله بر کار استادن

وگلبانگ شادمانی بلند شده وبساط انبساط بمرتبه بسوط گشته که چرخ از غایت جرمی در چرخ آمده وزمین از کثرت شادی فرش شمه وعروس صبح از خنده چنان لب گشاده که دست زر آفتاب از دهانش بیرون افتاده ناظورهٔ شام از بسیاری مستر بمثابه رقص زده که پایش پر آبله گردید درچنین وقت خوش وخرم مینماید مل طلب وصال آن مسیحا دم وسیلان گوش آرزومند نقل سخنان آن شیرین کلام است خصوصا وقتیکه آن نیر جهان افروز یکتائی چون آفتاب روشن جبین از مشرق آشنائی طلوع نموده کلبهٔ احزان را وقتی بمقدم شریف بیت الشرف کواکب گردانادنظم یک سحر از درم ای دولت بیدار بیا ✤ روزم اے ماه شده بے تو شب تار بیا ✤ عذر در راه و فایش نخواهد رفتن ✤ بر سر عذر بیا بر سر رفتار بیا

بعمده امرای منیع الشان عالی خان ناظم صوبه دار الخلافه مشتمل بر رسیدن قاصد ورسانیدن خط ورعایت لفظ این و آن از آغاز تا انجام

صاحب بستان امید گاه مخلصان سلامت پیک تیز گام شیرین کلام که غبار پایش برنگ توتیا مهیای چشم افروزی مشتاقان بوده عرق سیمایش بدامن آرزوی اهل تمنا گوهر افشان قدم فرخنده بمنزل دوستدار لبسان مقدم بهار که برساحت چمن آگذر وگذاشت ونگارین نامه که نگارستان چین بر وفق حروف مشکینش سزد ونافهٔ تاتار به بیانگی الفاظ عنبر بنش ارزد ابلاغ نموده بدست نوازش رقم انبساط بر صفحهٔ خاطر نگاشت عجب پیکے وخوشا مکتوبی که در جنب شکر گفتار شکر بار آن نسخ جان شیرین ازان ودر برابر بیاض بین السطور این شعلهٔ نور ظلمت نشان وپیام آن شور ابه کشان تپه حرمان ازلال کوثر وسواد این دیده افروز آهو چشمان سیمین بر نطق شکر فروش آن باعجاز عیسوی دمساز ومضمون فرحت مشحون این لبشربت قند ونبات همراز مثنوی آن خوش الحان بلبل باغ صفا ✤ این نشاط آموز طبع نکته زا ✤ آن یکی اوج سعادت را بها ✤ این دگر سوی مسرت رهنما ✤ آن بنطق جانفزا سحر آفرین ✤ وین طرب پیرای دلهای حزین ✤ آن بکلام موزون چون بلبل هزار دستان متوجه سنج خوانی این بخیالات بدیع مانند خاطر ارسطو مشرق انوار معانی آن بزبان گوهر بار ودست عطا پرست مجمع البحرین وین به نکات غریبه ومعانی روشن سینهٔ فلاطون آئینه ذو القرنین مثنوی آن دمد جان قالب گفتار را ✤ این شفا بخشد دل بیمار را ✤ آن بخوبیها زخوبان برده گوی ✤ این بسان سنبلستان تازه روی ✤ آن زاعجاز مسیحا دم زند ✤ این زشیم مومنا نه نم کند ✤ قد چون تیر از بی تعظیم آن ✤ با هزاران شوق خم شد چون کمان

غذای دل و راحت جان فرستد ✣ دو اسپ ترکی راهوار اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد
بنا بر محب نوازی اگر قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و مژهٔ آن مستزاد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رجواب خطا تم پرسی

ساحت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عالج معالج آیات عمده خوانین بلند مکان سلوهٔ نوینان
عالیشان مورد انوار سعود آسمانی باد مکاتبهٔ تسلی افزا مشعر بر پرسش واقعه برادر ارجمند عنایت خان که جا
در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر را در وقت مصیبت جانگزا اطمینان افزا بخشید و سیل
شرشک خونی که از چشم خونبار فرو میبارید بطفیل نصائح هوش افزا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی آمشفق غمخوار را که دیده
نمناک ستین مهربانی پاک کرده گرد کلفت از صفحهٔ خاطر زلال بلطف و تعطف شست شود ابدالدهر سلامت داراد

بعمدهٔ خوانین بلند مکان نجشی الملک بهره مند خان

گلزار آمانی و آمال آن زینت مسند امارت و اقبال فخر انجمن ابهت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برتر
سحاب فضل ایزدمنان سرسبز دریان باد شوق صحبت روح افزا که مقناطیس قلوب احباب خانه زاد آن سرور
خاموشی بگلبو میکشد ناچار از آن رگ گشته بمدعا میپردازد دیرین مدت مفارقت که از گردش چرخ متقوس مدت
سهام ملام ایام و گرفتار اقسام سقام و آلام ست ازین مستهام نام نبردند که کجائی و چه حال داری تشنهٔ
چرا تنهائی و صحرا نوردی ✣ چنین چون سر بسر اندوه و دردی ✣ چه پیش آمد ترا و حال چونست ✣ مگر صحرا نوردی از
جنونست ✣ صدا چون گشتی از یاران غمخوار ✣ چرائی همچو مجنون سر بکهسار ✣ حیف صد حیف که نزد محبت با حریف
کجباز باختم که اکنون مهره در شش در شست و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر استخلاص متعذر فرد
گر اگویم که با این درد جانسوز ✣ طبیبم قصد جان ناتوان کرد ✣ گر مجوسیهای حضور بدان افراط یاد آورد بهای
غائبانه باین تفریط از مزاج مستقیم مستبعد نماید فرد خواهی که شرمسار نگردی ز کائنات ✣ در غائبانه با همه کس در
حضور باش ✣ بذل توجه در گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل بر من مهنت نا زبردار دریغ آمد او آنقدر که بر من
لازم بر آنمهربان لازم حق اینست که در وقت شبخون نوم و بیخبری بر لشکریان استیلا داشت تردد
دلیرانه و جرات رستمانه از و بظهور آمده مفصل بانهای منهیان اصغا شده باشد زیاده کامرانی و دستادبادی

بخان عالیشان کامیاب خان در انتظار مقدم

روشن مزاجا منیر طبعا صبح نفسا خورشید طلعتا عجب رمز زیست و طرفه هنگامی که از گوشه زمزمهٔ نشاط

راهوار مرکب خوب و خوش رفتار گام
اسوده با ضم شاد و خرم
بضمتین کاغذ خوش نقش
مشتری و قمر دو ستاره
نام شخصی که با خواجه کمال
و دو ستاره بهم نزدیک
مقناطیس با فتح
سنگ آهن ربا
مقوس با ضم و تشدید واو مفتوح
مانند کمان
با کسر
سهام با فتح تیرها
ملام با فتح مصدر
مستهام با فتح
نام نبردند که کجائی
بضم
مستشعر بر وزن
در ربط بمعنی صحبت و اختلاط
وقت شب
نمودن و نقل کردن
بر دشمن تاختن و
ای تیز رو
شنیده و با شد
صفات

درحدائق دلها دمانیده آغاز خرمی نهاده گلبانگ شادمانی بذروه ثریا رسید و نوای اتهانی و کامرانی در گنبد دوار پیچید قطعه سزد که رقص کند آسمان بر و هوا ✤ که شد مراد مه و کام آفتاب روا ✤ برین عطیه که فیضش بخاص و عام رسید ✤ هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا ✤ آفرینندهٔ لیل و نهار اتصال این دو اختر مسعود مبارک و فرخنده کناد و شکوی آمانی و آمال میمنت طوای ارجمند بمصباح دولت و اقبال روشن شواد

بعمدة الملک نواب خان جهانخان بهادر ظفر جنگ

نواب والاخطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منبع المکان سلامت شرفنامهٔ هوش افزا که مبنی از رافت و شفقت مربیانه بود مسرت پیرایی باطن صداقت موطن گردید بمواظبت تواکید و تقیدات در بندگی حضرت خدیو کائنات از فحوای اندرز آمودش دریافته همیمه بازوی سعادتمندی و بخت بلندی ساخت فرد شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ✤ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست امید که بهمین وتیره در گوشهٔ خاطر دریا مقاطر جا یافته در حاضر و غائب مورد مراحم قلبی باشند زیاده عمر و دولت باد

بعمدة الملک خوانین بلند مکان همت خان ناظم صوبهٔ الهآباد

حدیقهٔ آمانی و آمال آن عاقد معاقد امارت صاعد مصاعد ایالت خان والاشان منبع المکان بابیاری تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و ریان باد مضمون مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع تردد و اتمایان و التماس عطای سپیچ مصحوب از پیشگاه فضل و احسان معروض عتکفان آستان فلک نشان گردید حسب الاشارت افزا البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی سید فضل و کرم بادشاهانه بعطای خلعت خاصه مصحوب گرز بردار قامت افتخار ایشان را بذروهٔ اعتبار برافراخت و بر زبان گوهر افشان گذشت که سپیچ هم بوقت خویش قدر افزای مراتب آن خانزاد فدویت کیش میگردد و لائق آنکه بمجرد وصول این نعمت عظمی و موهبت کبری که در آرزوی حصول این سعادت موصول بند بار اعمر آخر شده حسرت باخود برده اند عرضداشتی مشتمل بر شکر تفضلات ارسال دارند فرد تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند ✤ کار بجهان جمله چنان باد که خواهی

بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر

تا سپهر کوکبه آرای مهرست و مهر تشبیه پیرای سپهر فروغ بخت آنگرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دودمان دولت آن بلند اختر روشنی اندوز جلال باد بورود نگارین نامه مسرت بعد بهجت زیاده و از حد حصال گردید سپوس تسلیم تقدیم باطنی که از حسب فحوایش لمعی و زیدی مشام جان و دماغ روح و روان امعطر گردانید فرد بماناد آندست کو بوسد ترا

نگذاشت که کافر خاسر بملک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی ازلی قرین ناکامی و شقاوت گشته در ضلع چکوری گرد فساد انگیخته بر جناح استعجال شتافته بکیفر کردار میرساند در صورت فرار دست از تعاقب باز نداشته در هیچ مکان امان توقف نمیدهد حقیقت غربت غلام با قطاع یوم پرینڈا محض خلافست روز وصول بخواب داخت

به بخشی الملک روح الله خان

سحرم دولت بیدار ببالین آمد ✤ گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد ✤ آمد نا چون نعمت غیر مترقب یلغار بروفق استبشار حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار فائض الانوار مبارکباد و تمشیت مطالب ارجمند و مآرب خاطر پسند که در ضمن آن متصورست بهواخواهان فرخنده شواد بیت بفال خیر رسید و درین حجت مقام خوش آمدی تو علیک السلام والاکرام ✤ امید واثق است که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از پرتو خورشید مکرمت خاقانی فروغ جاودانی پذیرد و نسیم نفحات بهروزی بر شقائق آمال وزریدن گیرد زیاده عمر باد و فرح آفتی

بعمدهٔ خوانین بلند مکان مختار خان در سیدانیه

مهربان صاحب من درین هنگام که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند تماشای صنائع قدرت بیچونی و منتظر مشاهدهٔ بدائع مذرت بوقلمونی بود انبه های الوان از خوان نعمت آن خوان سالار مائده لطف و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید بعضی ازان چون طوطیان باغ جنان حلهٔ سبز در بر کشیده مستعد شکر فشانی و برخی برنگ سندی صنمان لباس عنبرافشانی پوشیده و اندازه شیرین زبانی و مذاق لبسان معشوقان طناز بار جسار چون گل بفریب بلبل منشان کمر بسته و چندی مانند غنچه دهنان گلعذار بالب تشنگان حیرت درایما مژده شکرخند مثنوی چکد از شیرهٔ او آب حیوان ✤ جز این میوه نباشد میوه جان ندارد خرشکر گفتار آئین ✤ ولی در پوست گوید حرف شیرین ✤ بی تکلف از مشاهدهٔ این هنگامهٔ شیرین دیدهٔ محو تماشا گشت و مذاق جان آن شیرین لبان همزبان گردیده لذت قند و نبات برگرفت و دماغ دلها بیوی دل آویزش معطر و مشام جانها از شمیم مشک آمیزش معنبر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار را نه برگ و بار است شجرهٔ مراد آن رونق افزای گلشن معاش و معاد و ثمرهٔ الفواد باد روز

تهنیت طوی بنصر الله خان فرد

غنچه مرمحبوب را چاک گریبان پاره کرد ✤ گر نه بخت سبز خود ناز دصبا میزیبدش ✤ وصلت همایون آنمهر سپهر اقبال با کریمهٔ دودمان عزهٔ جلال ابواب تنشیط و تفریح بروی نوید طلبان کشاده و اهتزاز نسیم ازدواج گلهای ابتهاج

بالضم نسخهٔ خاندان ۱۲

۱ بودی رفته ۱۲ ۲ بالفتح یعنی پادکش ۱۲ ۳ انقطاع بالفتح بریدن ۱۲ ۴ مراد دکتوب الیه ۱۲ ۵ ای نفس ۱۲ ۶ فائض الانوار بخشنده و فروزنده روشنیها ۱۲ ۷ ای پرتو سلام و فرزدن ۱۲ ۸ نفحات جمع نفحه بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹ ازدواج نکاح کردن ۱۲ ۱۰ الغمان گوسفند ۱۲ ۱۱ ثقائق گرد آرزو ۱۲ ۱۲ جنان باغ ۱۲ ۱۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۱۴ بالفتح خبر آمدن ۱۲ ۱۵ شاد بمعنی شادی ۱۲ ۱۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۱۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۱۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۱۹ ازدواج نکاح کردن ۱۲ ۲۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۲۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۳۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۴۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۵۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۶۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۷۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۸۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۰ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۱ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۲ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۳ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۴ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۵ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۶ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۷ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۸ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۹۹ بالفتح بوی خوش ۱۲ ۱۰۰ بالفتح بوی خوش ۱۲

حسب الحکم والا به میر عبدالرزاق ایرانی

سیادت پناه نجابت دستگاه درحفظ الٰهی باشند حقیقت غرمیت آن سیادت پناه ازایران دیار بارادهٔ بندگی درگاه مسجود اسجباه ورسیدن مدار السرور برهان پوراز نوشته برادر عزیز از جان حقیقت مند خان معروض معتکفان آستان عرش نشان گردید حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سدهٔ ملائک مقام بسته خود را العتبه سپهر احترام رساند بعد احراز دولت ملازمت درخور حالت ولیاقت مطرح انظار عاطفت خواهد شد باید که مطابق حکم محکم بعمل آرند

در تعزیت نواب الهام الله خان خلف آن مبرور

درین هنگام شداید آلام که ازحسد پروری زمانه نافرجام کافهٔ انام لاحق میشود مزاج استقامت امتزاج آنشریف دودمان عظمت وایالت فخر خاندان مکنت ودلبالت بصبر وشکیبائی مستوثق باد باستماع قضیهٔ موحشهٔ نواب مغفرت مآب انواع غم والم بیرامون خاطر فراگرفت واقسام حزن وملال دردل اشوار راه یافت الله الله نیک سرانجامان دنیا را درین دار ناپائدار رحضت استقرار نیست ومشتاقان جمال کبریا را درین عمکدهٔ تنگ وتار فرصت قرار نه ازانجا که آثار خیرات مبرات وآیات حسنات زاکیات آن غریق بحر آمرزش برصفحات روزگار باقیست نام مهمات نباید گرفت وبرچنین حمیده صفات مرثیه نتوان خواند دولت جاویدیافت هرکه نکونام زیست ۔ ذکر عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ۔ حیف صد حیف که این کهنه رباط شکسته طاق ازسیچو دولتمندان نامدار خالی مانده باشد الله تعالے آن اعتضاد خوانان را بیادگار همیشه ع تاجهان ست درجهان دارد ۔ ودرچنین مصیبت جانکاه که حوصله کوه وهامون وسینه فرات وجیحون پرنتابد صبر جمیل کرامت کناد وکل شئ هالک الا وجه الله بس باید دانست

جواب حسب الحکم والا به فضائل خان

خان مهربان من حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسی کیفیت اقامت وهنتا عصیان گزا متصل چکوری آنظرفها وغرمیت احقر بضلع بهوم وپرگنه اوارشاد بمعنی که چون به تبنیه آنشقی ماموریت تصمیم عزم باین سمت چرا پنجم اول جمادی دررود دارکنی نمود مهربانا هنگام دستوری یافتن انند اپور از حضور ساطع النور بصیانت وحفاظت جهاصوبه سدمداخلت مآن مقهور مامور بود بتصفیه ضلع پرگنه از خار وجود کافر مردود دانسته اول به تعین بهوسر جماعه عنبریان وثانیا بفرستادن رضوی خان تقدیم آن مهم پرداخت وخود وظاهرا نند اپور توقف صلحت دانسته

ع استلام سدهٔ ملائک مقام

یعنی بوسیدن عتبهٔ بلند

ای حسب الطاف سلطانی خواهد شد

الطاف سلطانی بکوی ارزانی

بایسته باشد مزاج

استقامت اعتصام

ایالت فرمانروائی

قضیه موحشه نقیض اول

وکسنه نانی وشکسته بندی

وغیره ازین گذشته

مرثیه

مرثیه

ما بالفتح پرده ستایش گفتن وگریستن ۱۲ ص

رباط بالفتح سرای وکهنه رباط بالفتح سرای خانه کنایه از دنیا ۱۲

فانی شونده است

قلعه شاهده ۱۲

ودر اصطلاح علما

فاصیل وبرهمن نوشته شود ۱۲

وان قومیست

کهیر قبیله ایست ۱۲

خواهد بود آفرید گار لیل و نهار سبحی بسازد که شب تا روز فراق بسر آید و روز وصال چهرهٔ مشتاقان چند زیاده چه بقلم آید

بعمدة الملک خان بهادر

نواب کرم انتساب قدر دان فیضرسان سلامت درین اوقات فرخ سمات نوید غربت اعصوب مبشر کامیابی نیاز مند بیریا گردید نوای شادی و صدای مبارکبادی بسمع آسمان رسانید فرحت و انبساط از حد گذشت قطعه

آمد آن روح روان کامروای اقبال ✤ وقت من خوش که بکام دل من می آید ✤ مژده مقدمش ار گوش رسد گوش زرو
گل گردد ✤ خنده اش تا سر دیوار چمن می آید ✤ بنازم بر فضل و کرم کارساز برحق و سبب مطلق که هوا خواه را
بخت مددگار گشت و مشتاقان را نقش مراد بکرسی نشست انشاء الله تعالی زود تر از زود و گلزار مین و کن به نزول مقدم بهار آگین غیرت بخش ریاض رضوان و رشک فرمای صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده و باغهای بهشت ۱۲

بعمدة الملک نواب اسد خان بهادر

نواب والا خطاب معلی القاب قدر دان فیضرسان سلامت مفتاح فتح ابواب مقصود یعنی نوازشنامهٔ تلطف آمود ورود تعطف فرمود دل اسباب مندگانی افزود بمبیت عنایت نامه اچون برگشادم گهی بردیده گه برسر نهادم ✤ در مقدمهٔ وکالت پیش ازین معروض داشته که مدار کار بر توجه مشفقانه مرام است و وکیل محض برای نام و گذاشتن این نام امروز بر یکی و فردا بر دیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایسته جناب فیض مظهر نمی نماید یقین که بمعنی بر منظر امعان و خاطر همه دان القای ماکان شرف استحسان خواهد یافت زیاده عمر باد و دولت و اقبال مستزاد

بخدمهٔ محل نواب الهام الله خان در تعزیت محمد عطا

شرائف اوقات آن پرده نشین تتق عفت اوج گزین سپهر عصمت عفیفه محترمه مکرمه معظمه همواره بتحصیل مرضیات حضرت حق مصروف باد از سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه فجیعت افزا میان محمد عطا خاطر بکدر و متاسف گشت فرد در بغا که شاخ گل نوشگفته ✤ فرو ریخت از تند باد خزانی ✤ از انجا که این درد لادوا و حادثهٔ حسرت افزا را غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست آیهٔ کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون صنا لقضا داده روح پر فتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه شاد کنند و سلامت باز ماندها از حضرت کبریا مسئلت نمایند فرد صبوری ضروریست کین درد دل را ✤ بغیر از صبوری علاجی نباشد

وسواصلت جسمانی رنگ بهجت و شادمانی ریزد بیت یکبار اگر دامن وصلت بکف آرم
تا زنده ام از چنگ منت کس نرهاند ❊ زیاده شوقست وبس

جواب حسب الحکم والا به فضائل خان

خان فضائل نشان من حسب الحکم کتبی امتثالا متضمن ارشاد اینمعنی که دهنتامرو دو بسبب ضعف سلتا مطرود سمت جنوبی منتوا ندرفت بفرض غیر ممکن تا سرحد کرناتک بتعاقب پردازد واگر متحصن شود دریای آنحصین متوقف بوده هر جاکه از خزانه اشقیا نشان آبادی دریابد بتاخت قرا آقا خانه خراب ساز دبست و یکم گردون بیت عمر تو دولت فرمود تارک تفاخر بذروه ثریا سود مقدمه نرفتن آن شقی طرف چیچی که بزبان وحی طراز الهام مبانی شرف جریان یافته محض خارق است همینکه فوج ظفر موج یکمنزل از چکوری سید مقهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف و هراس و مسلوب نفوس و حواس گشته رخت آوارگی از سائر اضلاع بهوکری بیرون کشیده دست از پا نشناخته سر آسیمه و سرگردان گریخته دروازه گدهه محصور گردید خانه زاد فدویت نهاد بر وفق ارشاد واجب الانقیاد پای قلعه مذکور اقامت ورزیده هر روز بشکار و گشت و تخریب خرابه مساکن و مواطن اشقیا کوشش دارد انشاء الله تعالی از ویران خانهای آن خانه بدوشان نشان آبادی نمیگذارد و بر تقدیر خروج آن شقی دست از تعاقب برنداشته با قبال عدو مال بگیفر کردار میرساند

بزبدهٔ خوانین بلند مکان مختار خان

ای زیاد تو مرا هر نفسی شوق زیاد ❊ بحکم لذت باد تو زیاد ❊ یاد آن نسخه جامع و داد چه قدر بیداد
که یاد نمیدهد و چها نامرهٔ فریاد که از کانون سینه ملتهب بگیرد اندلیکن چه سود که عالم بی اختیار یست ضعیف
صد حیف که انسان ضعیف بنیان را در جذب منفعت و دفع مضار مختار نکردند وگرنه بیک چشم زدن چشم تمنا
بلقای دلنشین افروز مطلع انوار سامی و بار و فراق که در شکست پشت طاقتم تقصیری ندارد از دوش بر انداخته
و گلهای مراد از شاخسار وصال چیده دارم شدت صفر آبجران اینهمه در دسر نکشیدی نگارین نامه تلطف پیرا
که بیاضش انموذج بیدیضا و سوادش سرمشق نسخه سویدا بود و رود نمود لیکن چه سود که تسلی مخمور بقطره آب
ممکن نیست و تشفی یعقوب ببوی پیراهن صورت نه بندد فرد قانع به تجلی نشود سائل دیدار ❊ پروانه بمهتاب
تسلی نتوان کرد ❊ حق آگاه است و محبت معنوی بر صدق مقال گواه که اگر چندی دیگر برین وتیره
گذشت و صبح نگار روزنامچه اعمار بهرت دولت دیدار بنامم ننوشت زندگانی دشوار و شرب خوشگوار حیاتا ناگوار

نمونه حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه آورد رسول تو من از شادی آن + گه سر نامه همی بوسم و گه پای رسول ۲ منشور آتش مانند جمال دلبران طرب افزا منظوماتش چون ابروی شاهدان مسرت پیرا شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم جوشیست از اشفاق باطنی خبرداد و غوامض تلطفات مرهم راحت بر جراحت خاطر نهاد بیمار طبعا گلشن مزاجا ازان بازگ تلخ کام زمیر فراقم در صحرای دوری برباد جهان پیما سبقت فرمود ایام سفر غربت دراز تر از زلف خوبان و گردش آن الفی نسخه است از گردش گردون گردان تا نظر کار میکند دشت برخاست و دامانو بصر میرسد کتلهای دشوار گذار قافله حرفیست از خاطر جسته اگر در مزرعهٔ دل تخم استراحت کارم نهال وحشت نشوونما گیرد و تمکن از انجا که نصیب است ازیاد رفته اگر بر صفحهٔ تمنا صورت وطن نگارم نقش غربت بکرسی نشیند گرم روان طریق یکتائی همو هنگامان رموز آشنائی نیکو دانند که در بین طول سفر اگر بسیل نامه از فقدان نامه بر در گردد تا خیریت محب بتقصیر پیداست که مراعات رسمیات صوری در جائیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی است چه ضرور و شکایت فراموشی در محلیکه مرات خیال عکس پذیر زوال دوام و صالست منجر بقصور فرد در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست ۲ غم نیست چو اتصال روحانی نیست + امید که فروگذاشت رسمیات صوری محمول بر تغافل نشود میل خاطر عاطر بنسبت معنوی بیشتر باشد

بعمدة الملک سپه سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

ز فرقت تو چگویم که قصهٔ طوفان ۲ شنیده باشی و من دیده ام بدیدهٔ خونیش ۲ از درد فراق و بیقراریهای خاطر مشتاق چه برگزارد و هر قطره اشکی که از دیدهٔ خونبار فرو میرود در رنگ کبوتر نامه بر از دیده دارد و دیده در هر چشم زدن بشهپر مژگان در هوای دیدنها طائر تیز پر صبا سر همسری میخارد و بخاطر میگذرد که سامی نمیقه بر آتش شوقم آبی خواهد ریزد و من مسموم هلال دوری را تریاق صفت بافاقت خواهد آورد حقا که درودش چون حدت می ناب نشاء بیقراری و اضطراب را دوبالا ساخت و میتی که مطالعهٔ نامه شوق افزا بود لسان بیت ابروی شاهدان طناز از حکایت اشتیاق موبود ستان طراز گشته ازدو سو شمشیر برهنه آهیخت فرد نامه تسکین بند دیدهٔ مشتاقانرا ۲ کف محالست که مهر لب یاگردد ۲ بهر حال چون در شفاخانهٔ حکیم علی الاطلاق هر دردی را دوائیست ع بیدل نیم هنوز به بینم چه میشود ۲ امید دوام آنکه رسم نامه نویسی که بر خنجر شوق جوهر میشود و نوازش قلق خاطر مشتعل بگرداند ازمیان برخیزد

نامه را دنبال گرفته او معروض شده دین صورت

اگر سالار اتحقیق کسر لفظ نیم استعمال کنند اولی و

انسب نمایند از عدم ذکر و نفرد

حکایت موانسانه را ب

کف محال آه ای

کف صبا باعث منع خروش

خطاب گرفتن از پیشتاقان

وارشاد گزارش شکر مواهب ایزد منان و بلند آوازه ساختن کوس شادیانه فتح نمایان ورود مسعود نمود
الحمد لله که از غلبه مواکب ظفر لوا و صدمات توپهای عدد آسا اعدا را بشیت همت شکست و هزیمت نصرت و فیروزی
بر پرچم رایات ظفر آیات همان کشا سایه گستر گشت مثنوی بگیتی ست تا رسم فتح و شکست چنین فتح
کس را نداد دست و شکست ۲ نه چشم زره انچنین فتح دید نه گوش سپر در مصافی شنید ۲ منافقین قشمی
مغلوب بیم و هراس و منکوب خوف و یاس نگاشته بودند که امان نخواهند و مخالفین اترنزل دریای
ثبات نخوی نیفتاده بود که بر آوردن جان ازان تهلکه جانستان غنیمت ندانند مراتب شکر و سپاس
واهب العطایا بتقدیم رسانیده شادیانه شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان که طراز فتوحات
آسمانی و عنوان ظفرنامهای پاستانیست مبارک گناد و آثار کفر و ظلام از لمعات صمصام اسلام زائل شواد

حسب الحکم عالی به کهیم ساونت مرهته در بازگشتن از قلعه

تهور پناه جلادت دستگاه کهیم ساونت مرهته محفوظ باد باخبار منهیان معروض بارگاه ایمن
فیض اقتران گردید که جمعی از اعوان و انصار آن جلادت شعار بفریق ذلیل گرویده کار ساز بموچال قلعه پرناله
ارادهٔ تباه دارند غوایت و شامت آنان شاهد که موجب یالغار آن تهور دستگاه از صراط بندگی عتبه
بارگاه گردد امر منیع وقیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الحکم انجماعه ناکار را دعیهٔ فاسد باز دارد و تقدیم مراسم عبودیت
و خیرخواهی حسب بهبود و سرخروئی دنیا و آخرت تصور باید نمود که بدستور حسب عمل نموده جواب عرض قلمی

شفقه به نواب مقرب خان قلعه دار پرینڈا

خان خلعت نشان من الحمد لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی در غین تهیهٔ اکل و شرب بر سر خرابه
او بار رسیده از مادر و زگار اشرار افجار برآوردند و پس از مقابله کارزار برافروخته داد شجاعت
و دلاوری دادند آن فریق غریق لجهٔ رسوائی و ره نورد طریق بیحیائی با وجود کثرت اعداب آب
مقاومت اولیای دولت ابد بنیاد نیاوردند بسیاری را بکشتن و خستن داده راه فرار
پیمود مفصل این مجمل زبانی هرکارها شنیده باشد چون افتخار خان فرداروانه حضور پرنور شوند
اشیائیکه ایشان بنابر سرعت تعاقب در پرینڈا گذاشته اند به تحویل عجیل بفرستند و ما را مشتاق دانند

بعمدهٔ نومینان والاشان مختار خان

تریاق مسمومان فراق یعنی نگارین نامهٔ روان اساکه هرحرفش از کارنامهٔ مانی و بهزاد رونما میخواست غرور

صحت و تندرستی کہ بہین نعمتے الہی گزین میوہ ہاے بہشتی ست ہموارہ نصیب باد شکر ایزد جہان آفرین کہ عارضہ بدنی و علل جسمانی بفضل ایزد سبحانی بسلامت و کامرانی انجامید ادعیہ شبانہ روزی در حضرت حقتعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و مدت عمر شریف را امتداد لیل و نہار روزی شود بمنہ و کرمہ مرا سے حکیم جالینوس زمانی خلعت سہ پارچہ و بحبت مستحقان خیرات وصد روپیہ مرسل گشت از رفع نقاہت و اخبار بہروزی و مبدم آگہی رود فرد غمت مباد گزندت مباد و رنج مباد ✤ کہ راحت دل آرام جان و فرح عمر

تہنیت کدخدائی نجان عزیز از جان حفظ اللہ خان

ہموارہ ہماے سعادت و سربلندی بر تارک بخت آن شایستہ رشد و ارجمندی بال افشان باد و درین خجستہ زمان فرخی تو امان مژدہ طوبیٰ آن اقبالمند ستودہ خوی اصغا گردید سرمایہ سرور و شادمانی سیرایہ نشاط و کامرانی گشت امید کہ از تابیر قران السعدین آثار سعادت در صفحات احوال ظہور نماید و از تمہید جشن طرب پیراے عروس عالم آراے خوبیہاے از پردہ غیب چہرہ کشاید مصرع شادمانی ہمہ راست مرا بیشتر است

نجان عالیشان کامیاب خان

آفریدگار جہان آن نو گل حدیقہ ہمیشہ بہار را با قطار امطار فضل بیکران سرسبز و ریان دارا د جز ہوا زدگی بمزاج بہجت امتزاج حواس ظاہر و باطن پریشان ساخت و سینہ و قالنجینہ اورکانون غم و الم گداخت حکیم علی الاطلاق آن نسخہ جامع یکتائی و رونق بخش قلمرو آشنائی رصحت کامل و شفاے عاجل کرامت فرماید بیت تنت بناز طبیبان نیازمند مباد ✤ وجود نازکت آزردہ گزند مباد

مبارکباد افزود منصب لطیف اللہ خان

رباعی ای گشتہ ز لطف بادشاہی خوشنود ✤ صد شکر کہ منصبی تو بی سی فزود ✤ قدر تو بلند ست کہ من سیدانم ✤ اقبال تو ہر زمان فزون خواہد بود ✤ بشارت افزایش مراتب و مناصب آن نامصاحب اعلام شوکت و جلالت عارج معارج حشمت و ایالت سامعہ پیراے گشتہ مورث سور و سرور و مثمر انبساط موفور گردید ایزد بیار بخش فرخندہ و ہمایون کناد و مقدمہ ترقیات روز افزون گرداناد ✤

جواب حسب الحکم بہ مقرب الحضرت عزیز اللہ بیگ

عوالی بناہا معاے دستگاہ نگاشتہ کلک مانی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مبشر فتح حصن حصین رسالہ و امان خواستہ برآمدن قلعہ نشینان از رعب توپ و تفنگ و شلیک آہنگ محاصرہ نبرد آزمایان با نام و ننگ

این رشته که دارد گره سالگره | تسبیح هزار دانه خواهم که شود

به بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر

تا مدبر تقدیر از خورشید منیر تاب پذیرد همواره فتح وظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر فصرت پیکر و سرامد مجاهدان جیوش ظفر اثر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق بسیار مهربان باد درین خجسته ایام که از افاضت انوار آفتاب بشارت تهانیت مرغزار رشک جنت المأوی بود مژده مراجعت شریف سامعه پیرا گشته افسردگان بادیه فراق ازمندگانی تازه عطا فرموده ابواب انواع تفریح وتنشیط بروی دلها کشود حمد لله ثم حمد لله فرد بیا بیا که مرا مهتوغم بجان آورد ٭ بیا که مهتو نفس بر نمیتوان آورد ٭ هر چند بطی مراحل سرعت بکار رود منت بر چشم مشتاقانست وهمانقدر مسافتها که بکام عجلت پیموده شود مشمر ما مول منتظران

زود آمدنت نظر بشوم دیرست | می آئی اگر زود تر آئی دیرست زیاده عمر باد و مژه آن مستمر باد

مبارکباد عید به بخشی الملک روح الله خان رباعی

ای اختر برج سعد بابخت سعید ٭ برخیز و طرب گزین که عید آمد و عید ٭ هر وعده که اقبال نمود ست به تو امروز قریب ست اگر بود بعید ٭ الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال سیما سعادت آموز از منظر قصر زراندود افق به منتظران نمود و جهانیان را باستلذاذ لذائذ جسمانی واستماع صفیر نفیر شادمانی بارزانی بسیط اشارت فرمود هنگام عیش وعشرت گرمی پذیرفت وریاض مراد اهل صلاح وسداد بگلهای خرمی رونق گرفت تذرو نغمه بر لب آشیان ساخت ٭ ترنم خانه در کام و زبان ساخت ٭ مبارکباد روزگار خجسته آثار نجوبی و بهروزی مقرون باد

مبارکباد عید به حفظ الله خان

برکات ماه متبرک صیام و میمنت طاعات خجسته فرجامش بایام فرخنده انجام آن زیب مسند حشمت و احتشام فخر انجمن شوکت واحترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد و درین آوان سعادت اقتران قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را بگلهای سعد و سرور رشک باغ ارم و عالمیان را باقسام اغذیه وثمار و انواع طرب وشادمانی کامیاب فیض اعم گرداند ان شاء الله تعالی مبارک و میمون گرداناد و ترقیات روزافزون روزی کناد

نظم یارب این عید سعید ٭ هزار دگر ٭ باد فرخنده بار بار دگر ٭ جز اطاعت نمودن امرت ٭ مکناد این زمانه کار دگر

مبارکباد شفایابی فتن حفظ الله خان

فلک توان سلمع افروز همگنان گردید ابواب خرمی بروی لسا کشاد و از تصدق خیرات مبرات گوشه نشینان و محتاجان را اصلاً کامرانی درداد نظم ترا زوچشم در ره داشت یکسال ✤ که آید در برش خورشید اقبال ✤ ترا زد غرق حیرت بهر آنی بود ✤ که دریارا لباغر کس نه پیمود ✤ بلند الحمد که از پیمون عنصر گرامی میزان سرناز بآسمان افراخت و عالمی از کامیابی مواید لطف و احسان حق عزوجل مبارک کناد و از شان شکوه آن خدایگان جهان گفتن میزان هم پله آسمان شناد

مبارکباد سالگره به شاهزاده بیدار بخت

بعد ادای آداب بندگی بعرض عالی متعالی میرساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی که این سال فرخنده فال در ساعت سعید برسنین عمر ابد قرین آن نونهاله باغ سلطنت و جهانبانی افزود و دلهای هواخواهان را بشاهراه شادمانی رهنمونی نمود بیت این سالگره گره زدلها واکرد ✤ از بهر نشاط و عیش خوش ایما کرد گره کشای بسته کاران و حاجت روای امیدواران بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد

ورشته سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود منعقد گرداناد نظم

هر سال ز سال رفته به نیخواهم ✤ صد جشن تو در سالگره میخواهم
در کار کسی گره نخواهم لیکن ✤ اینجا گره از پی گره میخواهم

مبارکباد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه

بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و تسویغ لوازم کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط میمنت مناط میرساند که درین فرخنده اوقات نوید وزن کرامت سمات سامع پیرا گشته گلهای نشاط بر تارک هواخواهان شادمندی ریشه شگفتگی در زمین نهاد و اهل احتیاج از جود آن سپهر عنا بقار ون رسند و ارباب افلاس از یمن آن گنج معالی معاش ابدی فراچنگ آرند و ختند آفریدگار جهان مبارک و مسعود کناد الی یوم القیام میزان عالی مقام را بر وزن کامیابی مفاخر معالی دارد

مبارکباد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه

بعد ادای آداب تسلیمات معروض خواهی بساط مکرمت مناط میگرداند که درین آوان فیض اقتران بشارت خجسته اشارت سالگره ساکنان خطه خاک از جشن جمشیدی خبر داد و زهره طرب نساز دف و چنگ محفلی نو آیین در عشرتکده آسمان سوی آراسته کوشک شادمانی بربام ملک بنا داد الحمد لله که این سال فرخنده فال بر عمر گرانمایه بایه افزود و دولتی را از فیض عام و مواهب بیقیاس کیسه فراخ آمال بر آموزد بیچون مبارک و میمون کناد و بانجیات لطف سرشار خضر از عمر جاودان کرامت کناد ✤ من عمر تو جاودان خواهم که شود ✤ فرمان بر تو زمانه خواهم که شود

محکمه بر شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی مزین باد
فلله الحمد والمنه که آن مهر سپهر کمال را بر آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت و روضهٔ فضل و افضال
را بر کنار جویبار اجلال سرو سرفراز جلوه گر شد فرد بشگفت و در ریاض امانی گل امید بشکفت طالع شد از سپهر
امید اختر مراد * مبارکباد و دیدهٔ آرزوی ارباب مکارم بلمعات جمال آن قرة العین و روشن شواد

تهنیت شاهزاده بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه

خیرخواه بلا اشتباه لطف الله تقدیم لوازم خیراندیشی و دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت نامتناهی
انگاشته بعرض اقتفان محفل فردوس منزل میرساند در هنگام فرخنده فرجام که بتاثیر اقتران سعود
آسمانی و تمائید اتصال نجوم شادمانی سعادت باکرامت مقترن بود طلوع رخشنده اختری از برج عظمت و
اجلال و سطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب دولتخواهان را باقتراح موفوره و انشراح نامحصوره
کرامت فرمود قطعه مهی بر اوج سپهر جلال تابان شد * که کس ندید چنین ماه در هزاران سال * خجسته طالع و فرخنده
مبارک پی * فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال * امید که این فرخنده نوید بر جمیع خیرخواهان
مبارکباد و روزنامچهٔ سعادت از احکام طالع این جوان بخت بروفق جوانی مقرون شواد

مبارکباد در تولد نبیره بجناب مشکوی خلافت

خانه زاد مواخواه لطف الله سمائی بندگی برزمین پرستندگی سوده بعرض پرستاران قدس و لشکر
حرم تعظیم و واقفان حریم دولت مقیم میرساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد و وسیله
ازدیاد سواد بختمندی و طلوع اختر رفیع از ممکن مقصود و واسطهٔ حصول اسباب سربلندیست ظهور
گرانمایهٔ در از درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت در شبستان آمال شاهزاده والاگهر
بلند اقبال مبارک و فرخنده باد تا آب در گوهر تاب در مهر انور متمکن بود آن فرزند گوهر خلافت و فرمانروائی
لمعهٔ خورشید سلطنت و کشورکشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بعمر طبعی و نیل مرام فائز شواد

بیت از نکهت این مژده زمان گشت معطر وز پرتو این لمعه جهان گشت منور

مبارکباد وزن در جناب بادشاهزاده محمد کامبخش

خیرخواه بلا اشتباه لطف الله جبهه نیاز بخاکبوسهٔ عبودیت و انکسار برافروخته بعرض اقدس
انجمن فریدون حشمت و احتشام حشمتیاه احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن فرزندان

پر در دسر بفلک میکشید الحمد لله و المنة که بفضل و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهرهٔ مزاج شریف زائل گردید و شب عنصر[1] لطیف از مضیق مرض بفضای صحرای عافیت خرامید شعر
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود * عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت * سلامتی و تندرستی دائما باد

به برادر خرد در جواب خطوط شان

برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب علیا فائز باشند خطوط مبدل نزد یک شما متواتر میرسند الحمد لله که آن کریم النفس بی آنکه تاکید شود در انچه باید پرداخت می پردازند و ما را رضامند میدارند امیدوار آینده را نیز این طریق مرعی داشته برکردهٔ خود غره[2] نشوند و نظر بر مزید وارند ع همین کت دل میخواهد همیخواهم چنان باشی زیاده چه بقلم آید سرمایهٔ سعادتمندی و رتبهٔ سربلندی همواره روزی باد مبارکباد تولد شاهزاده محمد کامبخش فدوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیرسگالی بعرض عالیجاهان حضور عالی متعالی میرساند درین زمان میمنت اقتران که زمانه مالامال شادمانی و لبریز عیش و کامرانی بود باصغای انخبر که شاهزادهٔ والاگهر قدم فرخنده اثر بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیدهٔ اقبال گردید و کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه درگذشت ع صبح از خنده لب بنا بگوش رسانید هم از شادیش آفتاب از آسمان گدید مبارکبادیش * حضرت متعالی اورا در مهد امن و امان داشته برخوردار کناد و آن مهر سپهر خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارک و کامگار گرداناد شعر بقای دولت و اقبال و حشمت باد * ازان فزون که در اندازهٔ شمار آید

مبارکباد تولد پسر بجناب حضرت اعلی

فدوی بلا اشتباه لطف الله تارک نیاز و بندگی بگلهای تسلیمات و پرستندگی برآراسته بموقف عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند درین هنگام بشاشت انتظام مژدهٔ طلوع کوکب دولت از آسمان حلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت[3] غنطنهٔ تهنیت و مبارکبادی بسمع نوید طلبان رساند و آوازهٔ سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان درگذراند بیت ازان نهال شرف تازه گشت گلشن ملک * چنانکه تازه شود برگ گل زباد شمال * باری تعالی قدم دولت توام آن مهین میوهٔ باغ حیات بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و بخطه به بخطه اثر طلوع آفتاب اقبالش متزاید و اختر شوکت و اجلالش متصاعد گرداناد زیاده حد ادب مزید مهر و دولت بهروری ازمکمن ظفر و فیروزی طالع باد

مبارکباد تولد پسر بقاضی القضات

[1] عنصر بضم اول و ثالث بمعنی اصل و بنیاد و نزد اطبا خاک و آب و باد و آتش را گویند
[2] غره بالکسر و فتح ثانی بمعنی فریفته شدن
[3] طلوع مجازا بمعنی ولادت

امروز که شنبه نهم انیاه ست قریه منور پور منزل فوج منصور گشت و بلا فصل مقام گام فرسای طریق مقصود است خوشا روز جهان افروز که دیده رمد رسیده به کحل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گردد و سماع آرزو بشرف مکالمه و مجادبه بر باصره تفوق جوید بیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد ✤ لیکن امید وصل تو ام عنقریب هست ✤ زیاده عمر باد فزای آمین رب العباد

بعمدهٔ خوانین بلند مکان مختار خان بهادر فرد

آن یار که گفتا تو ام دل نگران است ✤ کو میرسم انیک بسلامت نگران باش ✤ سامی بنیقه طرب پیرا جاوی اشتیاق دیدنها و تاکید زود رسیدنها در وقت خوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید مفارقتها برای کار پیرو مرشد برحق گوارا باید کرد که در عالم بندگی بی اختیاریست وگرنه شعر

جدائی از تو تصور نمیتوان کردن | اگر کسی ز جان گرامی چرا جدا باشد | امروز دهم این ماه از احمد نگر

باخلاص نامه بادشاهی کوچ کرده بعزم استیلام سدهٔ فلک احترام مراجعت نموده امید واثق است که عنقریب مباعدت بمقارنت انجامد و رفع قلق دلها گردد و زیاده عمر باد

بعمدة الملک خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان

نواب مستطاب مبادی آداب والاخطاب خداوند خدایگان کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض ضمیر فیض پذیر عالم آرای میدارد ازان یازکه عنان عزیمت سعادت منوط بآن سمت منعطف و مبسوط گشته نیاز مند ارادت آئین بدو کلمه خیر خیریت اثر مسرت آگین نشد مرا زیاد تو برده تر از دیدهٔ من ✤ ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد حق علیمست که از محرومی صحبت اکثر خاصیت چه قدر آلام روحانی که نمیکشد و زبان حال بدین مقال مترنم دارد بیت ذوق الطاف تو ای کاش نمیافت دلم ✤ یا دگر لطف تو اکنون سبب صد الم است بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو بروائح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا بر شحات یاد آوریها منضر باشد فرد دارد نظام کار جهانی ز لطف تو ✤ کارت ز لطف اله نظام باد

به بخشی الملک بهره مند خان در مبارکباد

مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره بمنهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضهٔ بدنی و علل جسمانی از دیدهٔ خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید آه سحر از دل

ع ایوای که مکتوب تو مشتاق ترم کرد ✻ صاحبا امید گاهاگرامی مکاتبه رحمت افزاکه الفاظ دلپذیرش چون کرشمه شکر لبان شورانگیز و معانی جان فزایش مانند طرهٔ سنبلهٔ خطان دلاویز بود لمعهٔ وصول افگنده داد شادکامی داد و مضامینش که مملو از جواهر زواهر مهربانی و مشحون از گلهای شهوار قدردانی بود

عدیلک خرمی بر دیدهٔ دل نهاد | رسید دیده ام از نور او منور شد | مشام جان من از طیب او معطر شد

از تواردِ عوارض متخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشی گری باین نحیف ایمد فتنه بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق را از طوارق توزعات برگران و باعتدال طبیعت توامان دارد و دستدار تا حال در خجسته بنیاد متوقف ست بمجرد رسیدن خزانهٔ بنگاله که برسانیدن آن از حضور مامور ست به تعجیل عازم مقصد گشته بدولت دیدار فایض الانوار فائز میگردد چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زادخان بر ذمهٔ همت والا نهمت لازم بل لازم ست امر نیابت بخشیگری بنام آن گرامی تر از جان مقرر شود فقیر بعد رسیدن حضور در تمشیت امور لازم التقدیم و تعلیم مقدمات بخشیگری تقیید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی شایسته رشد و ارجمندی گوی سبقت از اقران میرباید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین میگردد و زیاده عمر و دولت باد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ شعر

میرسم از گردره طی کرده وادی فراق | همنامم آرزو بارم متاع اشتیاق | منشور لامع النور کرامت نشور

عز ورود فرمود که فدوی درگاه با فواج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر آنصدر سریر فرازگلشن امارت ملحق گردد و در قتل و اسر ستاره خاکسار که با نظرف آوارهٔ دشت ادبارست شرر رفاقت بجا آرد لهذا از انتداب پور کوچیده رهگای منزل مقصود است شکر خدا که جذبهٔ باطن و کشش دلها کارگر و آرزوی دیرینه بسر آمد نظم | الحمد بر ان چیز که خاطر میخواست | آمد آخر زپس پردهٔ تقدیر پدید

از مکان اقامت عساکر خبرے که بتازگے از کافرخاسر رسیده باشد مطلع گردد ✻

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

می آیم و اشتیاق پیش آهنگست | وز سرعت سیر من صبا لنگست | سامی ملاطفه تلطف افزاکه

حرفش حاصل هزار گونه لطف بیدریغ و هر لفظش از استیلای شوق و مکنونات محبت معنوی چهره کشا بود ورود

حیات تازه کرامت فرمود بیت | این تازه رقم از قلم کیست که بادا | جان من و لداده فدای رقم او

طرب بالغم فروش بیدرد
موی پیشانی و علم جامه
و کراغه جامه و دادوی و
کراغه هم چرس و توشه دان
۳ نوهم ارتفاع نام
هوش و بلند ۱۲
۳ قولد
و با هم فرود و یکی آمدن ۱۲ام
۵ غیر مقید و چرنی ۱۲ام
۵ آفاق بمعنی افق که
بمعنی کناره آسمان است
گردیدن بمعنی سیر کردن
وسیع از پیش پیش کشیدن
معدوم بین بمعنی نیست
۶ نشین
دنیا با فتح اول و سکون ثانی و فتح سوم
نفتح اول و سکون ثانی و فتح سوم
نشین بمعنی فرش با خانه
با فتح اول و سکون ثانی و فتح سوم
گردن و رواج کردن ۱۲
۷ اسم فاعل از گردیدن
۷

جهانگردی ✤ که بیداری زمین میکشد و زیر پای خود ✤ کوکب دولت اقبال از افق تمکنت و صولت طالع و لامع باد

بشاهزاده بیدار بخت بعد ادای آداب کورنش و تسلیمات بعرض مستقبلان خلوق از بهر حضور عالی و مستقبلان انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند درین ایام فرخنده فرجام که عرصهٔ جهان بافاضت مقدم بهارارم تزئین و بساط زمین بکثرت شقایق ریاحین رو کش نسخه بهشت برین ست نوید جهه جهان کشا و انتماض الویه فلک فرسا باین طرفها سامع افروز گردیده جهانیانرا مژده امن و امان در داد و زمانیانرا که عمری در دل شهادت عادر از بود و در آرزوی این بشارت شکرف چشم تمنا باز داشتند لقمه مراد بکف افتاد فرد شکر خدا را که تواند شمار کرد ✤ تا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد ✤ غبار رای که اسم سمند اقبال اوج هوا میگیرد هواخواهانرا سرمه بصیرت به دیده انتظار میکشد و هر منزلی که نزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد شوق زمین بوسش سررشته اختیار از دست میبرد خوشا وقتی که قلم و دکن بقدوم بهار آگین غیرت بخش صحن چمن و رشک فضای گلشن گردد و صیت کام بخشی و کامرانی و آوازه قدردانی و فیضرسانی از پیرده هفت آسمان درگذرد آفتاب عظمت و بهروزی از یمن ابهت و فیروزی طالع باد

بعمدة الملک غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ مشعر بر مبارکباد فتوحات

کوکب نصرت و فیروزی و اختر ظفر و بهروزی آن سرحد سپاه نبرد ان خداوند جهان قدوه پیشقدمان حدیو کشورستان نوآئین لاتمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین اوج پذیرباد درین زمان سعادت اقتران که سپاهیان بطلیعه تبا شیر صبح اقبال مهبط انوار امن و امان و سرخود سران بچوگان تیغ سرافشان و مجاهدان عساکر ظفر همعنان گوی صفت غلطانست ظهور فتوحات متواتره و متکاثره و افتتاح حصن حصین و قلاع متین که سرسپهری بچرخ برین میخاریدند و تسخیر آن ممالک اهل وسعت فلک فسحت و القیاد سرکشان و راههای عظیم الشان و سرتابان نخوت نشان باخبار مخبران پیرایه وضوح یافته مورث سرور و شادمانی و متمم خرمی و کامرانی گردید نظم

مزاج فتح میداند سنانت	بود نبض ظفر زه بر کمانت
چو جوئی کو برون آید ز دریا	مبارکباد و بفضل فتاح حقیقی

بعد ازین هم نوید فیروزی و خبر عدو سوزی علی التواتر سامعه افروز شود نظم

این فتح و هزار فتح دیگر	از فضل خدا شود میسر

بخشی الملک روح الله خان

ذخائر و منع منهیات و رفع مسکرات و قطع و فصل دعاوی و معاملات بروفق شریعت غرا
و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند بمیامن تربیت پیر مرشد برحق دقیقه از دقایق حزم
و هوشیاری نمیگذارد تا بدر منیر برا ورنگ سپهر نارنگ سپهر جای قرار و خورشید عالمگیر را تخت
مرصع و چتر زرنگار باشد سر بر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه باد

عرضداشت بجناب بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی بگلهای کورنش و پرستندگی برارسته بعرض
معتکفان آستان دولت نشان فیض اقران میرساند مثال واجب الامتثال وحی تمثال نزول
اجلال فرموده که فدوی از بهبینسو کوچیده بسرعت سریع تر با فواج همراهی سعادت تقبیل بساط
فیض مناط دریابد همران روز بهجت افروز نشان مکرمت عنوان بهمان مضمون نوازش مشحون
نعمه ورود ارزانی فرمود که بآرزوی دیرینه کامیاب گردد لهذا بمجرد وصول هردو حرز جان که
تمیمه بازوی سربلندی و وثیقه عزت و ارجمندیست از مکان اقامت کوچیده پای قلعه مهانگڈھ
منزل گزید انشاء الله تعالی درین هفته شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت میگردد بیت از خار راه
من گل مقصود می دمد * اکنون که همچو سیل بدریا روان شدم بعد از خبر سعادت آستان بوس تدابیر
انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع آن اصلاع و اقطاع که مرشدزاده برحق بدان مامور اند بعرض
خواهد رسانید کسوت دولت ابد توام بطراز نظر من الله مزین و جناب جهان ملجا جهانیان آنرا مقرر و معین باد

عرضداشت بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت

خیرخواه لطف الله گلهای کورنش و تسلیمات زیبا تارک و تفاخر و مباهات ساخته بعرض خواهی
نشینان بساط میمنت مناط میرساند مثال فرخ فال از پیشگاه سدهٔ سپهر تمثال متضمن برارشاد
آنمعنی که خیرخواه یکرنگ با فواج همراه از گهنایون برسم یلغار بر کاب نصرت شعار رسیده بتنبیه کفره فجره که از ملک
محروسه تهیب و غارت گرانبار رشده مراجعت او بار بخجر به جهنم آثار دارند شرط رفاقت بجا آرد و تا اعدا
بکیفر کردار نرسند و شاهزاده ظفر آماده رخصت ندهند دست از مرافقت و معاضدت برندارند نزول
اجلال نمود لهذا همانروز از گهنایون کوچ کرده پا بهوانگڈھ اقامت ورزیده انتظار نزول موکب ظفر
دارد هر جا امر شود بجناح استعجال شتافته رفیق طریق جان نثاری گردد طلبگار قرودار و ضمیر ای

---

۱ یعنی چاکران
۲ بفتحتین با لفتح
۳ بفتح نا گاه
۴ بضمتین با لفتح تهر و سیاه
نمیسپیکه در گردن طفلان
اندازند صاحب صرح
بفتح طوار دقوپ و خشت
۵ استوار
کردن و جمع کردن
۶ نصر من الله
مورد از افتتاحیات است
۷ بفتح با لفتح
۸ بفتحتین با لفتح

تیغ سطوتش سر انداز خود سران مدبر باد

عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

غلام والا بارگاه لطف الله سیمای بندگی بر زمین خاکساری سوده و طریق پرستندگی بگام فرمانبرداری پیموده بموقف عرض سعادت اندوزان سدهٔ فلک فرسا و جبهه افروزان عتبهٔ سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی شان هدایت بنیان فرین بخط خاص تقدس اختصاص که هزاران جان گرامی نثار هر حرف شگرف آن باد متضمن تعلیم مقدمات واجب التقدیم و هدایت قدسی سرایت تبدارک مافات نزول فرموده شعر انچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و نیافت ✣ در سواد خط این توقیع مضمر یافتم ✣ انشاء الله تعالی در جمیع مقدمات بروفق مرضی مقدس تلاشها شایان که سعادتی بالاتر ازان نباشد بتقدیم میرساند زیاده حد ادب قطعه

تا هست عقل واسطهٔ انتظام دین	تا هست علم قاعدهٔ استوار شرع
از آفتاب رای تو باد اجمال علم	بر مرکز مراد تو باد ادار شرع

عرضداشت در جواب ورود فرمان مشتمل بر تفویض صوبه داری دار الظفر بیجاپور و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

خانه زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب تسلیمات و تتمیم مراسم کورنشات که مقتضای سرشت معمون سرنوشت مریدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان طواف عتبهٔ سلاطین پناه میرساند فرمان فرخنده عنوان مطرز بطغرای حظ خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت تنظم و نسق صوبهٔ دار الظفر بیجاپور و حراست قلعه و شهر پناه و موهبت خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات و هشتصد سوار و ورود مفارقت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم و استقبال آن مثال وحی تمثال را فرق سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزا زیب قامت عبودیت ساخته پیراهن پیراهن بر خود بالید شکر نوازشها از اندازهٔ تحریر و تقریر میرا است شعر

نگردید محروم زین بارگاه	چه روی سپید و چه بخت سیاه

انشاء الله تعالی در بندوبست آن صوبه و حسن معاشرت با بنده های درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و استیصال متمردان و اخراج و ازعاج سرکشان و توزک احتشام و موجود داشتن خزانه

داعی سلطنت خداداد منصور و مخالف بدنهاد مقهور باد

عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب و نصایح بجناب حضرت خلد مکان

خانه زاد عقیدت نهاد لطف الله حسین اطاعت برزمین طاعت سوده و زمین طاعت بجبین اطاعت پیموده بعرض ناصیه سایان بارگاه والا و جبهه فرسایان پیشگاه سدهٔ معلی میرساند که مفاتیح کنوز سعادات و مقالید حصول مرادات اعنی فرمان قضا جریان لازم الاذعان بحکم تعزمن تشاء و تذل من تشاء مصرعه چون مهر که از مطلع انوار برآید نزول اجلال نموده نورافزای چهرهٔ ارادت گردید بدستور با اعتقاد آداب استقبال انقیاد بجا آورده آن سرمایهٔ مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک عبودیت گردانید مواهب اضافهٔ پانصدی ذات و بجائی تیول در جلدوی تادیب کفره واجب التعذیب فرق تفاخر بذروهٔ فرقدان سوده در همچشمان سرخروئی جاوید کرامت فرمود مواعظ ارجمند و نصایح هوش پیوند در تمشیت کارها و تدابیر انهزام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابهٔ اشقیا مبذول سعادت رهنمونی نمود شکر تربیت و خانه زاد پروری زیاده از انست که معروضدارد شعر کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ✤ که ترکنم سر انگشت و صفحه بشمارم ✤ امید واثق است که در جمیع امور توفیق نیکو بندگی دریابد آفتاب عالم آرائی از مطلع ظفر و کشورکشائی طالع باد

عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

خانه زاد بلا اشتباه لطف الله ناصیهٔ عبودیت باسجدات غلامی مطلع انوار ساخته بعرض واقفان انجمن گردون احتشام و باریابان بساط افلاک احترام میرساند که منشور لامع النور کرامت گنجینه که هر حرف کلید گنجینهٔ مقصود و هر لفظش مقالید کنوز بهبود بود بمبشر بمرحمت خلعت خاصه و اضافهٔ پانصدی ذات بفدوی و عطای اضافه یکصدی ذات و پنجاه سوار به مریدزادهٔ محمد خلیل در جلدوی حسن تردد چون وحی آسمانی نزول نموده تارک افتخار بذروهٔ فلک الافلاک سود شکر و سپاس مواهب بتقیاس از حیطهٔ طاقت بشری مبراست شعر لطفت بکدام ذره پیوست دمی ✤ کان ذره به از هزار خورشید نشد ✤ تدبیر بند و بست این اصلاح و استحکام تهانجات و تعین تهانه داران از حضور و تنظیم دیگر مقدمات به تفصیل علیحده معروضداشته بنظر اکسیر اثر گذشته باشد بنحویکه مدعا شود بعمل آرد زیاده حد ادب ندیده اقالیم هفت کشور بصولت خاقان هفت لشکر توان مسخر

---

۱ قوله لتوسن نشاء ای عزت یهدی اگر بمجوای ۱۲
۲ بفتحین و واو مودون جاگیر و مرد معاش و این لفظ ترکیست ۱۲
۳ منشور پراگنده شده فرمان ۱۲
۴ از ابهاگیر
۵ فتح زاء و سکون نون و فتح شین معجمه و الف و نون و سکون تحتانی و فتح قاف و نون
۶ تهانجات بضم تاء و فتح هاء و الف و نون و جیم و الف و تاء
۷ بضم میم و سکون نون و فتح دال و سکون واو و ضم دال و سکون واو و نون
۸ بضم هاء و فتح نون و سکون تحتانی و فتح قاف و الف و نون

ومردم شاگرد پیشه پیاده رسیده سد راه مداخلت ومانع نهب وغارت گردیده درعین بارش به بارش
تیر وتفنگ روی اعادی باطل آهنگ از کوچه وبازارها تافت پس ازانکه معمو خان وخداوند خان و
دیگر بندهای بادشاهی مستعد ومسلح با وپیوستند بر اسپ سوار شده پای مقاومت درزمین کین
محکم گردانیده نائرهٔ جدال وقتال ازطرفین اشتعال پذیرفت مقارن ایخال فدوی با تابینان
ورفیقان ملحق گردیده غلام زادهٔ معمو خان ودیگر مجاهدان را به پیش رفتن رخصت داد سنتا مغرور و
متکبر باگروهی انبوه جلوریز بر فوج فدوی ریخته مرتکب جنگ وستیز گردید وعرصهٔ وغا از هیاهوی
یلان وزد وخورد پر دلان نمودار آثار رستخیز شد هرچند مدبران پای تجلد استوار کرده به طعن
سنان وتیغ جانستان چقلشهامی نمودند حسام خون آشام مبارزان درخرمن وجودشان
بسان برق خاطف می پیچید وجمعیت اعدا به تندباد جملهٔ دلاوران فیروزی لوا چون سحاب متراکم
ازهم میپاشید وآنقدر که شقی حسارت منش ازکشتها وخستها حساب نگرفته سودای محال درسر
می افگند پیشقدمان معرکه عدو سوزی بازوی کوشش بخصم افگنی وبرق افروزی کشاده بشیوهٔ جنگ
بلا وتفنگ اجل را از پیش برمیداشتند ودرهر آویزش بضرب تیغ سرافشان بسیاری از فرق عدوان را
برخاک هلاک انداخته رایت استیلا می افراشتند پس ازگیرودار بسیار که یک پهر هنگامهٔ کارزار گرمی داشت
کافر کشتنی باسائر کفار نگونسار قدم همت بازپس کشیده چون بخت رمیده خویش منهزم گردید غلام زاده
باغازیان ظفر آماده پاشنه کوب تا پای قلعهٔ دروان گذهه تعاقب نمود بعد ازانکه او خائف وهراسان در
قلعهٔ مذکوره محصور گشت ورفقایش متفرق وپاشان گردیده سراسیمه ازدرهای کوهسار رخت فرار بخرابه
ادبار کشیدند فدوی همعنان نصرت مراجعت نموده بدائره گاه رسید وفتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره
گردید درین نبرد فیروزی اثر قریب پانصد کس از اشقیا بجهنم واصل شدند وبسیاری مجروح گشتند و
یکصد تن که زنده دستگیر شده بودند بیاسا رسیدند دوسه صد مادیان ونقاره ونشانان وچهارصد
بهاله ودوصد بندوق غنیمت بدست غازیان افتاد واز بندهای بادشاهی وتابینان فدوی
مجموعهٔ شصت وهفت نفر نقد جان نثار نموده بر تبهٔ شهادت فائز گشتند ویکصد هفتاد نفر گلگونهٔ
زخمها چهرهٔ سعادت برآراستند چون جمیع بندها مصدر تلاشهای مردانه وترددات رستمانه گردیده
امیدوار فضل ونوازش اند تا الحق ایام گیتی خرام وآسمان وزمین در جنبش وآرام است

از هر طرف که بهیئت مجموعی میریختند مبارزان منتور به نیروی بازوی جرات و دلاوری زده زده بر میداشتند
همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار و آویزش شهامتی بیشمار که نظیر کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود در میان
ماند آخر کار سنتاد دهنتا با پنجهزار سوار منتخب و مسلح سمت فوج فدوی آسمان تاختند و بجسارت بی‌خساست
با نهنگان بحر وغا آمیخته چپقلشها نمودند غازیان نصرتمند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا نیندیشیده
پای ثبات در زمین کین افشرده داد مردی و جهاد دادند و بسیاری از بیدینان را رهگرای مطمورهٔ نیستی
گردانیدند و جمعی کثیر را در ان بحر پر آشوب بیجا به تندباد حملهٔ دلیران فیروزی اداسر گریبان فنا
فرو رفت و جم غفیر از خمهای کاری بسان لاله و گل بر جگرها بشگفت بالجمله اشقیا شکست فاشی یافته
طریق هزیمت پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین کارزار قریب هزار کافر
خاسر علف تیغ انتقام غزاة اسلام گشتند و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دو صد تن بر تبهٔ
شهادت فائز گردیدند و زیاده بر سه صد کس زخمی شده از شاخسار مردمی گلهای نیکنامی چیدند
مفصل بانهای منهیان بعرض قدسی خواهد رسید و بندهای جان نثار در جلد و حسن تردد امیدوار ند
که بافزایش مراتب و مناصب سرافرازی یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع هفت کشور طالع باد

عرضداشت بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح

فدوی بلا اشتباه لطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای فدویت و فرمانبرداری
بخاک آستان ملائک آشیان نورآگین ساخته بغرض عرض ایستادهای پایهٔ سریر عرش مماس و بار یافتهای
کریاس گردون اساس میرساند که خانه زاد عتبهٔ سماوی برکات بنابر تنبیه اشقیا و استحکام تهانجات
دستوری یافته بطی پانزده مرحله نهم شوال در ظاهر گهٹاؤن دائره نمود جوسیس خبر آوردند که سنتاجی
باده دوازده هزار سوار و پیادههای بیشمار در شعاب جبال و پای ستاره گڈهه نزول اجلال دارد و هنوز
بسبب بارش علی الاتصال ترتیب فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن مورچال بعمل نیامده بود که آن
شقی ازلی با خیل کفرهٔ ضلال انتهاز فرصت یافته آخر شب در حالت نوم و بیخبری حمله آورگشت شور و
غوغای مخالفان بنیهٔ غفلت از گوش یلان بر گرفت از انجا که از خفته تا بیدار تفاوت بسیار تا چندین وقت
محک امتحان جوهر ثبات و قرار دلاوران منصور اضطراب ایجاد راه نداده تهیه زین بندی و پوشیدن
سلاح جنگ کردند درین ضمن غلام زادهٔ محمد خلیل تاب حسارت و بیباکی آسنا نیاورده با جمعی از بندوقچیان چیره

بهادران جمع مبارز
بضم اول بمعنی بانگی بجنگ
برون نیکو رود دوتا زه
آویزش حاصل بالمصدر آویختن
کارنامه بمعنی نقد
بمعنی جنگ نامه
تاریخ بالفتح
حسارت بالفتح هلاک
دگرای اونیان بالفتح جنگ و آوازه
غوغا بالفتح جنگ و خیلش
نفیر بالفتح اول بانگ شیپور
اشقر بالفتح سرخ
گونیز بالفتح
اسنوار بالفتح
بالفتح
بالفتح

که در کاغذها برآمده به تکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله هربرپشاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح جبینش لمعان ظهور دارد درین اوراق نگارش یافته که چندی درین دار ناپائدار یادگار باشد مشتمل بر دو فصل **فصل اول** محتوی بر عرائض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و نواب کوکلتاش خان برنگاشته **فصل دوم** متضمن بر مکاتیب که خود باغزه واحبا بقلم آورده سهو خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست **قطعه** چون بفضل خدای عزوجل ✣ یافت این نسخه صورت انجام ✣ هاتفی گفت سال تاریخش ✣ که زهی منشیات مادھو رام

فصل اول از زبان نواب لطف الله خان عرضداشت مشتمل فتح بجناب حضرت خلد مکان

فدوی جان نثار لطف الله بعد ادای لوازم تسلیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حرم تعظیم که سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم و باریابان عتبه ملائک مقیم میرساند که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت اعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السمار نزول اقبال و حلول اجلال فرمود رواتب استقبال و احترام و وظائف تکریم و اکرام مرتب و مؤظف گردانید بمیامن ورود سعادت آمودش تارک افتخار بذروه فلک دوار سود شعر سر احقر با وج عزت افراخت ✣ بدست رحمت از خاک برداشت ✣ از آوارگی سنتا و دهنتا و دغلیا و مانوسوریا و سائر کفره جهنم ماوا در اضلاع بهیئنور و آنطرفها و تاکید سرعت عزیمت احقر به تنبیه آن فرقه شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر و استبشار افزود بمجرد ورود میمنت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع پلو منزل گزیده و فردای آن بلا فصل کوچ کرده در اثنای راه کفره نامئه سیاه که در شعاب جبال و دره های کوهسار چون مور و ملخ نزول اذبار داشتند قریب بست هزار سوار و پیاده بیشمار جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی تبریز افواج پرداخته بهیرا در میان گرفته با کفره نکوهیده کار آماده پیکار گردید نوائر جدال و قتال اشتعال یافته هنگامه حرب و ضرب از طرفین گرمی پذیرفت چون دغلیا کافر تفنگچیان کرناٹکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از غرش بندوق و صدای توپان عرصه کارزار نمود دار رستخیز گردید و بارش تیر ابر بمثابه باران ✣ صدف سینه دشمنان از گوهر آبدار پیکان لبریز گشت

بالکسر از بسیار زنده باران ۱۲

۱ لفظ فتح اول و ثانی هر دو صحیح است ۲ بزرگواران و عزیزان ۱۲ ۳ منشیات بضم اول و فتح ثانی و تشدید ثالث مکتوبات ۱۲ ۴ مکاتیب نون و فتح ثانی و تشدید ثالث مکتوبات ۱۲ ۵ مالف معدود و موزون منضملات انشا ۱۲ ۶ مجموعه مکاتیب و منشیات ۱۲ ۷ کرده شده و دیده شده ۱۲ ۸ شاهان و فتح شین و تشدید ثالث مفعول باشد مسکوکات و مسکون ۱۲ ۹ آسمان ۱۲ ۱۰ فرود آمدن ۱۲ ۱۱ وغیره و اسباب یاران ۱۲ ۱۲ بهیئنور نام موضع ۱۲ ۱۳ شعاب جمع شعب بضم ثانی و سکون ثالث ۱۲ ۱۴ دره کوه ۱۲ ۱۵ دره بفتح اول و ثانی و تشدید ثالث کوه ۱۲ ۱۶ جوق گروه سوار و پیاده ۱۲ ۱۷ توائر جمع تواتر پی در پی آتش ۱۲

INDIAN INSTITUTE OF OXFORD

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ضمیران[1] دقیقه رس و مستفیضان این صبح نفس پوشیده نماند که چون این خوشه چین خرمن ارباب سخن را
خیال استدراک غوامض انشا و استکمال این گرامی فن در سر افتاد و[2] ادراک صحبت ارباب دانش و
بینش را وجهه همت خود ساخته استفاضه آثار تربیت ممنود تا آنکه بفیض همنشینی و مهربانی شان بر
تسطیر عبارات عالیه[3] دریافت دقایق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر آرایش یافت
و صیرفیان[4] دارالعیار سخندانی و جوهریان رسته بازار معانی را نقد و ناسره[5] این همچیدان پسندیده آید
در کمتر مدتی بیادری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان و لد سعد الله خان مرحوم
که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطلع[6] تجلیات آمرزش ایزد بیهمال ندیده دریافته بتشغل خطوط تولیسی
مامور شد پس ازان در سرکار بادشاهزاده جمشید فرجاندار شاه بهادر بمیر منشی گری غرا متیاز اندوخته
تا الفقر[7] فاضل ایام اورنگ آرای برفاقت نواب[8] کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت مسودات[9]
احقر که چندین بیاضها بسوادش چون رشحاره مهوشان بخط عنبر فشان روکش نسخه ریاض رضوان
می گشت در محاربات بادشاه گردی به اثاث[10] البیت بنجاره[11] رفت و برخی ازان

[1] ضمیران جمع ضمیر بفتح اول و ثانی نویسنده و دقیقه
[2] چیزی یک را و باضم حرف دوم بمعنی باطن و خاطر
[3] عبارات جمع عبارت بمعنی نظم و نثر و دارالعیار خانه امتحان عیار
[4] صیرفیان بفتح صاد و کسر فا و سکون یا و فا و الف و نون جمع صیرفی بمعنی زر شناس و نقد گردان
[5] ناسره بفتح سین و کسر ره ضد سره بمعنی خالص
[6] مطلع بفتح میم و کسر لام جای طلوع آفتاب و شکار را و بضم میم و فتح لام بمعنی اقتراض
[7] الفقر بکسر فا و سکون قاف و فتح را بمعنی مفلسی و تنگدستی
[8] نواب بضم نون و تشدید واو و فتح الف و باء موحده جمع نائب
[9] مسودات جمع مسوده بمعنی نوشته ناصاف
[10] اثاث البیت بضم همزه و ثا مثلثه اسباب خانه
[11] بنجاره بضم باء موحده و فتح نون و جیم و الف و ره بمعنی گروهی از مردم که بار بر گاو و خر کنند و بفروشند

Inshai Madhoo Ram

INDIAN INSTITUTE

بعون صنّاع کن فکان و فضل خلاق زمین و زما

انشای مادھو رام

در مطبع نامی منشی نول کشور طبع مزین بقبول جهان شد

Śrīśā-i- Mādho Rām.

49 D 194

~~49 D 22~~

Indian Institute, Oxford.
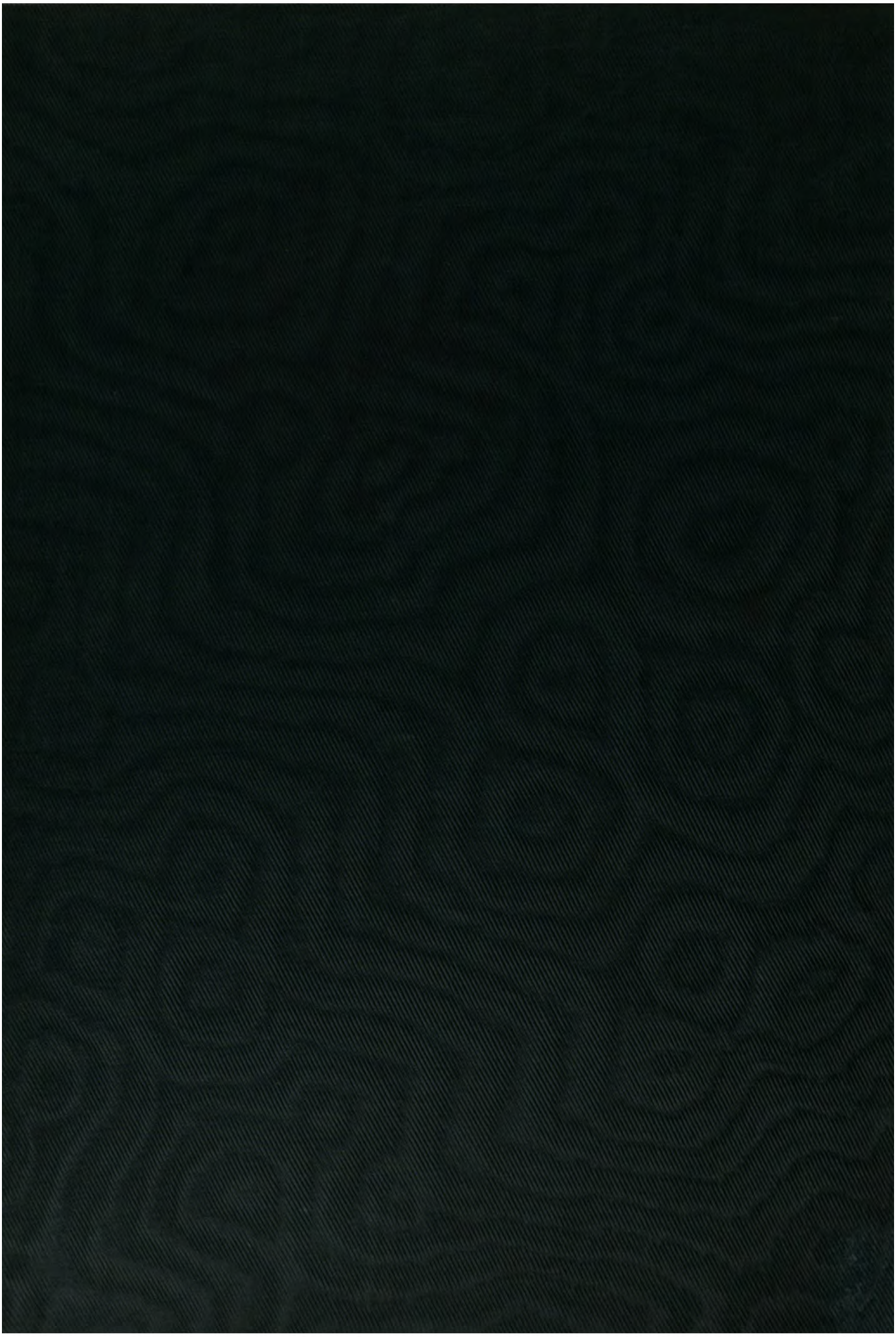
The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.